

محبت

کتابنامه

خلل پذیر بود هر بسا که می بینی
مگر بنامی محبت که حالی از خلل است

شماره یکم سال هجدهم جولای ۲۰۱۵



آصف اهنک یکی از پیشکوتان جنبش مشروطیت درگذشت
شرح درس ۶۲

بنده خرد

بکوشید تا همیشه زنده باشید بنام و نامه ای پاینده باشید
 چو فوهر سرنگه دارید و طهر را اگر تخم نخر افکنده باشید
 چو حافظ شعر تا نسیم معروف گردد اگر از معرفت آکنده باشید
 سپرد از آوریده اهدف دل را و گرنه مرغ غلغله پرکنده باشید
 شود جان شما خود جاودانه اگر در زندگی ارزنده باشید
 بگریید آفرین از آفرینش اگر برداشتر افراینده باشید
 مباد آفرش ترو بر رویار بیاراه سز با فنده باشید
 کشیدند گم شمارا بر کوه دار در آن بالا چه آینه باشد
 بماند ادیسون یا نیوتن چراغ روشن و تابنده باشد
 خدا خواهد همی خیر شمارا چو خیر خلق را خواهد باشد
 شود چون گوهر در بای تاج اگر رودی شدید زاینده باشد
 شما پیغمبر خویشید از پیش خرد را اگر همیشه بنده باشید
 در راه خرد

آنچه در برگهای این شماره می خوانند
 آیا خدایی شدن همان اعتبار پذیر است
 صحبت با بی از دموکراسی
 ریاضیات و عالم
 سی ام ثور روز شرویت
 پیشواری...
 ملی وطنی

آیا خد قطبی شدن جهان اجتناب ناپذیر است؟

در سالهای اخیر، دوران پساجنگ سرد- با پیامدهای مثبت و منفی آن-، سؤال اساسی در نزد شهروندان نظم نوین جهانی این است، آیا نظم نوین جهان یک قطبی چقدر برای بشریت و آینده جهان مفید خواهد بود!؟

جهان در بیشتر از نیم قرن در سده گذشته (دوران ماقبل جنگ جهانی دوم تا اوایل دهه نود) در شرایط جنگ سرد (از یک جانب اتحاد شوروی و کشور های سوسیالیستی و کشورهای مدار آن، و از جانب دیگر ایالات متحده آمریکا با متحدین اروپایی و سرمایه جهانی) در حالت دوقطبی به سر می برد. سرانجام جنگ سرد با سقوط کمونیسم و فروپاشی و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ به پایان رسید.

هلموت رایزن، دانشمند اقتصاد آلمانی در همایشی که از سوی "بنیاد آلمانی برای کمک های توسعه بی" به تاریخ ۳۰ جولای ۲۰۱۲ برگزار شده بود، گفت: "من از آن ترس دارم که ما دوباره به نظم جهانی دو قطبی برویم".

در حالی که در حال حاضر بسیاری دانشمندان و صاحبان نظر بر این نظر اند که بیش از دو قدرت نظم آینده جهانی را می سازند. در این جهان به اصطلاح چندین قطبی، علاوه بر ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا و، به اصطلاح قدرت های جدید تشکیل قرار دارند. قدرت های جدید تشکیل شامل کشورهای "بریکس BRICS" (برازیل، روسیه، هندوستان، چین و آفریقای جنوبی) و قدرت های منطقه بی مانند ترکیه، اندونیزیا و مکزیکو، و نهاد های منطقه ای مانند "سازمان همکاری های شانگهای" خواهند بود. همه این کشورها از طریق پویایی عظیم اقتصادی و نفوذ فزاینده شان در سیاست بین المللی مطرح می باشند.

هرچند منافع و علایق کشورهای جدید تشکیل بسیار متفاوت اند، اما، به گفته مدیر مرکز تحقیقات توسعه در سازمان همکاری های اقتصادی و توسعه بی، جبهه گیری "قدرت های جدید تشکیل" در برابر ایالات متحده آمریکا و غرب عامل اصلی اتحاد آنها می باشد: "وجه مشترک این کشورها در جایی ظهور می کند که به جبهه گیری شان علیه ایالات متحده آمریکا و کشورهای صنعتی منجر می شود".

گروه بریکس را می توان یک باشگاه اقتصادی با گرایشات سیاسی دانست. کشورهایی که بریکس را تشکیل داده اند فقط کشورهای نوظهور اقتصادی محسوب نمی شوند بلکه قطب های اصلی ساختار چند قطبی جهان هستند. کشور های گروه بریکس، عموماً به واسطه اقتصادهایی با رشد پرشتاب و فراگیر و ویژگی تأثیرگذاری بر امور جهانی و منطقه ای از دیگر کشورها متمایز می شوند. "بریکس" نمایانگری درصد از مساحت جهان، ۴۲ درصد از جمعیت جهان است و ۳۰٪ قدرت اقتصادی دنیا را در اختیار دارد. در سال ۲۰۱۲ تولید ناخالص داخلی این گروه، ۱۳,۶ تریلیون دلار آمریکایی بود.

اهداف اساسی کشورهای عضو بریکس را موضوعاتی نظیر روش های بهبود وضعیت اقتصادی و اصلاح نظام مالی جهان تشکیل می دهند. همچنین، در خصوص برقراری روابط پولی و تجاری نزدیک با یکدیگر و ایفای نقش موثر و بیشتر در امور اقتصادی جهان تأکید دارند.

اولین اجلاس گروه بریکس در ۱۶ جون ۲۰۰۹ در یکتاترینبورگ روسیه با حضور لئوئیس ایناسیو لولا داسیلوا، دیمتری مدویدف، من موهن سینگ و هو جینتانو به عنوان نمایندگان کشورهای برزیل، روسیه، هند و چین برگزار گردید.

آفریقای جنوبی بعد تلاش‌های فراوان در سال ۲۰۱۰ عضویت گروه را حاصل کرد.

پیامدهای منفی نظم نوین جهانی در یک قطبی بودن، موجب شد تا یک تعداد از متحدان ایالات متحده آمریکا در جستجوی دستیابی به انتخاب بدیل برآیند.

حکومت آلمان در واکنش به نظم جدید، در ماه فروری ۲۰۱۲، طرح فکری "توسعه مشارکت ناشی از جهانی شدن - تقسیم مسوولیت‌ها" را ارائه کرد. هدف این طرح موارد کلی ای مانند صلح و امنیت، حقوق بشر، دولت حقوقمدار، اقتصاد و غیره می باشد. نکته جالب در این طرح این است که حکومت آلمان می خواهد "یک نظم سیاسی جهانی مبتنی بر قواعد و چند جانبگی را حمایت کند". از این رو، حکومت آلمان نظم جهانی چندین قطبی را اساس دستور کار سیاست خارجی اش قرار داده است.

رایزن حتا در مورد این رهیافت نیز ابراز شک می نماید. وی تردید دارد که ما به یک نظم جهانی چندین قطبی داخل شویم. رایزن می گوید: "من فکر می کنم که در این جا آرزو، پدر اندیشه و فکر است. من فکر می کنم که به دلیل قدرتمند شدن چین، ما به سوی یک وضع دو قطبی می رویم. امریکاییان به سهم خود شان این کار را می کنند".

نشست نوبتی کشور های گروه "بریکس" به تاریخ ۸-۹ جولای سال جاری و به تعقیب آن، پانزدهمین نشست سالانه سازمان همکاری های شانگهای در شهر "اوا" مرکز جمهوری باشقیرستان روسیه ادامه روندی است در جهت ایجاد قدرت های جدید بزرگ اقتصادی، با دیدگاههای متفاوت در روابط بین المللی.

سازمان همکاری های شانگهای برای اولین بار استراتژی گسترده ای برای ده سال آینده را روی دست گرفته است. این سازمان در استراتژی ۲۰۲۵ اش، روی پروژه های مشترک اقتصادی، مانند ساخت و ساز جاده های ارتباطی، همکاری در بخش انرژی و برچیدن موانع تجاری تمرکز دارد.

نگرانی های امنیتی، ناشی از ادامه فعالیت های گروههای تروریستی، بویژه در منطقه، ضرورت همکاری های امنیتی را نیز در دستور روز قرار داده است.

در اجلاس کشور های عضو بریکس نیز یک سند استراتژیک، یک طرح عملی و تعدادی از موافقتنامه ها به تصویب رسیدند. روسیه و چین به عنوان اعضای کلیدی و رهبری سازمان همکاری شانگهای و بریکس ایده یک جهان چند قطبی بدون برتری غرب را ترویج می دهند.

به باور وزیر تجارت چین اصلی ترین دستاورد نشست سران گروه بریکس در بخش های اقتصادی و بازرگانی، انتشار راهبرد شراکت اقتصاد کشورهای عضو گروه بریکس بود.

وی درباره نشست سران سازمان همکاری شانگهای نیز گفت یکی از مهمترین دستاوردها این نشست، ایجاد کمربند اقتصادی جاده راه ابریشم توسط چین است. طرحی که اگر اجرایی شود به بخش مهمی از همکاری منطقه ای تبدیل خواهد شد.

بانک توسعه بریکس قرار است با سرمایه ای معادل ۱۰۰ میلیارد دلار آغاز به کار کند و جایگزینی برای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به منظور حمایت از اقتصاد کشورهای عضو شود.

تاسیس بانک توسعه بریکس گام مهمی برای تحقق اهداف این اتحادیه در زمینه شکل دهی به اقتصاد جهانی و توسعه همکاری های چند جانبه محسوب می شود.

بریکس قصد دارد تا با ایجاد نهادهای مالی و اقتصادی بتدریج زمینه شکل گیری نظام مالی و اقتصادی بین المللی جدیدی را فراهم آورد و تاسیس بانک توسعه بریکس نیز در همین راستا صورت گرفته است.

به گفته اوشاکوف دستیار ویژه پوتین، نشست شانگهای عمدتاً برای ایجاد هماهنگی بیشتر با هدف طرح کمربند اقتصادی جاده ابریشم، جامعه اقتصادی

اوراسیا و بریکس با تمرکز بر تضمین تعامل نزدیکتر چین و روسیه در عرصه سیاست منطقه ای و بین المللی، ارزیابی می شود.

پیوستن هند و پاکستان به سازمان همکاری های شانگهای و احتمال پیوستن ایران به این سازمان در آینده قریب، نه تنها مبین گرایش رو به افزایش کشور های بیشتر غرض پیوستن به اتحادیه های جدید همکاری های اقتصادی و امنیتی است بلکه بیانگر نیاز جهان به رفتن به سویی چند قطبی شدن نیز است.

افغانستان، بنا بر موقعیت حساس جیوستراتژیک خود می تواند در هماهنگی و همکاری نزدیک با سازمان های منطقه ای و فرامنطقه ای نقش محوری و سازنده ای را هم در عملی شدن برنامه های این سازمان ها و هم در جهت تامین صلح، ثبات، توسعه و رفاه خود ایفا کند.

طرح ها و برنامه های بزرگ و ستراتیژیک توسعه وی در بخش های اقتصادی و بازرگانی مانند جاده ابریشم، راه های آهن و موتوررو، خطوط انتقال گاز و برق، که قرار است از جانب سازمان همکاری های شانگهای و سایر سازمانهای منطقه ای به اشتراک اعضا و کشور های منطقه راه اندازی شود، در بخش قابل توجه آن افغانستان نقش کلیدی می تواند داشته باشد.

مبارزه با پدیده های منفی مانند مواد مخدر و افراط گرایی، تروریسم و دهشت افگنی تنها به یک کشور و یا دو کشور محدود نمی ماند، بلکه امروز به یک تهدید بزرگ منطقه ای و جهانی تبدیل شده است.

گسترش همکاری های منطقه ای در بخش های مختلف اقتصادی، تامین صلح و ثبات در افغانستان و منطقه و چگونگی مهار نمودن تهدید های جدید، از موارد عمده ای بودند که محمد اشرف غنی، رییس جمهور افغانستان در نشست اخیر بریکس و شانگهای با تعدادی از مقام های کشورهای عضو این سازمان روی آن ها بحث کرد.

رییس جمهور غنی در پانزدهمین نشست شانگهای در شهر اوفا روسیه گفت: "تروریسم و مواد مخدر دو دشمن اساسی افغانستان بشمار میرود. تروریسم را باید ریشه یابی کرد. شمار قابل ملاحظه تروریست ها از کشور های شما وارد افغانستان شده و با استفاده از خاک افغانستان بخاطر بی ثبات سازی کشور های شما و سایر کشور های منطقه فعالیت می نمایند. نیاز است تا ابعاد مختلف مشکلات را درک نماییم، و این را بدانیم که این تروریست ها مشکلات سیاسی با دولت افغانستان نداشته، بلکه پلان و هدف آنها بی ثبات نمودن منطقه است. در عدم درک کامل این پدیده، ریشه کن کردن آن امری است بس دشوار و ناممکن. تروریست ها از آسیای مرکزی، چین، پاکستان، روسیه، عربستان سعودی و شرق میانه ما را هدف قرار می دهند. ورود تروریست ها از خاک پاکستان همواره جریان دارد که هم پاکستان و هم افغانستان در اجندای فعالیت های تروریستی آنان می باشد. لذا، تروریسم دشمن مشترک همه ماست."

تجربه چهارده سال گذشته نشان داد که اعاده صلح و ثبات، و بازسازی و توسعه افغانستان به همکاری های منطقه ای وابسته است. عضویت افغانستان در سازمانهای منطقه ای می تواند زمینه های گفتگو و تفاهم عملی را در روابط دو جانبه و چند جانبه ایجاد نماید.

ایجاد اتحادیه های نو همکاری های چندکشوری، که در حقیقت به چند قطبی شدن نظم جهانی منجر می شوند، همان طوری که از منشور شان پیدا است، می توانند، با اجتناب از رویاروی نظامی، در رشد و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، به رقابت با ابر قدرت های اقتصادی پردازند. این گونه رقابتها سالم، و حامل توسعه و رفاه بشریت خواهد گردید. از جهت سیاسی و نظامی از دیکته و اعمال نفوذ قدرت های بزرگ و تعمیل سیاست های "بر وفق مراد خود" جلوگیری به عمل خواهد آمد.

- محبت -

صحبت‌هایی از دموکراسی

"دموکراسی به مثابه یک اصل قابل پذیرش - و تاکنون مناسب‌ترین روش ارضاکننده انسانها در تمام بخش‌های زندگی، رفته رفته قابلیت انطباقی خود را به تمام حوزه‌های زندگی بشریت، چون حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حتی زندگی خصوصی و شخصی انسانها گشاید." برداشت درست از دموکراسی و سیر تاریخ آن در جوامع بشری نه تنها سطح دانش افراد را در فهم از دموکراسی بالا می‌برد بلکه اشتراک فعال و آگاهانه مردم را در ایجاد حکومت‌های دموکراتیک و جلوگیری از حرکت‌های غیر دموکراتیک که زیر عنوان دموکراسی بر مردم تحمیل می‌گردند، زمینه‌ساز می‌شود. در کشورهایی مانند افغانستان، هر اقدامی که منافی منافع گروه و طبقه خاصی نباشد، دموکراتیک شمرده می‌شود. توماس جفرسون، پدر دموکراسی آمریکا، چهار مؤلفه را برای دموکراسی ضروری می‌دانست: آموزش همگانی، مشارکت سیاسی، برابری اقتصادی، و نمایندگی به توسط اشرافیت طبیعی. شرط توفیق دموکراسی این است که حکومت‌ها و رهبران‌شان به ایجاد نهادها، اتخاذ راه و رسم‌ها، و پی‌ریزی سیاست‌هایی دست‌زند که از حمایت شهروندان برخوردار باشند. در نظام‌های دموکراتیک، ثبات سیاسی را نمی‌توان بر مدار زور برقرار کرد، جایگزین زور "حق حاکمیت" مورد قبول، یا همان چیزی است که صاحب نظران آن را مشروعیت می‌خوانند. در هیچ زمانی از تاریخ مانند امروز این همه انسان از حقوق رسمی شهروندی در نظام‌های حکومتی دموکراتیک برخوردار نبوده‌اند. با این همه، آینده دموکراسی ناروشن است. بمنظور شناخت دقیق و روشن از دموکراسی و درک درست از دموکراسی‌های به تجربه گرفته شده در جوامع بشری، به ارائه نمونه‌هایی از انواع و اقسام دموکراسی و صحبت‌هایی در زمینه می‌پردازیم.

- محبت -

کیش سیک نام برد.

بنیادگرایی ۱

از آنجا که بنیادگرایان نه تنها ارزشهای غیردینی (دنیوی/عرفی) را رد می‌کنند بلکه منکر عرف بین‌المللی نیز هستند، فرهنگ‌های بنیادگرایانه محلی، اعتبار کلی و جهانشول اصولی غربی چون دموکراسی و حقوق انسانی همگانی را مورد تهدید قرار می‌دهند. آنها کثرت‌گرایی و تساهل‌ناشی از آن را نیز رد می‌کنند. بدین سان بنیادگرایی آشکارا مخالف دموکراسی [از نوع غربی آن] و ارزشهای مبتنی بر آن است. ظهور و گسترش بنیادگرایی در سراسر جهان ظاهراً نشانه عصری است که در آن تعارض‌های میان تمدنها بتدریج جای تعارض‌های

ایدئولوژی سیاسی ای مبتنی بر سیاسی کردن دین با هدف استقرار بخشیدن حاکمیت خدا بر نظام دنیوی. بنیادگرایی را، که پدیده ای جهانی است، می‌توان در تعداد زیادی از دین‌های گوناگون جهان مشاهده کرد - از آن میان می‌توان از مسیحیت، آیین هندو، اسلام، یهودیت، و

۱. اصطلاح بنیادگرایی چنان گسترده است که بحث در خصوص مفهوم و مصادیق آن به نحو وسیعی میان پژوهشگران رایج است که نمی‌توان در مقاله ای کوتاه به همه ابعاد و جوانب آن پرداخت. تناقض موجود در برخی از سطور این مقاله دقیقاً ناشی از ابهام زدگی در نتیجه پیچیدگی حوادث و سرعت رویداد‌های ناشی از آن است.

سیاسی و اقتصادی میان دولتهای ملی را می گیرند.

بنیادگرایی و دولت ملی

این واقعیت که دموکراسی نوین مشخصاً نوعی دموکراسی متعلق به دولت ملی است نشان دهنده یکی از پایه های تعارض میان بنیادگرایی و دموکراسی است. بنیادگرایان اسلامی نه تنها دموکراسی را به عنوان یک نظام وارداتی رد می کنند بلکه دولت ملی را نیز به عنوان ابزاری در دست غرب، یعنی دشمن اسلام، برای تقسیم کردن امت مسلمان به چندین پاره، به منظور تسهیل سلطه غرب بر دین اسلام، نفی می کنند. در سرزمینهای اسلامی، دولت ملی یک پدیده بومی نبود. پس از آن که کمال اتاترک در ۱۹۲۴ خلافت (یعنی حاکمیت اسلام) را از میان برداشت، دولت ملی از خارج تحمیل شد، و یکی از نتایج گسترش نظام بین المللی دولتهای ملی بود.

از آنجا که بسیاری از این دولتها، مانند الجزایر، نتوانسته اند از عهده وظایف مبرم مربوط به توسعه برآیند، بحرانهایی پدید آمده اند که در آنها بنیادگرایی به صورت جلوه ای از شورش در برابر غرب و دولت ملی دموکراتیک نوین درآمده است. هرچند بنیادگرایان در روسیه، جنوب شرقی اروپا (پیروان مذهب ارتدوکس اسلاو)، و غرب (پروتستانهای امریکایی) نیز دنیویت و بنابراین برخی از جنبه های دموکراسی را رد می کنند، تعارض میان دولت غیردینی و بنیادگرایی قومی-دینی تا حد زیادی در کشور های غیر غربی تمرکز یافته است.

قضیه بنیادگرایی اسلامی

در بیشتر کشورها، بنیادگرایان به جناح سیاسی مخالف تعلق دارند و به نظامهای دموکراتیک غیردینی موجود اعتراض می کنند.

با آن که بنیادگرایی به یک اندازه تحت تاثیر تجددخواهی (مدرنیته) است و علیه آن برخاسته است. بیشتر بنیادگرایان دینی رویکرد خود را به منزله بدیلی در برابر فرهنگ نوین، که دموکراسی بر آن استوار است، می انگارند. برخلاف دموکراسی - که نوعی تجلی سیاسی دنیوی و غیردینی از تمدن جهانی است- بنیادگرایی جلوه ای از فرهنگهای محلی و باور های فرهنگی و دینی سیاسی شده آنها است. ایدئولوژی دینی ای که به آن تمسک بسته می شود به صورت ابراز بیان مطالبات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی در می آید. مخالفت بنیادگرایان با دموکراسی نوین در تاکید آنان بر گروه، و نه بر فرد، شکل می گیرد. مهم ترین نکته این است که آنان میان معتقدان، یعنی "خودی"ها، و گروههای غیر خودی، یعنی افراد بی ایمان، که ادعا می شود دشمنند، خط تمایزی ترسیم می کنند. از این رو بنیادگرایان راه حل [موجود] دموکراتیک تعارضها را نمی پذیرند. آنان خود را مدافعان خدا و حاکمیت او می دانند.

آیا بنیادگرایی، آن گونه که بعضی از ناظران معتقدند، جدید ترین شکل تمامیت طلبی است؟ بررسیهای مربوط به ایدئولوژی و شیوه عمل بنیادگرایی دینی سیاسی شده نشان داده اند که این بنیادگرایی با کثرت گرایی در تعارض قرار می گیرد. از آن جا که بنیادگرایی خود یک پدیده جهانی است، بعضی از پژوهشگران، جنگ سرد جهانی جدیدی را میان بنیادگرایان، با ایدئولوژی حاکمیت خدا، و دولت دموکراتیک غیر دینی (سکولار) پیش بینی می کنند.

اما در نمونه اسلامی، هدف بنیادگرایانه استقرار حاکمیت خدا، که به عنوان برنامه عمل سیاسی عرضه می شود، غالباً بدیلی نه تنها برای یک نظام خاص بلکه برای کل دولت ملی دموکراتیک و غیردینی شمرده می شود. این مفهوم از حاکمیت خدا در بعضی از جنبشهای بنیادگرایانه غیراسلامی نیز یافت می شود.

بعضی از پژوهشگران غربی این نظر را نمی پذیرند که ایدئولوژی بنیادگرایی با هرگونه تلاشی برای توسعه دموکراسی مخالف است. آنان نگرش منفی بنیادگرایان اسلامی در برابر دموکراسی را بیشتر به عنوان دفاعی از اسلام در برابر غرب تلقی می کنند تا نفی کلی دموکراسی. از این رو توصیه می کنند تا سیاستگذاران غربی مفهوم اسلامی کردن دموکراسی بر پایه الهی را بپذیرند.

شالوده نهادین سست دولتهای ملی اسمی در خاورمیانه و فرهنگ سیاسی غیر دموکراتیک رایج، که مستعد تام گرایی بنیادگرایانه است، موانع عظیمی را بر سر راه توسعه دموکراسی پدید می آورند. در آسیا و آفریقا نیز شورش بنیادگرایانه علیه دولتهای ملی غیردینی نوید دهنده هیچ نوعی از دموکراسی [بر اساس معیار های غربی] نیست. در نوشته های معتبر در باره توسعه دموکراسی استدلال می شود که توسعه اقتصادی اساس دموکراسی است. در واقع، رشد اقتصادی در پدید آمدن موج سوم از توسعه دموکراسی در سراسر جهان نقش داشته است، اما در جهان اسلام چنین نبوده است. در بیشتر کشورهای اسلامی پیشرفت سریع اقتصادی، جا به جاشدگی اجتماعی، و بحران اجتماعی- فرهنگی نه به دموکراسی بلکه به بنیادگرایی منجر شده اند.

در اردن و مصر، دو کشور خاورمیانه ای با پیشینه های قابل توجهی از دستاورد های دموکراتیک، بنیادگرایی اسلامی جریان اصلی مخالفت های فعلی است. هم در اردن و هم در مصر، مجلس نه به صورت انتصابی بلکه به صورت انتخابی تشکیل شده است. در اردن، بنیادگرایان یک سوم مجلس را تشکیل می دهند. در مصر، سه حزب بنیادگرای قانونی انتخابات نوامبر ۱۹۹۰ را تحریم کردند و در مجلس ایجاد شده در نتیجه این انتخابات نماینده نداشتند. در یکی از مجالس پیشین مصر، بنیادگرایان اسلامی گروه قابل توجهی را تشکیل می دادند. در الجزایر، اگر ارتش دخالت نکرده بود، ممکن بود حکومتی بنیادگرا، که به گونه دموکراتیک انتخاب شده بود، به قدرت دست یابد.

در باره بنیادگرایی و دورنماهای توسعه دموکراسی در جهان اسلام با وضعیتی که در آستانه قرن جدید [قرن بیست و یکم] دارد ممکن است دو پرسش مطرح شود. نخست، به فرض آن که بنیادگرایی در حال حاضر نشان دهنده مهم ترین گزینش همگانی در جهان اسلام باشد، آیا در این صورت توسعه دموکراسی منجر به قدرت یافتن بنیادگرایان اسلامی خواهد شد؟ چنین امکانی در مورد اردن و الجزایر وجود دارد. تونس، و نیز سوریه و احتمالاً مصر در صورتی که دچار بی ثباتی شود، ممکن است چنین مسیری را بپیمایند. (در یک اقدام بی پیشینه، نیرو های هواخواه دموکراسی همراه با بنیادگرایان مصر در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۲، محمد مرسی، رئیس حزب آزادی و عدالت این کشور را که از جانب اخوان المسلمین مصر تشکیل شده بود، به پیروزی رسانیده و به کرسی ریاست جمهوری دست یافتند.) عراق در

معرض آن است که در دوران پس از صدام حسین به صورت یک جمهوری اسلامی مطابق الگوی ایران درآید. دوم، به فرض آن که بنیادگرایان اسلامی تکثرگرایی سیاسی دموکراتیک را ایجاد کننده تفرقه در اجتماع اسلامی و مغایر با فرهنگ وحدتبخش اسلامی بدانند، آیا در این صورت دور نگه داشتن این گونه بنیادگرایان از فرایند مشارکت در قدرت برای توسعه دموکراسی زیانبار خواهد بود؟ به دیگر سخن، آیا به دلیل آن که بنیادگرایان در کشورهایی چون مصر فاقد نماینده در مجلسند، تلاشهایی که در راه توسعه دموکراسی صورت می گیرند خصلت دموکراتیک کمتری دارند؟

بعضی از حکومت های غیرغربی غیردموکراتیک از توسعه دموکراسی حمایت لفظی می کنند تا قدرت واقعی بنیادگرایان را نفی کنند. در کشورهایی چون سوریه و تونس اشاره هایی حاکی از خطر به بنیادگرایی، حاکمان را مجاز می کند که تلاش در راه توسعه دموکراسی را فوق العاده محدود کنند.

بدون اقدام به توسعه دموکراسی در جهان اسلام، بویژه در خاورمیانه عربی که هسته سیاسی- فرهنگی جهان اسلام در آن است، احتمالاً نه صلح وجود خواهد داشت نه ثبات. اما راه دستیابی به دموکراسی راهی سنگلاخ و متضمن مخاطره های فراوان است. بسیاری از بنیادگرایان از پذیرفتن تکثرگرایی و عمل کردن به آن حتی در میان خودشان امتناع می ورزند؛ آنان چنین استدلال می کنند که تنها یک اجتماع دینی همگون و بدون هیچ گونه اختلاف و تفرقه وجود دارد.

توجه به این نکته مهم است که بنیادگرایی صرفاً یک نگرش نیست، بلکه منعکس کننده شرایط سیاسی و اقتصادی نیز هست. بیشتر بنیادگرایان در مصر، سودان، تونس، و مراکش دانشجویان جوان یا فارغ التحصیلان بیکارند. آنان معتقدند که نظام حکومت اسلامی مسایل اقتصادی آنان را حل خواهد کرد. در این صورت، برخورد مناسب با مسایل اقتصادی ضرورت می یابد. اما این دور اندیشی مبتنی بر واقع گرایی در آینده نه چندان دور نیست؛ برعکس، در افریقا و خاورمیانه بیماری اقتصادی آشکارتر از هر زمان دیگر است.

با توجه به ارزشهایی که بنیادگرایان بدانها اعتقاد دارند و چگونگی پیوند این ارزشها با دموکراسی، برخی ناظران می پذیرند که ارزشهای خاصی واقعاً با استقرار دموکراسی در تعارضند. اما آنان توجه خود را به ارزشهای ویژه مورد قبول بنیادگرایان آن گونه که با فرهنگهای دینی بومی چون اسلام یا آیین هندو پیوند دارند معطوف می کنند. هرچند این نکته حقیقت دارد که بنیادگرایان اساس کار خود را بر مردم باوری (پوپولیسم) نهاده و ایدئولوژی خود را بر فرهنگهای محلی بنا می کنند، بعضی از ناظران، این شیوه را با توسعه دموکراسی خلط می کنند.

ممکن است کسی بپرسد که آیا راه حل اسلامی ای که بنیادگرایان به صورت بدیلی برای دموکراسی غربی عرضه می کنند به "اسلامی شدن" دموکراسی منجر خواهد شد؟ در این مورد استدلال نسبت گرایی فرهنگی که مبنای تمسک به فرهنگهای محلی است صدق نمی کند، زیرا بنیادگرایان مسلمان به نسبت گرایی فرهنگی اعتقاد ندارند بلکه به نو مطلق گرایی دینی

معتقدند. نظر اصلی آنان این است که حاکمیت از آن خدا است و کسانی که به نام دموکراسی غیردینی مدعی این حق برای خود هستند با اقتدار بنیادین "آفریدگار" و "فرمانروای" جهان مخالفت می کنند. از این رو ایدئولوژی سیاسی بنیادگرایان اسلامی بر سیاسی کردن نظام یزدان محوری مصالحه ناپذیر استوار است.

با وجود این، همه انواع بنیادگرایی از حیث مخالفت با دموکراسی به عنوان یک نظام عرفی و کثرت گرا و جوه اشتراکی فراوانی با هم دارند.

* * *

آموزش و پرورش

تعلیمات منظمی که در جهت ایجاد آمادگی برای اجرای کارهای زندگی، از جمله مشارکت در تصمیم گیری عمومی، داده می شوند. میان سطح تحصیلاتی که اشخاص در جامعه کسب می کنند و قابلیت آن جامعه برای حفظ نظام دموکراتیک حکومت نوعی همبستگی وجود دارد.

دموکراسی و آموزش و پرورش در بسیاری از جوامع با یکدیگر پیوند داشته اند. نخستین جامعه شناخته شده دموکراتیک بین سده های ششم و چهارم پیش از میلاد در آتن پدید آمد. (به بیان دقیق، نظام آتنی را باید دموکراسی ناقصی بنامیم، زیرا زنان و بردگان جزء مردم بشمار نمی آمدند؛ با این حال، گام خارق العاده ای به پیش به نفع بشریت بود). کارل پوپر فیلسوف اشاره کرده است که این نوآوری فرهنگی بلافاصله پس از زمانی آغاز شد که بازار کتاب در آتن رو به شکوفایی و رونق نهاد. بردگان باسواد انواع کتابها را بر روی پایروسهایی که

از مصر وارد می شدند استنساخ می کردند. اشعار شفاهی هومر برای نخستین بار تدوین و منتشر شدند، و با چنین توفیقی قرین بود که بتدریج کتابهایی تازه اختصاصاً برای نشر نوشته شدند.

آموزش و پرورش در جدیدترین دموکراسیها

بسیاری از کشور های صنعتی از جنگ دوم جهانی به این سو در راه استقرار و حفظ نظامهای حکومتی دموکراتیک کوشیده اند. اما همه آنها در این زمینه توفیق نیافته اند. مقدار زیادی از این کوششها ظاهراً به پیشرفتهای اجتماعی- اقتصادی رژیمهای جدید وابسته اند. به نظر می رسد که لازمه هر دموکراسی پایداری هم آموزش و پرورش است و هم توسعه اقتصادی. لاری دایموند (در مقاله "بررسی دوباره توسعه اقتصادی و دموکراسی") به بررسی دموکراسیهای رو به رشد پرداخته و آنها را با نظامهای دیکتاتوری مقایسه کرده است. ده کشور در حال توسعه ای که جمعیت شان بیشتر از یک میلیون است، و از سال ۱۹۶۵ نظامهای دموکراتیک خود را حفظ کرده اند، میزان مرگ و میر نوزادان شان را تا اواخر دهه ۱۹۸۰ به طور متوسط تا ۳،۲۵ درصد در سال کاهش داده اند. در مقابل، در ده کشوری که بارزترین و مستمرترین نظامهای دیکتاتوری را داشته اند، میانگین میزان کاهش مرگ و میر نوزادان در همین دوره ۲،۳ درصد در سال بوده است. این گونه دموکراسیها، به رغم فقر نسبی جوامع شان، پابرجا مانده اند، زیرا در راه بهبود کیفیت زندگی شهروندان شان همت گماشته اند.

البته، موفقیت نسبی است. هند دموکراتیک - در مقایسه با، مثلاً نیجریا و سیرالیون، که در آنها

در نیمه دهه ۱۹۸۰ فقط حدود ۱۵ درصد از بزرگسالان باسواد بودند- نمونه ای از موفقیت بشمار می رود. میزان باسوادی در هند ۴۳ درصد بود، که نسبت به میزان ۱۵ درصد باسوادی در سال ۱۹۴۷ که این کشور به استقلال رسید افزایش چشمگیری بود.

با این حال، حتی در داخل هند اختلافهای فراوانی در میان ایالات وجود دارند، و با مقایسه آنها می توان به نکته های فراوان پی برد. یکی از ایالات فوق العاده موفق "کرالا" است. در این جا دامنه تحصیلات وسیعاً گسترش یافته است. حدود ۹۱ درصد از جمعیت این استان سواد خواندن دارند، و میزان سواد در میان زنان ۸۷ درصد است؛ رقم باسوادی در مورد بقیه زنان هند فقط ۲۹ درصد است.

کرالا دموکراتیک است، اگرچه "حزب کمونیست" در هرگونه ائتلاف ناپایدار حزبهای چپ گرا و میانه رو از بیشترین نیرو برخوردار است. اصلاحات ارضی و گامهای بلند در راه بهداشت همگانی به حال جمعیت این ایالت بسیار سودمند بوده اند. میزان مرگ و میر نوزادان به نسبت کل جمعیت هند خیلی پایین، و اوسط عمر (امید زندگی) خیلی بالاتر است. در کرالا، ارتباط پیش بینی شده ای میان دموکراسی و آموزش و پرورش یافت می شود.

با این حال، استنتاج از یک مشت موارد منفرد و جداگانه ممکن است گمراه کننده باشد. در عوض، باید سیر امور را در تعدادی از جوامع مختلف منظمأ با یکدیگر مقایسه کنیم. یکی از مطلوب ترین موضوعات برای پژوهش همانا جنبش چشمگیر جهان گستر به سوی دموکراسی است که در دهه ۱۹۷۰ آغاز شد. در دو دهه

۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ تقریباً سی کشور به صورت دموکراتیک درآمدند. کشور های متعدد دیگری در اوایل دهه ۱۹۹۰ از آنها پیروی کردند، که ممالک سوسیالیستی پیشین از جمله آنها بودند.

در این موارد، نیز بسط آموزش و پرورش بر توسعه دموکراسی تقدم داشت. در اوایل دهه ۱۹۵۰ همگان شاهد گسترش خارق العاده تحصیلات در سرتاسر جهان بودند. در آن دوره، میزان ثبت نام در دبستانهای کشور های کمتر صنعتی از کمتر از ۴۰ درصد جمعیت مدرسه رو به بالای ۸۰ درصد افزایش یافت. میزان ثبت نام در دبیرستان از ۵ درصد به ۴۰ درصد رسید. تا سال ۱۹۹۰ میزان باسوادی در کل جمعیت کشور های صنعتی به ۱۰۰ درصد نزدیک شد. حال آن که در کشورهای کمتر صنعتی بیش از ۵۰ درصد مردم باسواد بودند، متأسفانه، این روند جهانشمول در دهه ۱۹۹۰ - احتمالاً در نتیجه ضعف توسعه اقتصادی دهه ۱۹۸۰ - رو به گندی نهاد. این تنزل ممکن است نشانه تغییرات سیاسی منفی - مثلاً شاید برگشت برخی از دموکراسیهای جدید به حاکمیت اقتدارگرا - نیز باشد.

پژوهشهای تطبیقی نشان داده اند که توسعه و حفظ دولتهای ملی دموکراتیک پایدار همواره با توسعه اجتماعی- اقتصادی همبستگی مثبت دارند. هر ملت زمانی در برابر دموکراسی حساسیت خاصی پیدا می کند که فقر آن ملت رو به کاهش گذارد. آن همبستگی هنگامی فوق العاده نیرومند است که سطح اجتماعی- اقتصادی با شاخصهای مرکبی سنجیده شود که درآمد، امید زندگی، و میزان سواد بزرگسالان - به عبارت دیگر، نه فقط ثروت آن کشور بلکه رفاه و توانایی عمومی آن- در محاسبه منظور شوند.

رفاه، آموزش و پرورش، و دموکراسی

در حقیقت، پیش بینی برخی از ناظران در مورد اصلاحات دموکراتیک در اتحاد شوروی بر اساس سطح بالای آموزش و پرورش این کشور بود - سطحی که از بعضی جهات بر سطح آموزش و پرورش در امریکای شمالی و اروپای غربی برتری داشت. بعلاوه، با به بازار آمدن کمپیوتر، دستگاه دورنگار، فتوکاپی و سایر وسایل غیرمتمرکز ارتباطات، فرمانروایان با این انتخاب مواجه شدند که یا مردم را آزادتر بگذارند و یا از فرصتهای اقتصادی حاصل از کمپیوتر شدن چشم ببوشند. هر کس می تواند دریابد که اگر شهروندان شوروی امکان استفاده از دورنگار، پست الکترونیک، و سایر وسایل سانسور نشدنی ارتباطات را می داشتند، دولت نمی توانست آنان را از پرداختن به بحثهای سیاسی با بیگانگان و "آلوده" شدن به سودهای دموکراتیک بازدارد. با کمال شگفتی، میخائیل گورباچف، رهبر شوروی، نه تنها آزاداندیشی را جایز شمرد بلکه بر تقویت دموکراسی، پیش از آن که تقاضایی برای آن مطرح شود، یاری رسانید.

سطح آموزشی، برنامه درسی، و جهت گیری سیاسی

اعضای هر جامعه دموکراتیک همگی به یک مقدار یا یک نوع آموزش دست نمی یابند. تفاوتها موجود در آموزش پیامدهای سیاسی دارند، زیرا سطح مختلف تحصیلات و دوره های درسی تاثیرهای مختلفی به بار می آورند. عامه مردم در هر جامعه دموکراتیک به حداقل تحصیلات ابتدایی، و مرجحاً به تحصیلات متوسطه، نیازمندند. دموکراسی به رهبرانی نیز نیاز دارد. برخی از رهبران جامعه در بحثهای همگانی شرکت می کنند، و افکار عمومی را آگاه

هم سطح زندگی و هم سطح تحصیلی اعضای هر جامعه در چشم اندازه های مربوط به دموکراسی آن جامعه موثرند. اما کدام یک موثرترند؟ هیچ یک. در فرایند توسعه، درآمد و تحصیلات مثل دو بال یک پرنده اند که با هم عمل می کنند. مردم فقیر - یا مردمی که ناآگاهند - نمی توانند کار شایسته انجام دهند. اقتصاددانان به ملتهای صنعتی اندرز می دهند که در زمینه "سرمایه انسانی"، یعنی تحصیل علم، بهبود سطح زندگی، خدمات بهداشتی، و بهزیستی اجتماعی، سرمایه گذاری کنند تا قدرت تولید و قابلیت نیروی کار را بهبود بخشند. و شهروندان، هر قدر که لایق تر شوند، احتمالاً بیشتر در انجمنهای دواطلبانه مشارکت می کنند و تقاضاهای بیشتری از دولت خود دارند. این گونه تقاضاهای سیاسی نشانه مطمینی است از این که جمعیت به سوی دموکراتیک شدن پیش می رود.

پس بر اساس این الگوها معلوم می شود که باید آموزش و پرورش را در واقع یکی از شرایط لازم برای پیدایش و ثبات دموکراسی به حساب آورد. اما، آموزش و پرورش شرط کافی نیست. برخی از جوامعی که از حیث آموزش و پرورش و از حیث پیشرفت اجتماعی در سطح نسبتاً بالایی قرار دارند هنوز دموکراتیک نشده اند. سنگاپور، لیبی، عراق، و چین نمونه هایی از این گونه جوامع اند. در این صورت، فقط سرکوب سیاسی است که این کشورها را از توسعه دموکراسی باز می دارد؛ افریقای جنوبی و اتحاد شوروی نمونه های بارزی از این امر در دوره اخیر اند.

می سازند، عده ای در مقام مدیر و سیاست پیشه به ایفای نقش می پردازند؛ عده ای هم قانون می گذارند و در دادگاهها عدالت را به اجرا می آورند. لازمه اجرای چنین وظایفی معمولاً برخورداری از تحصیلات عالی است. سایر دارندگان مشاغل مهم مدیریتی و حرفه ای - از جمله کارکنان اداری، معلمان، و کاردانان فنی، کتابداران، و دانشمندان - نیز مدارکی از موسسات آموزش عالی و دانشگاهها می گیرند.

سطح تحصیلات هر شخص در عاداتهای سیاسی او اثر می گذارد. مثلاً، تحصیلات دبستانی از لحاظ تاریخی به منظور تلقین و القای هم رنگ شدن با جماعت طرح ریزی شده اند، یعنی به منظور ایجاد آن دسته از عاداتهای ذهنی که برای جامعه های اقتدارگرا مناسب ترند تا برای جامعه های آزاد. اما حتی تحصیلات رسمی دبستانی هم معمولاً تاثیری تدریجی دارند. در واقع تاثیر سه چهار سال تحصیل ممکن است از تاثیر بقیه تحصیلات بسیار بیشتر باشد. خواندن و حساب از زمره مهارتهایی هستند که فرصتهای کسب اطلاعات بیشتر به صورت مستقل را افزایش می دهند. حتی یک یا دو سال تحصیل تاثیر پایدار در زندگی شخص می گذارد. این سالهای انگشت شمار تحصیل، البته اشخاص را به فیلسوف، دانشمند، اقتصاددان، یا سیاستمدار تبدیل نمی کنند، اما آنها را به صورت رأی دهندگان و مصرف کنندگانی در می آورند که، در بقیه سالهای عمر خویش، دست کم بتوانند از لابلای اعلامیه ها، خبرنامه ها، و برچسب های روی قوطیها ذره ذره اطلاعاتی گرد آورند. نیل به چنین پیشرفتی خود نوعی موفقیت حقیقی است.

اشخاص نه تنها حقایق خاصی را در مدرسه فرا می گیرند، بلکه یاد می گیرند که یاد بگیرند.

آنان به خواندن کتاب و روزنامه، رفتن به سینما و آگاه ماندن در باره آن چه روی می دهد عادت می کنند. هرچه بیشتر به تحصیل علم پردازند، بعداً به اطلاعات بیشتری دست می یابند. به سبب کسب این عادات تحصیلات آنان در نحوه تفکر شان و در اعمالی که در سراسر عمر انجام می دهند همواره اثر می گذارد.

تحصیل علم، با بالا بردن میزان توانایی، اعتماد به نفس و میل به مشارکت را نیز افزایش می دهد. اشخاص بسیار تحصیل کرده احتمالاً بیشتر از کسانی که تحصیلاتی پایین تر دارند به گروهها می پیوندند، و این در جمع بودن پیامدهای سیاسی دارد. کسانی که در همه انواع انجمنهای داوطلبانه مشارکت می کنند به بحثهای گوناگون در زمینه سیاست کشانیده می شوند، و می توان از آنان خواست که طومارها را امضا کنند، به مبارزات سیاسی یاری رسانند، و در گردهماییهای نامزدهای انتخاباتی حضور یابند. بنابراین، تحصیلکردگان بیشتر مایلند که درگیر امور سیاسی باشند. حتی کار ساده رأی دادن نیز میان شهروندان تحصیل کرده تا اندازه ای معمول تر است. مثلاً، در انتخابات فدرال کانادا در سال ۱۹۸۸، از کسانی که بیشتر از حد دبیرستان تحصیل نکرده بودند ۸۶ درصد رأی دادند، در حالی که ۹۰ درصد کسانی که در مدارس دانشگاهی یا فنی تحصیل کرده بودند و ۹۴ درصد از دارندگان مدرک کارشناسی به بالا در انتخابات شرکت کردند.

اما صرف خواندن و نوشتن شاید چندان کافی نباشد که تفکر انتقادی و مشارکت مساوات طلبانه به بار آورد. بنابراین، برخی از فیلسوفان دموکرات از قبیل جان دیوئی، کوشیده اند که برای تدریس در دبستان روشهایی ابداع کنند که

به حال دموکراسی مفید باشند، دیوئی توصیه می کرد که خواندن و حساب از طریق فعالیت‌های تعاونی و گروهی آموزش داده شوند، زیرا تاکید داشت که دموکراسی مستلزم همکاری گروهی است. همین طور، مریانی که در کشور های صنعتی در زمینه فن خواندن با بزرگسالان (سواد آموزی بزرگسالان) کار می کنند روشهای آموزشی ابتکاری و دموکراتیک به وجود آورده اند. معلمان، با استفاده از مطالبی خواندنی که برای افراد تحت تعلیم قابل دسترس و با معنی هستند، می توانند اشخاص را در هدایت به سوی زندگی مدنی و سیاسی کمک کنند.

کارگران صنعتی که کار های دستی انجام می دهند و تحصیلات ابتدایی دارند معمولاً به نحو کامل در مباحث عمومی شرکت نمی کنند. در اقتصاد های صنعتی و پسا صنعتی، با تقسیمات پیچیده کار و فن آوریهای متغیر شان، تحصیلات متوسطه برای عموم امری ضروری است. اشخاصی که تحصیل در دبیرستان را به پایان رسانده باشند احتمالاً بیشتر روزنامه و مجله و کتاب می خوانند و در نتیجه بازاری برای مطالب منتشر شده، کار منظم برای روشنفکرانی که این مطالب را تولید می کنند، و محفلی برای منظره عمومی به وجود می آورند.

آموزش عالی و چشم اندازهای انتقادی

آموزش عالی گستره وسیعی از استعداد های تازه ای را شکوفا می کند و دیدگاههای سیاسی را موثرتر می سازد. میان اشخاصی که در رشته های تخصصی فنی تحصیل می کنند و "روشنفکران"، که گرایش تحصیلیشان در جهت علوم انسانی و علوم اجتماعی است، غالباً تفاوت‌های قابل توجهی وجود دارد. روشنفکران،

در مقایسه با متخصصان حرفه ای، معمولاً به بررسی دسته وسیع تری از موضوعات می پردازند و، با نوشتن مطالب برای عامه مردم، در مقام رهبران فکری انجام وظیفه می کنند. نقش آنان در دموکراسیها، که در آنها گروههای مخالف جدید تشکیل می شوند و گاه به قدرت می رسند، اهمیت بسیار دارد.

روشنفکران قرنهای متوالی در مغرب زمین - مثلاً در صومعه های کلیسایی- وجود داشته اند، اما کاملاً تحت نظارت بودند و بندرت در موقعیتی قرار می گرفتند که بتوانند عقایدی انتقادی نشر کنند. یوزف شومپتر، نظریه پرداز دموکراسی، خاطر نشان کرده است که روشنفکران، در سالهای مبتنی بر بنده نوازی (برده گی. م)، می بایست بکشوند که خاطر اربابانی را که از کار عملی آنان حمایت می کردند خوشنود سازند. هنگامی که توده مردم خواندن را فراگرفتند، روشنفکران برای نخستین بار امکان یافتند که عقاید شان را آزادانه بیان کنند، زیرا در این هنگام می توانستند با نشر آثار شان برای عامه کتاب خوان و (کتاب خر) معاش خود را تامین کنند. تعداد خوانندگان به قدری زیاد شد که روشنفکران از بیان عقاید انتقادی خویش دیگر پروایی نداشتند. این آزادی فکری بر تنوع عقایدی که در دسترس توده مردم بودند افزود، و مسلماً این امر تغییری بود که به حال دموکراسی مفید افتاد. امروزه روشنفکران می توانند قدرتی بسیار زیاد در جامعه ای آزاد داشته باشند. اینان، در بهره گیری از آزادی بیان، مرزهای آن را می گسترند.

اگرچه دانشمندان در پژوهشهایشان بیشتر از روشنفکران به جنبه های تخصصی می پردازند، با این حال آنان نیز عاداتهای ذهنی کسب می کنند

که موافق طبع دموکراسی است. پیشه های علمی و آزادی پیوند نزدیک با یکدیگر دارند، زیرا دانشمندان باید برای ارتباطات و پژوهشهای عاری از قید و بند ارج و اهمیت بسیار قایل شوند. اگر دانشمندان به جای جست و جوی حقیقت، سرسپرده مرجعیت رهبر یا عقیده جزمی باشند تحقیقات شان کاملاً بی معنی خواهد بود.

به طور کلی، حقیقت این است که صاحب نظران هر رشته تخصصی بر آزادی علمی - یعنی فرصت پی جویی عقاید بدون ترس از تلافی جویی یا سرکوب سیاسی- ارج می نهند.

اگرچه جهت گیری سیاسی از یک نسل دانشجویان تا نسل دیگر فرق می کند، می توانیم چند جریان را مشخص کنیم. دانشجویان رشته های علوم انسانی بیشتر از دانشجویان رشته های فنی، از قبیل مهندسی یا دندانپزشکی، گرایش به دخالت در امور سیاسی دارند. پس جای شگفتی نیست که چنین تفاوت‌هایی ویژگیهای استادان این رشته ها را نیز می شناسانند؛ پژوهندگان علوم اجتماعی به طور کلی از، مثلاً، استادان علوم بازرگانی آزادی خواه ترند.

آموزش و پرورش در بسیاری از فضاها و محیطها، غیر از کلاس درس، نیز صورت می پذیرد. بزرگسالان در سرتاسر عمر خود - در سرکار، از طریق خواندن و مباحثه، و شاید بیش از همه، از راه رسانه های همگانی- پیوسته مطلب فرا می گیرند. اما مطبوعات، در عین حال که می توانند آدمیان را تعلیم دهند و از بند جهل برهانند، می توانند بفریبند و به تبلیغات پردازند. در واقع، تلویزیون، رادیو، فیلمهای سینمایی، نوارهای ویدیویی، و روزنامه ها که همگی با سرمایه بخش خصوصی اداره و تولید

می شوند، هم موهبتند و هم مسئولیت جدی بر دوش فرهنگ سیاسی جوامع غربی تا زمانی که این وسایل اطلاعات تنوع فراهم آورند، دموکراسی از آنها بهره مند می شود؛ اما متمرکز ساختن پوشش اخبار در زمانی که همان فیلمهای کوتاه خبری همزمان با یکدیگر در سراسر جهان دیده می شوند بر افکار عمومی اثر می گذارد و برای سیاستمداران همه کشورها دستور کار تعیین می کند. تمرکز را نمی توان نیرویی مثبت در تداوم دموکراسی دانست، بخصوص هنگامی که گزارشگران در برابر "مدیریت خبری" سیاستمداران حساسیت به خرج دهند. مثلاً در جریان جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۱، گزارشدهی مستقل جای خود را به اطلاع رسانی ضابطه بندی شده ای داد که از طریق رهبران نظامی عرضه می شد.

فناوری و جهانی شدن در آموزش و پرورش

فناوریهای جدید ممکن است نظام اطلاع رسانی واقعاً غیرمتمرکزی را پدید آورند که در آن افراد بتوانند از یکدیگر بیاموزند و کار تبادل اطلاعات را خود مستقلانه به عهده گیرند. این عدم تمرکز تاکنون از طریق اینترنت و سایر دستگاههای مستقل ارتباط و مخابره روی داده است. آن به اصطلاح شاهراه اطلاعاتی، بر خلاف رسانه های همگانی فعلی، قابل استفاده همه کسانی در جهان خواهد بود که به تجهیزات ضروری دسترسی داشته باشند و برای آموزش و پرورش بتوان از آنها استفاده کرد. گسترش این گونه وسایل ارتباط و مخابره مسلماً بر استقلال یادگیرندگان می افزاید و آموزش و پرورش را به صورت دموکراتیک در می آورد. اگر این نوع آموزش و پرورش رایج شود، توسعه هر چه بیشتر دموکراسی حاصل خواهد شد.

لیکن، مطالب عریان، سانسور نشده، و ناوبراسته اشکالاتی نیز دارند. بر این که چه نوع اطلاعاتی در دسترس قرار گیرند نظارت چندانی نمی توان کرد، و استفاده کننده هیچ راهی برای دانستن این نکته ندارد که آیا چیزی که به عنوان امری واقعی به او عرضه می شود برآستی دقیق و درست است یا نه. مثلاً، در دهه ۱۹۹۰، در جریان جنگهای یوگسلاوی سابق، مطالب غالباً روی تابلوهای الکترونیک اعلانات نمایش داده می شدند و حاوی دروغهایی بودند که عمداً ساخته و پرداخته می شدند تا طرف مقابل را بی اعتبار سازند. خوانندگان نمی توانستند تشخیص دهند که آیا اطلاعات گمراه کننده را می خوانند یا حقیقت را.

* * *

آموزش و پرورش مدنی

آموزش و پرورش مدنی نوعی آموزش و پرورش است که عاداتها، مهارتها، عقاید، دلبستگیها، سلیقه ها، و فضیلتهایی را به بار می آورد که برای حفظ و شکوفایی هر نظام سیاسی معینی لازمند. این قسم آموزش و پرورش، از آن جا که در زمینه های مرتبط با شهروندی است، همواره با شکل خاصی از حکومت ارتباط دارد. از این رو، آموزش و پرورش مدنی دموکراتیک در حکومت بنیادگرایانه اسلامی یا در حکومت کمونیستی محلی از اعراب ندارد و حتی مخالف با آن نوع حکومتها است.

از اینها گذشته، هیچ دوحکومت دموکراتیکی نیازهای یکسانی ندارند: دموکراسی آزادی خواه (لیبرال دموکراسی) جدید با آن نوع دموکراسی که در دولت-شهرهای کوچک جهان باستان یافت می شد کاملاً متفاوت است، و هر واحد سیاسی خاصی خواستار وفاداری انحصاری شهروندان خویش است. این تفاوتها بسیار مهم اند و هنگامی که محتوا، روشها، و مسایل آموزش و

برعکس، محتوای آموزش رسمی بیش از پیش ضابطه بندی می شود و این روندی است که از جهانی شدن فرهنگ و اقتصاد بین المللی حکایت می کند. ضابطه بندی محاسن مختص به خود دارد. اگرچه کار در جوامع صنعتی بسیار تخصصی شده است، برنامه های درسی دبستانها و دبیرستانها تا حد زیادی تفکیک نشده اند، حتی هنگامی که آنها را در سراسر جهان مقایسه کنیم. صنعتی ترین ملتها نظامهای مشابهی در زمینه دبیرستانهای جامعه بوجود آورده اند. تحصیل در هنرستانهای فنی و حرفه ای بیش از پیش بر اساس برنامه های متعارف تنظیم شده است. بیشتر دانش آموزان در سراسر جهان، علاوه بر زبان بومی خود، زبانهای دیگری - انگلیسی، اسپانیایی، فرانسوی، یا گاهی روسی - نیز می آموزند.

همشکلی فزاینده در امر آموزش و پرورش با نیازهای جامعه صنعتی هم سازگار است: شغلای فعلی و آینده به واژگان و مجموعه

پرورش مدنی دموکراتیک را بررسی می کنیم باید مدنظر قرار گیرند.

محتوا و هدف

دموکراسی شکلی از حکومت است که در آن همه شهروندان بزرگسال در هر جنبه ای از اداره حکومت به یک اندازه شریکند، یا دست کم حق قانونی برابری در مورد این امر دارند. سلامت هر نظام دموکراتیک در اصل وابسته است به سرشت اکثریت، که صاحب اختیار نهایی در هر جامعه دموکراتیک و یگانه بخش چنین جامعه ای است که نمی توان آن را مسؤول بخش دیگری بشمار آورد. بنابراین، ما با بررسی دو گرایش مختص به اکثریتهای دموکراتیک، می توانیم به درک مسایل و هدفهای آموزش و پرورش مدنی دموکراتیک آغاز کنیم.

گرایش نخست، که در دموکراسیهای آزادی خواه شاید فوق العاده نیرومند هم باشد، گرایش شهروندان است به این که از امور عمومی کناره بگیرند و به زندگی خصوصی و منزویانه ای که محدود به توجه به خانواده ها و دوستان، خوشیها، و رنجهای مستقیم خود آنان است روی آورند. این گرایش دال بر بی اعتنایی به سیاست و حالت منفعلانه ای است که در دموکراسی بسیار خطرناک شمرده می شود. گرایش دوم، و تا حدی مخالف با اولی، گرایشی است که دموکراسی را تا حد نوعی استبداد جمعی تنزل می دهد که در آن اکثریت به افراد و گروههای خاصی آزار می رساند و ابتدالی عمومی را تحمیل می کند. بر طبق گفته تحلیلگران کلاسیک، خطر اساسی این است که اکثریت، که بنا بر تعریف فقیر است، اموال ثروتمندان را به نحوی غیر عادلانه تصاحب کند، و در نتیجه

موجب برانگیختن خشم، اهانت به دموکراسی، و سرانجام نزاع داخلی شود. این دو گرایش نشان می دهند که آموزش و پرورش مدنی دموکراتیک باید شهروندان را به مشارکت در سیاست برانگیزد و آنان را به خیراندیشی، خویشتن داری، و سایر صفاتی که برای اجرای مسؤولانه این امور لازمند مجهز سازد.

وظیفه آموزش و پرورش مدنی با مسأله رهبری پیچیده تر می شود. زندگی سیاسی در هر دموکراسی بر روی همه شهروندان گشوده است، ولی در حقیقت فقط عده ای انگشت شمار نردبان ترقی را تا عالی ترین مقامها می پیمایند. بسیار اهمیت دارد که تصدی این مقامها به نحوی شایسته صورت پذیرد، و لازمه این امر وجود شهروندانی است که بتوانند در باره مسایل پیچیده و ظریف سیاست عمومی به طرزی عاقلانه به تبادل نظر پردازند، بتوانند قوانین مناسبی تدوین کنند، تصمیمهای سنجیده و فوری بگیرند، و در باره تبادل نظرها و اقداماتشان گزارش صریح و شفاف به عموم بدهند. به عبارت دیگر، تصدی این مقامها به کیفیات اخلاقی و فکری عالی و نادری نیاز دارد. یکی از وظایف آموزش و پرورش مدنی پروردن همین صفات و کیفیات است.

بعلاوه، آموزش و پرورش مدنی باید شور و شوقی بیافریند که هر کس از استعداد هایش در خدمت دموکراسی استفاده کند. رهبران بالقوه بدین نحو باید به عرصه زندگی عمومی کشانیده شوند اما فقط پس از آموختن احترام عمیق برای آن نوع خویشتن داری یا میانه روی ای که آدمی را از هر کوششی برای کسب اقتداری بیشتر از آنچه با دموکراسی تناسب داشته باشد باز می دارد. در هر دموکراسی، صاحبان مقام در برابر

جدایی و اختلاف افراد می شوند و ممکن است آنان را دشمن دموکراسی سازند غلبه کند یا دست کم آنها را بیالاید و در مسیر دیگری اندازد.

روشها

از آنچه گفته شد آشکار می گردد که آموزش و پرورش مدنی اصولاً مربوط به شکل گیری شخصیت، که بیش از آنچه جنبه فکری یا عملی داشته باشد جنبه اخلاقی دارد و، در نتیجه، ابزارها و روشهای بسیار گسترده و گوناگونند. اکثر مردم بر این عقیده اند که خانواده از طریق فرایندی که غالباً "پرورش اجتماعی" نامیده می شود سهم بی نظیری در پدید آوردن فضیلت مدنی دارد. والدین نه تنها نخستین الگوهای دوره بزرگسالی مسئولیت پذیر را برای فرزندان فراهم می آورند بلکه برای آموزاندن عاداتهای مناسب، و اصول مقدماتی عدالت، احترام به خیر عمومی، و از این قبیل موقعیت منحصر به فردی دارند. از سوی دیگر، خانواده مسایلی جدی در زمینه فضیلت مدنی نیز مطرح می سازد. مهم ترین این مسایل از توانایی خانواده به برانگیختن حس تعلق شدید سرچشمه می گیرند. دل بستگیهای پرشور و نیرومند به خانواده، و چالشها و امیدهای مرتبط با آن، ممکن است سیاست را امری بی مقدار جلوه دهند یا، در عوض، شهروندان را به راهی سوق دهند که فقط در جستجوی خیر و صلاح خانواده خود برآیند و به مصالح کل جامعه زیان برسانند.

پس، خانواده، هم برای اجرای کارهایی که بخوبی از عهده آنها بر نمی آید و هم به منظور مهار کردن توانمندیهای ضد مدنی، به مکملهایی نیاز دارد. نخستین و بدیهی ترین چنین مکملهایی تحصیلات عمومی است. در بیشتر

مردمی مسؤولند که در قیاس با آنان غالباً از فرهیختگی یا شایستگی کمتری برخوردارند. با این حال، هرگاه این صاحبان مقام تصمیم بگیرند که به تصدی هر شهروند خاصی در مقامی که دارد خاتمه دهند، آن شهروند باید مایل و قادر به کناره گیری باشد و شأن و احترامش را در زندگی خصوصی از دست ندهد، مثل وضعی که جورج واشینگتن و وینستون چرچیل به دفعات مختلف در زندگی خود داشتند.

از طریق آموزش صحیح و مناسب اکثریت تا حدی می توان به این هدفها رسید. اکثریت، اگر ارزش حاکمیت بر خود (یا خودگردانی) را بدرستی بشناسد، و اگر از اعتماد به نفسی غرورآمیز اما عاقلانه شور زندگی گیرد، هوشیار خواهد بود که به خطرهایی که آزادی اش را تهدید می کنند پی ببرد، و فعالانه با آنها مقابله کند. اما چنین مراقبتهایی، اگرچه مهمند، نمی توانند صفات و کیفیتهای والایی را که قبلاً نام بردیم به وجود آورند. اکثریتهای دموکراتیک نیز نمی توانند بدگمانی را چندان به خود راه دهند که اجرای وظایف عمومی را به تأخیر اندازند یا شایسته ترین شهروندان را از برآمدن در پی کسب مقام دلسرد سازند. نظارتهای بیرونی در هر حال برای بازداشتن کسانی که به قاطعانه ترین وجه در راه کسب برتری، شرف، و افتخار می کوشند کافی نیستند. این مردمان نادر به نحوی فوق العاده مبرم آن چیزی را از خود بروز می دهند که ممکن است اساسی ترین چالش برای آموزش و پرورش مدنی باشد: افراد را به خیر عمومی علاقمند می سازند حتی اگر لازم باشد که سعادت شخصی خود را فدا کنند. آموزش و پرورش مدنی باید بر منافع، دل بستگیها، و عواطف خصوصی شدیدی که وجودشان موجب

مطالبی که در باره آموزش و پرورش مدنی به رشته تحریر درآمده اند به بررسی اختلاف نظرهایی پرداخته شده است که به برنامه های درسی و روشهای تدریس مربوط می شوند، و تردیدی نیست که آموزش رسمی در هر دموکراسی بسیار اهمیت دارد. این نوع آموزش شاید بهترین راه برای تعلیم هنرها، علوم و مهارتهایی باشد که شالوده زندگی اقتصادی در اکثر دموکراسیها بشمار می روند. آموزش رسمی همچنین راه مناسبی است برای انتقال درک اصول اساسی دموکراتیک برابری و آزادی آن طور که در تاریخ و نهاد های جامعه سیاسی هر کس تفسیر و به کار برده شده اند.

با این حال، نباید بگذاریم که این امور، با همه اهمیت شان، موجب شوند که بعد اساسی تر تحصیلات از نظر پوشیده بماند. تحصیل در مدرسه موجب می گردد که کودکان از نظارت مستقیم والدین خارج، و به اجتماع وسیع تری وارد شوند که منافع، دوستی، و مفهومیهای مشترکی از عدالت به آن وحدت می بخشند. محل تبادل نظری نیز فراهم می آورد که در آن تواناییهای رشد می یابند که برای تبدیل افراد به شهروندان دموکراتیک شایسته اهمیت قاطع و حیاتی دارند. مثلاً مدارس می توانند آن نوع رقابتهای دوستانه ای را بیروانند که بلند پروازیهای شرافتمندانه را برانگیزند و قابلیت های مربوط به قضاوت و سخنوری را که برای گفت و شنودهای دموکراتیک ضروری اند بیدار و تقویت کنند.

بسیاری از موسسه های اجتماعی دیگر هم پیامد های آموزشی مدنی مهمی دارند. مثلاً، هدف عمده تعلیمات نظامی عبارت است از پرورش شجاعت و مهارتهای ضروری برای

دفاع از آزادی، اما ممکن است عامل مهمی برای وحدت ملی، بویژه در کشورها بزرگ و متنوع نیز باشد. گفته می شود که ارتش در هند یگانه نهادی است که مردان و زنان را از همه نژادها، گروههای قومی، دینها، زبانها، و نواحی مختلفی که کشور را تشکیل می دهند گرد هم می آورد و درک مشترکی از هویت و هدف ملی به آنان می بخشد. همین نکات را می توان در باره عادات و نگرشهایی گفت که در آدیان هنگام پرداختن به تجارت یا خدمت به عنوان عضوی از هیات منصفه پدید می آیند. نکته این است که چون هدف آموزش و پرورش مدنی همانا ساختن شخصیت است، پس هر آنچه به شخصیت مربوط می شود در حوزه آموزش و پرورش قرار می گیرد.

اما نهادهایی که نام برده ایم فقط در صورتی در خدمت دموکراسی خواهند بود که از طریق اصول دموکراتیک شکل گیرند و هدایت شوند. برای آن که چنین نتیجه ای به دست آید، باید این اصول را توصیف، و از آنها دفاع کرد. در این مورد، هنرهای زیبا - بخصوص موسیقی و شعر - اهمیت قاطع دارند. هنرمندان بزرگ می توانند تاریخ و عقاید دموکراتیک را به نحوی بیان کنند که بر آتش خیال دامن زنند و دلبستگی به آنها را موجب شوند. در این مرحله باید به یکی از تفاوتهای عمده میان اندیشه جدید و اندیشه قدیم در باره آموزش و پرورش مدنی اشاره کنیم. مردم عهد باستان، درست به دلیل آن که چنین احترام عظیمی برای نیروی آموزش بخش هنر قایل بودند، اجرای سانسور شدید را، با توجه به نیازهای مدنی، با نظر مساعد می نگرستند. آثاری از این نگرش، برای نمونه، در نگرانیهای ما راجع به برنامه های خشونت آمیز تلویزیونی هنوز در وجود مان باقی مانده اند. اما دموکراسی

نویسن بر پایه اعتقاد به حقوق طبیعی قرار دارد و به پیشرفتهای علمی، عقیدتی، و تجاری وابسته است، پیشرفتهایی که همگی به ابراز و نشر آزادانه عقاید، یا مطبوعات آزاد، نیازمندند. بنابراین، در دموکراسی نوین سانسور مردود است، و روزنامه نگاران جایی را که سابقاً شعرا اشغال کرده بودند می گیرند.

در باره دومین منبع بزرگ وابستگی و آموزش مدنی، یعنی دین، نیز همین نکات را می توان گفت. چند چیز مردم را بیشتر از عقاید مشترک در باره خدا یا خدایان به یکدیگر پیوند می دهند، بویژه اگر گمان رود که این چیزها پایه های نظام حکومتی را مستقر ساخته اند یا آنها را تابید می کنند. معتقدات دینی، نیز، که اندیشه های ما را از مسایل مستقیم و خصوصی به مسایل ازلی و ابدی ارتقا می دهند، می توانند کمکمان کنند که با فردگرایی، که قبلاً در باره اش بحث شد، مقابله کنیم و استقامتی روحی در خود پدید آوریم که از خود گذشتگی در راه خیر عمومی را امکان پذیر سازد. در این جا هم تفاوت مهمی میان اندیشه قدیم و اندیشه جدید وجود دارد. دموکراسیهای باستانی این نکته را مسلم فرض می کردند که معتقدات و اعمال دینی باید بر اساس قانون تنظیم شوند.

برعکس، از مشخصه های دموکراسی آزادی خواه جدید، بردباری در برابر تنوعات دینی و گاهی اوقات حتی جداسازی دین از سیاست است. مجازات قانونی برای دگراندیشی یا آزمونهای دینی برای تصدی مقام سیاسی ناممکن است. باین حال، بسیاری از اندیشمندان جدید معتقدند که برخی از انواع ایمان دینی می توانند پشتیبان مهمی برای دموکراسی باشند. مثلاً، این اعتقاد که همه آدمیان برابر آفریده شده اند یکی از منابع

اساسی برای متعهد بودن به برابری است. اما دین باید امری خصوصی و غیردولتی باشد، و باید دینی باشد که از همه چیزهای خشونت آمیز و ترس آور و هر آنچه موجب چند دستگیهای اختلاف انگیز میان مردم می شود تصفیه گردد.

لیکن، یکی از منابع حیاتی آموزش و پرورش مدنی در هر دموکراسی خود نظام حکومتی و قوانین و رسوم آن است. قوانین بناچار نهادهای اجتماعی، عادات، و عقاید را شکل می دهند، و به همین دلیل بحثها و تبادل نظرهایی که بر وضع قوانین مقدمند، و نیز قضاوتهایی که در هنگام تفسیر و کاربرد قوانین صورت می پذیرند، مورد توجه دقیق قرار دارند. این تبادل نظرها و قضاوتها، اگر به نحوی معقول و یا تشریفاتی متین و موقرانه به مرحله عمل درآیند، می توانند نکته های زیادی در زمینه اصول دموکراتیک عدالت به شهروندان بیاموزند و حرمت نهادن بر قانون را به ذهنشان القا کنند.

حتی مهم تر از ساختار قانونی دموکراسی خلق و خوی مردان و زنانی است که عالی ترین منصبها را اشغال می کنند. زیرا اگرچه در هر دموکراسی سلیقه ها و احساسات اشخاص متوسط باید غالب باشند، در شرایط خاصی شهروندان فرهیخته تر و تحصیل کرده تر می توانند لحن گفتمان را بهتر کنند و دیدگاههای شهروندان را گسترش دهند، روشن سازند، و در نتیجه بر منزلت آنها بیافزایند. این کار را از راه گفتار و سخنرانی می توان انجام داد. خطابه پریکلز (۴۳۱ ق م) به مناسبت خاک سپاری نخستین سربازان آتنی که در جنگ پلوپونز کشته شده بودند نمونه مناسبی است. این سخنرانی، که در لحظه ای ایراد شد که از لحاظ مدنی اهمیت شگرفی داشت، شرحی است در دفاع از اصول

وابسته اند، و این عقاید و فضایل نتیجه آموزش و پرورشند. به عبارت دیگر، همین نظریه ای که نامشروعیت آموزش و پرورش مدنی را بیان می کند به نظر می رسد که خود بر وجود آموزش و پرورش مدنی دلالت دارد.

با این حال، تصادفی نیست که این نحوه نگرش در دموکراسیهای آزادی خواه شکوفا می شود. فیلسوفانی که این نوع حکومت را کشف یا اختراع کردند دلیل آوردند که آزادی بیش از هر چیز به معنی رهایی یافتن از قید قیمومیت اخلاقی و مذهبی هر گروهی است که از قضای روزگار فعلاً قدرت سیاسی را در دست دارد. بنا نبود که آموزش و پرورش اخلاقی وظیفه مستقیم دستگاه دولت باشد بلکه می بایست خانواده ها و موسسات خصوصی عهده دار این کار شوند، و امید می رفت که نوع صحیح نهادهای اقتصادی و سیاسی وجود حکومت آزاد را امکان پذیر سازد بی آن که به شهروندان کاملاً بافضیلت نیاز باشد. نظریه پردازان باستانی دموکراسی، برعکس، خلق و خوی نیک را هم تکیه گاه عمده نظام حکومت و هم به منزله هدفی می انگاشتند که تعقیب آن در نهایت توجیه کننده نظام حکومت است. پس، در همان حال که قدما به نیاز شکل گیری مستقیم شخصیت از طریق اقدامهای قانونی تأکید می کردند، دموکراسی آزادی خواه جدید بر نهادها به عنوان وسایل حفظ آزادی تکیه بسیار زیادتری می کنند.

در پایان باید به زمینه وسیع تر آموزش و پرورش مدنی دموکراتیک اجمالاً نظری بیفکنیم. این نوع آموزش و پرورش ما را به راه زندگی دموکراتیک سوق می دهد؛ و برای آن که حقانیتش را به اثبات رساند، باید - ولو تلویحاً- مدعی شود که این راه بهترین راه زندگی یا دست

بنیادین زندگی آتن که امروزه هنوز می تواند احساساتمان را برانگیزد. شهروندان صاحب نام نیز می توانند نمونه ها و الگوهایی برای تقلید باشند. دموکراسیها به یادآوری زنده و روشن صفات نیک انسانی نیاز دارند تا گرایشهای تقریباً مقاومت ناپذیر اکثریت به همتراز سازی را به حالت تعادل درآورند، و الگوها، که مستقیماً تخیل را اقتضا می کنند، در این مورد بر آموزش و عقل خشک برتری دارند. کوشش آگاهانه برای بهتر ساختن حال و هوای جامعه، به هر نحوی که صورت پذیرد، شاید عالی ترین وظیفه سیاستمداران در هر دموکراسی باشد.

مسائل

در سالهای اخیر نفس مشروعیت آموزش و پرورش مدنی مورد تردید قرار گرفته است. براساس این پیشفرض که انتخاب آزاد یا مستقل والاترین ارزش انسانی است، استدلال می شود که صاحبان اقتدار سیاسی نباید مفهوم خاصی را که از نیکی دارند تحمیل کنند، بلکه باید در برابر راههای متضاد زندگی بی طرف باقی بمانند و اجازه دهند که هر فرد از استنباط خاص خود در باره خیر شخصاً پیروی کند. این استدلال، که با افزایش جمعیت دموکراسیها و متنوع شدن هرچه بیشتر آنها مقبولیت وسیع تری یافته است، دلالت بر این دارد که آموزش و پرورش مدنی، به نحوی که ما آن را توصیف کرده ایم، امر نامعقول و توجیه ناپذیری است. اما این عقیده به هیچوجه خالی از اشکال نیست؛ زیرا، از جمله، این نکته را به ذهن القا می کند که جامعه ای که به گوناگونی و تنوع احترام می گذارد بر جامعه ای بر مفهوم واحدی از زندگی نیک مبتنی است برتری دارد. اما حتی آزاد ترین جوامع به مجموعه خاصی از عقاید و فضیلتهای اخلاقی

کم مقدمه مهمی برای هموار کردن آن است. به عبارت دیگر، آموزش و پرورش مدنی دموکراتیک مدعی دانستن این نکته است که برای ما صرفاً به عنوان موجودات انسانی و نه فقط به منزله شهروندان دموکراتیک چه چیزی خیر و صلاح است. اما این ادعا را هر قدر بیشتر بررسی می کنیم، ظاهراً پرسشها و معماهای بیشتری مطرح می شوند و بیشتر متوجه می شویم که چه اختلاف نظر عمیقی در باره آن وجود دارد. مثلاً، بدیهی است که برانگاشتن مردمی که از حیث استعداد بسیار نابرابرند - کاری که دموکراسی می کند- امری نیک یا عادلانه نیست.

با توجه به این که موضوع مورد بحث آن است که آدمی چگونه باید زندگی کند، مسایل ذاتی دموکراسی (و چیزهای دیگر) باید میلی پر شور به جست و جو برای تبیین شایسته تری در باره زندگی انسانی در متفکر ترین شهروندان برانگیزند. هدایت این جست و جو وظیفه آموزش و پرورش مدنی نیست، اگرچه اهمیت اخلاقی ای که آموزش و پرورش خالص مدنی برای آن در نظر می گیرد یکی از شرط های لازم آن است. آموزش و پرورش آزادی خواهانه، که بر کتابهای فیلسوفان سیاسی، تاریخ نگاران، سخنوران، و شاعران مبتنی است، تفکر انتقادی مستمر در باره بهترین زندگی را مضمون هدایت کننده خود قرار می دهد. آموزش و پرورش آزادی خواهانه، از آن جا که لزوماً متضمن بررسی نقادانه و جست و جوگرایانه ای در باره دموکراسی است، همواره در کشاکشی خاص با دموکراسی خواهد بود. با این حال، به نظر می رسد که دموکراسی سالم به آموزش و پرورش آزادی خواهانه وابسته است. آموزش و پرورش

آزادی خواهانه، با هدایت جوانان به سوی فرایند دشوار مقایسه و ارزیابی راههای متعدد زندگی، آنان را برای تعمق و تبادل نظر در باره مسایل سیاست عمومی که به عنوان شهروند ممکن است با آنها مواجه شوند آماده می سازد.

حتی تأمل دلسوزانه بر عقاید ضد دموکراتیک، که بخشی از آموزش و پرورش اصیل آزادی خواهانه است، به حال دموکراسی سودمند است. زیرا داشتن اطلاع کامل از نقاط ضعف دموکراسی برای کشورداری آگاهانه امری ضروری بشمار می رود. چنان آگاهی و اطلاعی به ما می فهماند که عقلاً چه انتظاراتی می توان از دموکراسی داشت و چه امیدهای می توان به آن بست؛ به این ترتیب امیدهایمان را محدود می سازد و ترسهایی را که یکی از علل متعدد اقدامهای نابخردانه اند فرومی نشاند. آموزش و پرورش آزادی خواهانه دلبستگی انسان به دموکراسی را تصفیه و تعدیل می کند، زیرا هدف چنین آموزشی جست و جوی حقیقت است، که از مشارکت سیاسی مقام و مرتبه ای والاتر دارد. آموزش و پرورش مدنی دموکراتیک، در بهترین حالت خود، می تواند این واقعیت را بشناسد. و از برهم خوردن درجه بندیهایی که در آن مستتر است خودداری کند.

- برگرفته از دایرة المعارف دموکراسی،
- تلخیص و تفسیر از ه. تاج

این سلسله ادامه دارد

ریاضیات و عالم

Math and Universe

آیا عالم ساخته شده از ریاضیات است؟

تشابهات و ساختارهای هندسی حیرت انگیز در طبیعت!

.....

هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست احوال من
مولانا

هستیم که از جهتی آن قسمتی از یک عالم بسیار بزرگی است که در مقایسه با سایر عالمهای مورد بحث در سالهای اخیر چون یک چیز بسیار کوچکی را می ماند.

ریاضیات – ریاضیات در همه جا می باشد!

اینهمه ریاضیات که ما در اطراف آن صحبت می کنیم کجا است؟ آیا همه ریاضیات همه اش در خصوص اعداد است؟ اگر شما درست به اطراف خود نگاه کنید حتما می توانید چند عددی اینجا و آنجا نشان روید. برای مثال شماره صفحات در آخرین کپی کتاب American Scientific را در نظر بگیرید. آنها درست علایم اختراع شده و چاپ شده به وسیله انسانها می باشند، بطوریکه به سختی می توانند گویایی منعکس کننده از عالم ما به نحوی در عمق از نظر ریاضی باشند.

بخاطر سیستم تحصیلات مان خیلی از مردم ریاضیات را با حساب عددی برابر می دانند. ولی ریاضیدانان ساختمانهای ذاتی عالم را که بسیار متفاوت از اعداد است مطالعه می کنند. آیا شما طرح

قبل از همه گلچینی از کتاب جدید پروفیسور ماکس تگمارک، عالم ریاضی را نقل می کنم. تگمارک در این کاوش بود که نه تنها ریاضیات بیان کننده عالم می باشد، بلکه عالم را هم درست می کند؛ او می خواهد بداند جواب نهائی به سوال حیات، و عالم و هر چه در آن است چه می باشد؟

تگمارک می گوید ریاضیات نقش مهمی در پرورش فکری و فهم ما از عالم را دارد.

بوزون هیگز (ذره خدا)، سیاره نپتون و امواج رادیو به وسیله ریاضیات پیش بینی شدند. گالیله به طور مشهودی بیان کرد که عالم ما چون کتاب بزرگی نوشته شده به زبان ریاضیات است، از این رو چرا عالم ما به نظر آنقدر به طور ریاضی می نماید، و این به چه معنی و مفهومی می باشد؟ او در کتاب جدیدش بنام **عالم ریاضی** ما بحث کرده که این بدان معنی می باشد که عالم ما نه تنها دقیقا به وسیله ریاضیات بیان و توصیف شده، بلکه تا اندازه زیادی هم ریاضی است و ما همه قسمتهایی از یک شیئی ریاضی بسیار عظیمی

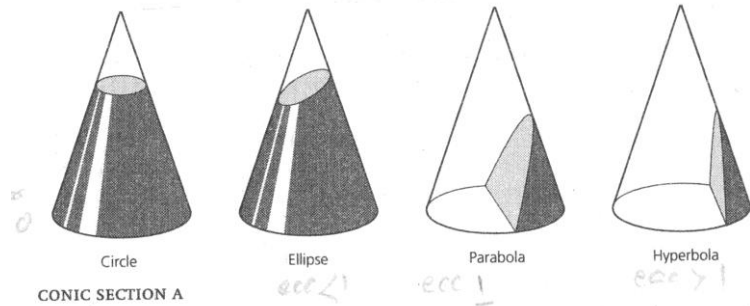
بیضی دارای گریز از مرکزی *eccentricity* کمتر از 1 است. یک دایره حالت بخصوصی از یک بیضی می باشد که دوری از مرکزش برابر 0 است.

سهمی "پارابول" دارای گریز از مرکز درست برابر 1 است.

و بالاخره هذلولی دارای گریز از مرکزی بزرگتر از یک می باشد.

مدارهای اجسام سماوی در شکل مقاطع مخروطی هستند. در پارابول بازوهایش وقتی به بینهایت نزدیک می شود به صورت موازی در می آید، از این رو این منحنی هرگز روی خودش بسته نمی شود. در ریاضیات **سهمی** به گریز از مرکز 1 معروف است.

امکان دارد آنرا چون بیضی بدانیم که دو کانونش بطور بینهایت از هم دوراند، و در تقریب دیگران بین یک بیضی و یک هذلولی می باشد.



های هندسی و اشکال مختلف طبیعی اطراف خود را می بینید و یا اشکال کشیده شده در این کتاب که به شکل مستطیل است ملاحظه می کنید؟ همه این اشکال ساخته شده به وسیله انسانها می باشد.

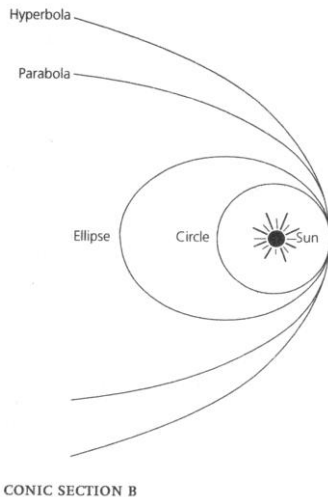
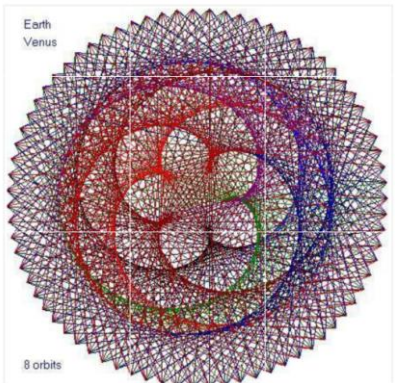
حالا سعی در انداختن یک سنگ در فضا کنید و شکل زیبایی که طبیعت از مسیر آن درست می کند تماشا کنید. مسیرهای هر چیز که شما پرتاب می کنید یک شکل سرنگون شده از یک سهمی *parabola* را دارد. وقتی شما نگاه می کنید که چگونه اجسام در مدارهای فضایی در حالت گردشی حرکت می کنند امکانا هر بار با یک شکل دیگر گردشی مواجه می شوید که مثلا بیضوی شکل است که تقریبا شبیه سهمی است بطوری که در حقیقت تمام این مسیرها بطور ساده قسمتهایی از بیضوی شکل می باشند. مثلا سهمی و بیضوی شکل از جنبه ای بهم مربوط اند شکل مسیرهای بیضوی مطول اکثرا دقیقا مثل یک سهمی می ماند، از این لحاظ در حقیقت تمام این مسیرهای فضایی بطور ساده قسمتی از یک شکل بیضوی می باشد.

توضیح بیشتری در باره مدارهای پارابولیک "گرفته شده از دیکسیونرکیهانی اکسفورد"

مقاطع مخروطی - اشکالی که بواسطه برش یک هرم به دست می آیند: ما دارای چهار نوع مقطع هرمی هستیم: اگر مخروط عمود بر محورش قطع شود، شکل بدست آمده یک **دایره** می باشد. اگر برش عمود بر محور نباشد هنوز آن یک منحنی بسته ایجاد می کند که **بیضی** نامیده می شود. اما اگر مخروط موازی با یکی از کناره های مایلش قطع شود، منحنی بدست آمده یک **سهمی**، **parabola** است که بسته نیست. حال اگر زاویه قطع کمی بیشتر کج شود، شکلی که بدست می آید **هذلولی Hyperbola** نامیده می شود.

The Universe is created with Geometry

by Admin on January 4, 2014 in Uncategorized



درست 32 از چنین اعداد را ما فیزیکدانان می توانیم در اصل برای ثابت های فیزیکی دیگری اندازه گیری نمائیم.

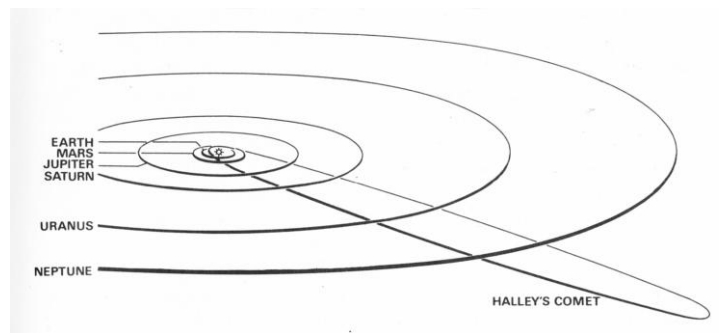
چیزی خیلی ریاضی مانند در باره عالم می باشد و ما آن را به دقت مورد مطالعه قرار می دهیم. هرگاه ما به دقت بیشتری نگاه کنیم، ریاضیات بیشتری در طبیعت پیدا می کنیم. از این رو ما چه استنباطی از این همه اشارات ریاضی در فیزیک دنیا می کنیم؟ بیشتر همکاران فیزیک من این مشاهدات ریاضی را این طور استنباط می کنند که عالم به دلیلی به زبان ریاضی بیان شده است، و یا حداقل در این نحوه می باشد. ولی من متقاعد شده ام که چیز بیشتری در این جریان می باشد - حالا ببینیم که تا چه حد قابل احساس برای شما است.

فرضیه عالم ریاضی

من از زمانی که در مدرسه بودم کاملا مجذوب ریاضیات شدم. در 1990 با دوستم بیل پوآریه، شبی در جایی در "برکلی" نشسته بودیم و در باره واقعیت نهایی طبیعت حدس هایی می زدیم، من ناگهان ایده ای در این باره بنظرم رسید، که حقیقت ما این نیست که درست به واسطه ریاضیات بیان می شود، در واقع این ریاضیات در نحو بسیار بخصوصی می باشد. نه تنها مجمل آن بلکه همه آن که شامل شما هم می باشد.

تصور اولیه من آن بود که فرضیات واقعیت خارجی، بیان کننده آن است که یک واقعیت فیزیکی خارجی کاملا مستقل از ما انسانها می باشد. وقتی ما نتایج یک تئوری را بررسی می کنیم، ما مفاهیم و لغات جدیدی برای آنها ارائه می کنیم. چون پروتونها، اتمها، مولکولها، سلولها و ستارگان، زیرا آنها مناسب هستند.

در هر حال خیلی مهم است که به خاطر داشته باشیم که ما انسان ها هستیم که این مفاهیم را خلق کرده ایم، در اصل، هر چیز می تواند بدون این مفاهیم محاسبه شود. ولی اگر ما در نظر بگیریم که واقعیت بطور مستقل از انسان وجود دارد، از این رو برای



Halley's Comet

کومت ها اجسام غیرواقعی هستند که بطور سستی از مجموعه ای از گازهای یخ زده و غبار بهم آمیخته است و هرچند مدتی بین چند سال تا چندین هزارسال یکی از آنها بدور سیستم خورشیدی به گردش در می آید. یکی از معروفترین آنها Halley's Comet که یک مدار بیضوی بدورخورشید دارد. این مدار بطور بسیار زیادی به طرف مدارهای سیارات متمایل می باشد. در هر 75 سال از بین مدارهای ونوس و مرکوری گذشته تا فاصله طولانی تری تا نزدیک نپتون می رود. بطوری که در شکل دیده می شود مدار آن یک شکل بیضوی بسیار کشیده است.

معادلات تنها نشانه های ریاضیات نیستند که در طبیعت ساخته می شوند بلکه همچنین اعداد هم می باشند. در مخالفت با ابداعات انسانی، اعداد صفحات در این کتاب (که قبلا ذکر شد) حالا در اطراف اعداد که مشخصات بنیانی واقعیت فیزیکی باشند صحبت می کنیم، مثلا چند عدد مداد شما می توانید با هم تنظیم کنید بطوری که آنها همه عمود بیکدیگر باشند. 3 تا- مثلا با گذاشتن آنها در سه کناره از یک گوشه اطاقتان. از کجا این سه عدد جلوه گر شده اند؟ ما این عدد را ابعاد فضایی می نامیم. ولی چرا آنها دارای سه بُعد اند تا اینکه مثلا 4 یا 2 و یا 42 باشند؟! و چرا آنجا می باشند، تا آنجایی که ما تصورش را بکنیم درست مانند 6 نوع از کوارک ها در عالم می باشند؟ همچنین اعدادی در طبیعت به رمز نوشته شده اند که باید به صورت اعشاری نوشته شوند. برای مثال: پروتون در حدود 15267.1836 مرتبه سنگین تر از الکترون است.

این که توصیف ما کامل شود، بایستی آن همچنین برحسب ماهیت های غیرانسانی هم - چون انسانهای تصویری کرات دیگر چون *aliens* بیان شوند که فاقد هرگونه فهم تصورات انسانی می باشند. این جریان ما را به فرضیه عالم ریاضی می کشاند، که نشان می دهد که واقعیت فیزیکی خارجی ما یک ساختار ریاضی می باشد.

فرضیه عالم ریاضی دلالت دارد بر این که ما در یک واقعیت همبستگی باهم زندگی می کنیم. از جهتی که مشخصات دنیای اطراف ما از بلوکهای ساختمانی نهایی اش ساخته نشده است. بلکه از روابط بین این بلوکها می باشد. بنابراین واقعیت فیزیکی خارجی از مجموع اجزای ترکیبی اش می باشد، و از جهتی می تواند مشخصات جالب توجه زیادی داشته باشد، در حالی که اجزایش ایدا دارای هیچگونه مشخصات ذاتی نیستند. به عقیده تگمارک دنیای فیزیکی ما نه فقط به وسیله ریاضیات بیان می شود، بلکه در حقیقت خودش ریاضیات می باشد و ما را آگاه می سازد که قسمتهایی از یک شیئی غول آسای ریاضی می باشیم.

ما انسانها این تجربه را از قبل داشته ایم. تجربیات پی درپی که ما فکر می کردیم که چیزی باشد فقط یک قسمت کوچک از یک ساختار بزرگتر بود: سیاره ما، سیستم خورشید ما، کهکشان ما، دنیای ما و شاید یک سلسله مراتب از عالمهای موازی؛ همه آنها در مقابل عظمت عالم چیزکوچکی می باشد. در هر حال ما بطور تکراری نه فقط اندازه عالم خودمان را کم در نظر گرفتیم، بلکه همچنین قدرت فهم انسانی خودمان را هم خیلی کم به حساب آوردیم. اجداد غارنشین ما بهمان اندازه مغز داشتند و آنها شبها وقت خود را به تماشای تلویزیون نمی گذراندند، ولی من مطمئن هستم که آنها از خود می پرسیدند، اینهمه اجسام در آسمانها چیست و از کجا آمده اند؟ آنها در این باره اسطوره ها و داستانهای افسانه ای زیبا گفته اند، ولی آنها کمی به واقعیت آنها پی بردند.

سیر فهم آنها در پرواز به فضا و آزمایش آنها از نزدیک نیست، بلکه باید افکار شان به داخل فضا

پرواز کند. وقتی برای اولین مرتبه تصورات انسانی از زمین بلند شدند و شروع به پیدایش اسرار فضا کردند، آن همه به وسیله قدرت ذهنی بود تا راکت. و همین راز بود که من به تحصیل علم فیزیک رفتم.

عالم ساخته شده از ریاضیات است؛ آنچه که ریاضیدانان گویند!

زمان بسیار طولانی است که دانشمندان با بکاربری ریاضیات مشخصات فیزیکی عالم را بیان کرده اند ولی چه می باشد اگر عالم خودش ساخته شده از ریاضیات باشد؟ این آنچه است که کیهان شناس **ماکس تگمارک** در باور دارد.

در نظر تگمارک هر چیزی در عالم که شامل انسان هم باشد قسمتی از یک ساختار ریاضی است. تمام مواد ساخته شده از ذرات است، که دارای مشخصاتی چون **شارژ واسپین** می باشند، ولی این مشخصات صرفا ریاضی می باشند و فضا خودش هم دارای مشخصاتی چون ابعاد است. ولی هنوز نهایتا یک ساختمان ریاضی است.

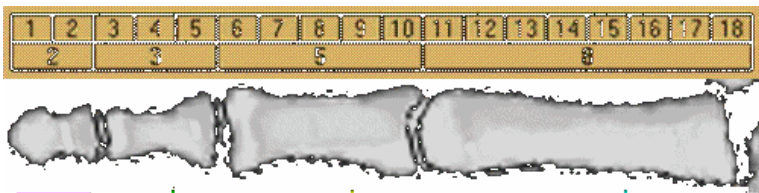
اگر ایده ای که هم فضا خودش و تمام آنچه را که در آن می باشد ایدا دارای هیچ مشخصاتی نیستند مگر ریاضیات، پس ایده ای که هر چیز ریاضی می باشد بنظر کمتر ناقص می آید. همانطوری که **تگمارک** در سخنرانی 15 ژانویه خود در **بل هاوس** می گفت که مفاد کتابش بنام **طبیعت پر از ریاضیات** است.

این ایده از اینجا سرچشمه می گیرد که مشاهده طبیعت نشان می دهد که آن پر از طرح هایی چون **Fibonacci numbers** می باشد. اگر یک سری اعداد بطوری ترتیب داده شوند که هر عدد برابر باشد با مجموع دو عدد قبلی خودش آن را سری **فایبوناچی** گویند. مثلا باز شدن غنچه یک کنگرفرنگی **Romanesco Broccoli** چنین تسلسلی را دنبال می کند. به طوری که هر گلبرگ و گلبرگ بعدی در نسبت این اعداد تسلسلی می باشند، در واقع **1,1,2,3,5,8,13,21,34,55,89,144**، هر عدد برابر است با مجموع دو عدد قبلی خودش. آنها

تگمارک از گفته های خود چنین نتیجه می گیرد:
 "انسان قدرت این را دارد که نه فقط دنیای ما را بفهمد
 بلکه همچنین آن را شکل داده و بهتر نماید."

چند مثال برای طرح های فایبوناچی در طبیعت:

طول انگشتان دست



نمایش اعداد فایبوناچی در ساختار انواع لیلی ها



تولید مثل خرگوش ها نمایشی از اعداد فایبوناچینی است

یکی از مثالهای جالب برای اعداد فایبوناچی در طبیعت داستان تولید مثل خرگوش ها می باشد!

فرض کنید که یک جفت خرگوش، یکی نر و دیگری ماده در کشتزار رها شده اند. از قرار، خرگوشها قادرند که در سن یک ماهگی شروع به

سیستم اعداد طبیعی ظاهر می شوند به صورت اعداد فایبوناچی هستند که در طبیعت در هر جایی، از تنظیم برگ در نباتات، تا طرح گلبرگهای یک گل و یا برگچه های یک کاج صنوبری pine cone، یا در اندازه های یک آناناس. از این نظر اعداد فایبوناچی در نمو هر چیز زنده که حتی شامل یک سلول، یک دانه گندم، یک لانه از زنبورها، و حتی تمام انسان ها را شامل می شوند.

Mathematic of Consciousness

ریاضیات هوشیاری، بعضی ها مغز انسان را چون پیچیده ترین ساختار در عالم می دانند. در واقع مغز انسان امکانا دارای ساختمان بسیار پیچیده ای در فهم ما از عالم می باشد.

تگمارک می گوید که امکان دارد دانشمندان روزی قادر شوند که حتی هوشیاری را با بکاربری ریاضیات بیان کنند! کارل ساگن، زمانی می گفت که مغز یک جایگاه بسیار بزرگی است که در یک جای بسیار کوچکی قرار گرفته است! پروفیسور استیفن هوکنگ می گوید: من فکر می کنم پیشرفت کامل هوش مصنوعی Artificial Intelligence -AI می تواند به طلسم انتهایی نژاد انسانی خاتمه دهد.

هوشیاری احتمالا راهی است که اطلاعات را حس می کند. هرچند این پروسه بسیار پیچیده است اما یک زمانی به واقعیت خواهد گرایید. تگمارک می گوید که پیشرفتهای علمی و فنی بسیار غیر منتظره ای در فیزیک از اتحاد دو چیز که قبلا تصور می شد که از هم جدا می باشند بدست آمده است، مانند، انرژی و ماده، فضا و زمان، الکتریسیته و مغناطیس. او می گوید که ذهن انسان که هوشیاری خودش را احساس می کند، نهایتا با بدن یکی می شود، که در واقع مجموعه ای از ذرات متحرک است (...شاید هم روزی کامپیوترهای سریع بتوانند کارهای زیادی را به جای مغز انسانی انجام دهند!)

در حالت کاج های صنوبری نوک تیز و یا آناناس ها، ما یک دسته دوتایی از ماریپیچ ها را می بینیم که یکدسته به جهت عقربه های ساعت می روند و دسته دیگر در جهت مخالف آن. وقتی که این ماریپیچ ها شمرده می شوند، پیدا می شود که دو دسته شبیه اعداد فایبوناچی می باشند.



pineapple



pinecone



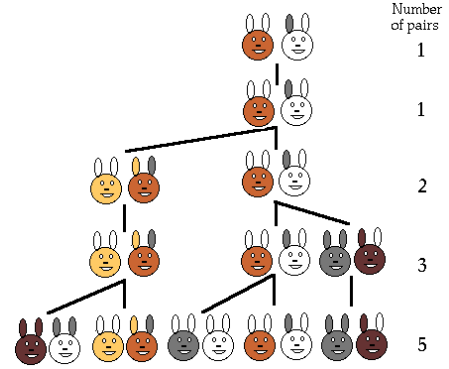
artichoke

نوعی از گل کلم Romanesco Broccoli



این گیاه بالفعل یکی از نمونه های بیشمار تشابه فراکتل $symmetry fractal$ در طبیعت است.

در هندسه یک fractal طرح پیچیده ای می باشد که هر قسمت از یک چیز دارای همان طرح هندسی می باشد که کل آن دارد. از این رو در گل کلم رومانسکو هر کلچه floret آن نمایش همان ماریپیچ



ازدواج کنند. به طوری که در آخر ماه دوم یک ماده می تواند تولید یک زوج خرگوش نماید. حالا فرض کنیم که خرگوش ما هرگز نمی میرد و ماده آن همیشه درحال فعالیت است! و زوج خرگوش جدیدی (یک نر و یک ماده) را تولید می کند. این است که در آخر سال چند جفت خرگوش خواهیم داشت؟

1- در آخر ماه اول، فقط 1 زوج داریم.

2- در پایان ماه دوم ماده تولید یک زوج جدید می کند، از این رو ما حالا دو زوج خرگوش داریم.

3- در انتهای ماه سوم، خرگوش اولی یک زوج دومی را تولید می کند، که حالا سه زوج می شود.

در آخر ماه چهارم، خرگوش ماده اولیه یک زوج جدید دیگری را تولید می کند، خرگوش ماده زائیده شده دو ماه قبل تولید اولین جفت بچه خود را می کند، که می شود 5 زوج.

تعداد جفت خرگوش ها در مزرعه در شروع هرماه چنین است

1,1,2,3,5,8,13,21,34,55,89,...

مثالهایی از اشکال هندسی و تشابهات در طبیعت
کنگر فرنگی و اعداد فایبوناچی -The Artichoke
and Fibonacci

کنگر فرنگی در ساختار خودش سری فایبوناچی را بکاربرده تا جوانه های گلپایش را به صورت ماریپیچ درآورد.

کهکشانشان: تعجب آور نیست که کهکشانهای ماریچی همچنین طرحهای فایبوناچی آشنا را دنبال می کنند. راه شیری (کهکشانشان ما) دارای چندین بازوی ماریچی می باشد که هرکدام از آنها یک ماریچی لگاریتمیک حدود 12 درجه را دارد ...

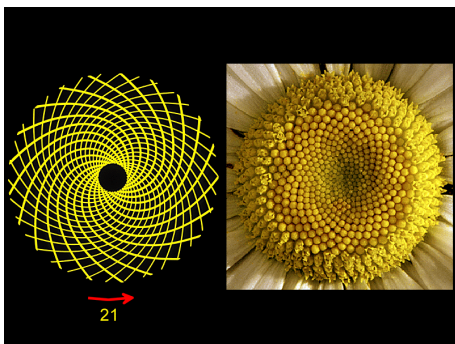


گل سرخ

گل سرخ: همانطوری که گلهای زیادی دارای سیستم عددی فایبوناچی در گلبرگهای خود هستند پاره ای هم مانند این گل رز همچنین دارای اسرار فایبوناچی یا ماریچی طلایی در تنظیم گلبرگ های خود می باشد.

گلهای آفتاب گردان Sunflowers

و سیستم فایبوناچی گلهای آفتاب گردان دارای سیمتری شعاعی بسیار عالی و همچنین دارای نوعی از



سیمتری مشهور به رشته تسلسلی فایبوناچی هستند. متشابهای آنها دارای یک سیستم ماریچی طلایی از ترتیبات دانه ای خود می باشند، این ساختمان یک مزیت زیست شناسی بخصوص خود را دارد به

لگاریتمیک را نشان می دهد که تمام سرآن (البته بطور مینیاتور) اصولاً، تمام این نبات از یک ماریچی بزرگ تشکیل شده از کوچکترها، که غنچه های مخروطی مانند هستند ولی در شکل ماریچی های کوچک.

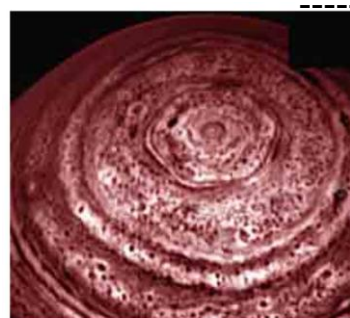


Honey comb کندو عسل

نه فقط آنها تولید کنندگان ستاره ای شکل می باشند، بنظر می آید که آنها همچنین فنی برای هندسه دارند. برای هزاران سال انسان از طرح شکل شش ضلعی آن در شگفت بوده است و از خود می پرسیده که چگونه زنبورها می توانند با غریزه خود شکلی را بسازند که انسان می تواند فقط با خط کش و پرگار آن را درست کند.

لانه زنبور الگوی قرینه ای کاغذ دیواری است که نشان دهنده یک طرح تکراری است که سطحی را می پوشاند (مثل یک فرش آجرکاشی و یا یک موزائیک). چگونه و چرا زنبورها اشتیاق به لانه ای در طرح شش گوشه ای را دارند؟

برای اینکه ریاضیدانان باور دارند که این ساختمان شکل کاملی است که اجازه می دهد که زنبورها بیشترین مقدار ممکنه عسل را ذخیره نمایند در حالی که کمترین مقدار موم را بکار برند! شکل های دیگر مانند دایره می تواند یک فاصله بین سلول ها باقی بگذارد، چون آنها کاملاً با یکدیگر متصل نمی شوند.



North polar hexagonal cloud on Saturn



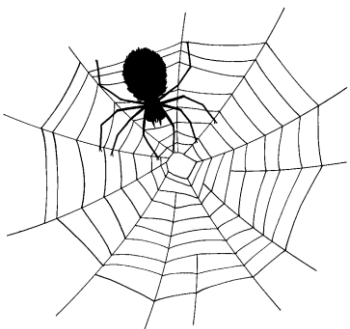
Galaxies

طوری که در سر یک سردانه جمع شوند و به ماکزیموم خود می رسند.

تارهای عنکبوت Spider Webs

در حدود 5000 نوع از نسج های تار عنکبوتی داریم، و تمام آنها تقریباً به صورت دایروی کامل

هستند که دارای نگهدارنده متساوی الفاصله قطری می باشند که از وسط آنها می گذرد و همچنین یک بافت مارپیچی برای گرفتن شکار دارند.



پاره ای از دانشمندان



از نظر تئوری فکر می کنند که تارهای کروی برای استحکام ساخته شده اند، و تشابهات شعاعی کمک به پخش

یکنواخت نیروی برخورد دارد، وقتی که شکار به تار برخورد می کند در نتیجه تار کمتر پاره می شود.

حلزون گرمسیری مارپیچی Nautilus Shell



علاوه بر نباتات پاره ای از حیوانات مانند نوتیلاس نمایش اعداد فایبوناچی دارند و مثلاً قشر صدفی حلزونی یک نوتیلاس بصورت مارپیچی فایبوناچی نمو می کند.

سیستم مارپیچی از این نظر اتفاق می افتد که قشرها سعی دارند همانطوری که به خارج نمو می کنند نسبت شکلی خود را محفوظ نگهدارند. این سیستم نمو اجازه می دهد که شکل یکسانی را در تمام طول حیاتش داشته باشد.

تشابهات در برف دانه ها Snowflakes

تصویر چندتایی

حتی گاهی چیز بسیار کوچکی چون یک برف دانه از قوانین نظم پیروی می کند. چون اغلب برفدانه ها

نمایش یک تشابه محوری استادانه ای شش جهت دارند که تمام آنها دارای طرح های کاملاً متشابه روی هر یک از بازوها دارند. فهم اینکه چرا نباتات و

حیوانات سیمتری را انتخاب می کنند به اندازه کافی برای سرگرداندن معما کافی می باشد!



تشابهات در حیوانات چون طاووس



بیشتر حیوانات دارای سیمتری دوجانبه Bialateral Symitry هستند، بدین معنی که آنها می توانند از وسط به دو نیم متشابه تقسیم شوند. حتی انسان هم دارای سیمتری دوجانبه می باشد، پاره ای از دانشمندان در این باور هستند که سیمتری در یک فرد به زیبایی فیزیکی او می افزاید. یک حیوان چون طاووس خود را در سیمتری کامل در می آورد تا همسر را جذب کند.

با تئوری عمومی نسبیت general theory of relativity انشتن موفق شده است که نسبیت relativity و جاذبه gravitation را با هم آشتی دهد.

او نظریه جهانی فیزیک سنتی را کنار گذاشت، چون آنها فضا را فقط همانند یک صحنه ای می دیدند که روی آن حوادث عالم اتفاق می افتد. او به جای آن گفت که، **فضا- زمان** یک ماهیت دینامیک است که بواسطه ای هر ماده ای که حاوی آن می شود از حالت اصلی خودش خارج می گردد و بهم می خورد و به جای آن به ماده می گوید که چگونه حرکت کند و مانور دهد. این اثر متقابل بین فضا زمان spacetime و ماده بواسطه تئوری جاذبه ای نسبیتی هندسی انشتن بیان می شود. نتایج این تئوری بسیار جالب و غیر عادی می باشند. برای مثال، نسبیت عمومی پیش بینی می کند که حتی نور بواسطه جاذبه منحرف می گردد.

پیشبینی که بواسطه مشاهدات کیهانی زیادی تایید شده است. به علاوه، این تئوری پیشبینی می کند پدیده های شکست انگیزی را مانند امواج جاذبه **ravitational waves** و حفره های سیاه **black holes** یادآور می شود. در بیان روشن تری می توان این تئوری را چنین توجیه کرد:

فضا زمان به ماده می گوید چگونه حرکت کند و ماده به فضا زمان می گوید چگونه منحنی شود.

**Spacetime tells matter how to move,
Spacetime how to curve and matter tells**

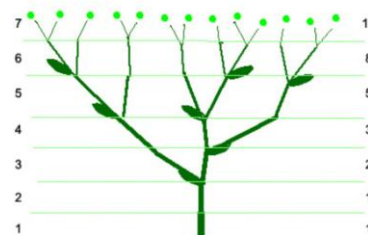
بطور استعاره ای برای جاذبه می توان گفت: **انحنای فضا زمان** این است که تصور کنیم یک صفحه کش آمده لاستیکی را که بواسطه یک جسم بسیار سنگین (مانندشکل) از شکل طبیعی خود خارج می سازد.



Starfish ستاره ماهی دارای 5 بازو است (عدد 5 پنجمین عدد فابوناچی است)



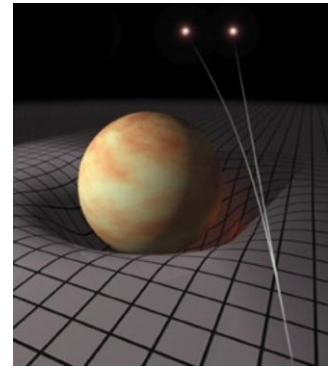
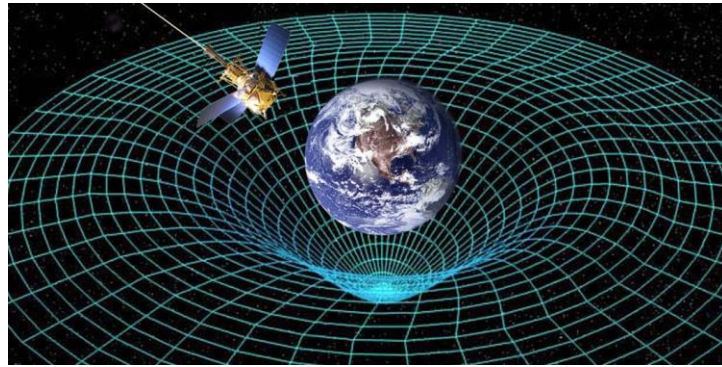
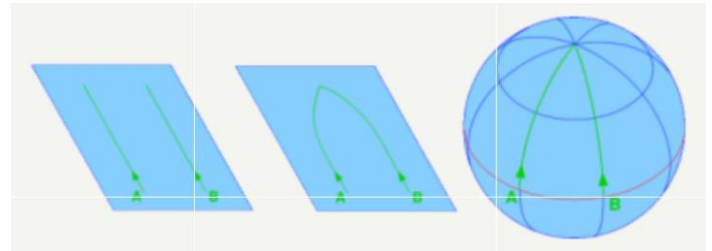
شاخه های نباتات همچنین نمایش اعداد فابوناچی را دارند



Questions:
How many branches are there at the 6th generation? []

تئوری نسبیت عمومی انشتن در ساختار هندسی **فضا زمان spacetime**

در تئوری نسبیت عمومی انشتن - جاذبه یک تغییر شکل فضا-زمان است. ذرات هنوز مستقیم ترین مسیرها را در فضا-زمان space-time طی می کنند، ولی از آنجایی که فضا-زمان حالا، حتی روی مستقیم ترین مسیرها تغییر شکل داده است ذرات شتاب می گیرند همچنان که آنها تحت نفوذ آنچه است که نیوتون آن را نیروی جاذبه نامیده است...



انحراف نور

Geometry of the

هندسه عالم Universe--

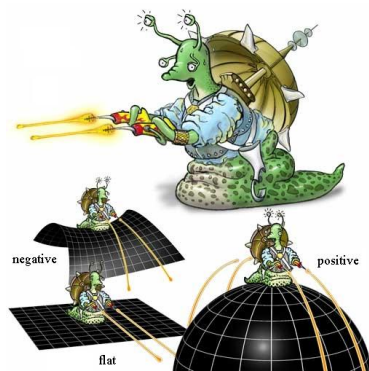
بخصوص، ذرات که شروع به حرکت در طول مسیرهای موازی می باشند (چون اشکال بالا) هرگز بهم تلاقی نمی کنند. ولی سرنوشت آنها این است که برای همیشه در فاصله ثابتی از هم باشند.

در دنیای فیزیک کلاسیک اگر ذرات از این رفتار واگردان شوند بایستی سببی باشد و آن نیرویی می باشد که روی آنها اثر می کند. نیروهایی که سبب شتاب دهنده ذرات هستند، سبب می شوند که آنها مستقیم ترین مسیرهای ممکنه را ترک نمایند و بجای آن مسیرهای منحنی شده را دنبال نمایند. (در مثال دو بعدی ما به شکل نگاه کنید).

در این حالت، هیچ نیرویی برای انحراف ذرات از مستقیم ترین خطوط ممکنه وجود ندارد، تنها واقعیت این است که ذرات در حال حرکت روی یک شکل کروی هستند. بدین معنی می شود که، حتی اگر آنها تا آنجا که ممکن است هنوز بطور مستقیم حرکت کنند، مسیرشان بهم نزدیک می شود.

تئوری انشتن Einstein دقیقاً قابل مقایسه با این جریان می باشد.

در تئوری نیوتون جاذبه ذرات را مجبور می کند که مسیرهای مستقیم شان را ترک نمایند.



آیا عالم می تواند در اندازه خود محدود باشد؟ اگر چنین باشد، پس خارج از عالم چه می باشد؟ جواب به هر دو سوال در خور بحث هندسه ذاتی عالم است.

فیزیکدانان بزرگی چون پل دیراگ وانشتن می گویند که مشخصات ساختمانی این عالم همه از ابتدا تا به حال آن چنان است که گویی تماما بر اساس قوانین فیزیک و ریاضیات بنا شده است.

غزالی در مورد خلقت عالم مثال جالبی دارد: اومی گوید همچنان که مهندسی نقشه خانه ای را در کاغذی سفید می کشد و سپس برطبق همان نقشه آن را به وجود می آورد بهمین طریق خالق آسمان و زمین نقشه عالم وجود را از ابتدا تا انتها در لوح محفوظ خود کشیده است و سپس آن را بر وفق همان نقشه به عالم وجود می آورد... به تفسیر دیگری شاید بتوان این معنی را چنین بسط داد، از آنجایی که اول ماخلق الله عقل است و همه چیز در این عالم براساس عقل که آفریده پروردگار است پی ریزی شده است - شاید بشود نظریه غزالی را چنین تعبیر و توصیف کرد: که خداوند نقشه عالم وجود را ابتدا در لوح محفوظ خودش طرح ریزی کرده و سپس آن را بدست مهندس عقل سپرده تا در سیر زمان آن را پیاده نماید. این رشد، که یکی از نیرومندترین متفکران جهان اسلامی است از حیث عمق اندیشه و وسعت نظر سرآمد همگان است و به خاطر گرایش زیادی که به عقل دارد باید او را "فیلسوف عقل گرای" عالم اسلام خواند.

او می گوید: علم خدا این است که وقتی به مصنوع می نگریم می بینیم از جهت ترتیبی که در اجزاء آن است، یعنی از آن جهت که برخی به خاطر برخی دیگر به وجود آمده اند و از آن جهت که همه اجزاء به خاطر وصول به هدفی باهم موافقت دارند، معلوم می شود که صانع این موجودات طبیعت نیست، بلکه، همه مصنوع صناعی است که قبل از آفرینش منظور و مقصود هر یک را در نظر گرفته است، پس باید چنین صناعی عالم باشد، و این از صفت علم از صفات قدیم است زیرا نشاید که ذات باری تعالی هیچگاه عاری از این صفت بوده باشد.

در اینجا ابتدا مهم است که بخاطر بیاوریم، تشخیص بین انحناء فضا (منفی، مثبت، و یا مسطح) را و همچنین توپولوژی topology عالم را (شکل ساختمانی آن چگونه است = چگونه بهم وصل شده است). امکان این می باشد که انحناء های مختلف در اشکال مختلف داشته باشیم. امکان تمام انواع توپولوژی ها می باشد، مثلا عالمهای کروی، عالم های استوانه ای، عالمهای مکعبی با حاشیه های متقابل و یا اشکال بسیار پیچیده ...

در اصل سه شکل ممکنه عالمی داریم (اقلیدسی یا با انحنای صفر)، کروی یا عالم بسته (با انحنای مثبت) - و یا یک هذلولی hyperbolic یا عالم باز (با انحنای منفی negative curvature). توجه شود که این انحناء شبیه به انحناء فضا زمان در اثر جرم های ستاره ای است. به استثنای آن که تمام جرم عالم این انحناء را معین می کند.

تمام سه شکل هندسی داده شده کلاس های نامیده شده هندسه ریمانین Riemannian geometry می باشد که براساس سه حالت ممکنه برای خطوط موازی است.

۱- هرگز همدیگر را تلاقی نمی کنند (مسطح یا اقلیدسی)،
۲- بایستی همدیگر را تلاقی کنند (کروی)،

۳- همیشه از هم در حال دور شدن هستند (hyperbolic).

یا می شود به مثلث هایی فکر کرد که: برای عالم مسطح مجموع زوایای آن 180 درجه است و در حالت عالم بسته (closed universe) مجموع زوایای آن بایستی بیشتر از 180 درجه باشد و در حالت عالم باز (open universe) مجموع زوایای بایستی کمتر از 180 درجه باشد.

آمده است؟! به گفته فرانک کلوز دانشمند اتمی انگلیس گویی در 15 میلیارد سال قبل یک نقطه انرژی نورانی در قعر تاریکی آسمان ناگهان درخشیدن کرده و این عالم بدین بزرگی را به وجود آورده است!

در اشکال به خوبی مراحل مختلف انبساط عالم از بیگ - بنگ تا به حال لحظه به لحظه نشان داده شده است که بوسیله قوانین فیزیکی با پشتیبانی محاسبات ریاضی به وسیله دانشمندان انجام شده است.

در ابتدا از انرژی حاصله به وسیله انفجار بیگ بنگ طبق فورمول معروف انشتن $E=MC^2$ ذرات مادی به وجود آمدند. در این هنگام چهار نیروی اساسی طبیعت: نیروی جاذبه، نیروی الکترومغناطیس، نیروی اتمی قوی و بالاخره نیروی اتمی ضعیف رابطه بین ذرات را هر یک به نحوی در طول مراحل مختلف زمان آن چنان برقرار کردند تا سرانجام پس از یک سلسله تحولات عالم امروزی ما به وجود آمد و به محاذات آن انسان آفریده شد که با عقل خداداد و تفکرش می تواند ساختمان عالم وجود را از ابتدا تا زمان حال مورد محاسبه قرار دهد. جان ویلر دانشمند آمریکایی سخن بسیار جالبی در این زمینه دارد: او می گوید، تا انسان به عالم نگاه نکرده آن حقیقت پیدا نکرده است.

لاهیجی در تفسیری از اشعار شبستری چنین می گوید:

انسان کامل اکمل همه موجودات است و سبب ایجاد عالم شده است

تو مغز عالمی زان درمیانی

بدان خود را که تو جان جهانی

کمال عالم به واسطه آدم است و بی آدم عالم جسد

بی روح و آینه بی بی جلاء و صفا است.

جهان عقل و جان سرمایه تست

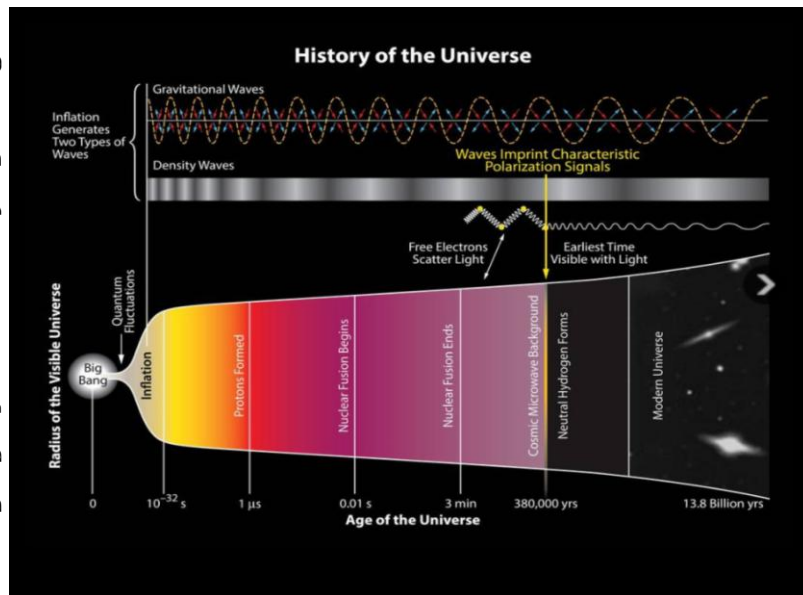
زمین و آسمان پیرایه تست

یعنی عالم عقل کل که قبلا اشاره به آن رفت اصل

و حقیقت انسان است.

ابن رشد می گوید، خدا عقل است، زیرا هر چیزی که قائم در ماده نباشد علم و عقل است و چون خداوند کمال است، پس عقل کامل است. و او عقل بالفعل و معقول بالفعل است. او خود را تعقل می کند و همه موجودات را تعقل می کند.

در توضیح بیشتری در باره فلسفه ابن رشد در ارتباط بین اجزاء عالم که برای هدف به خصوصی



انجام می شود، قبلا به این تصویر شماتیک که از خلقت عالم از ابتدا تا به امروز می باشد توجه ننماید.

تئوری کوانتوم نهایتا به ما می گوید که عالم در ابتدا از یک سنگولاریته در اندازه یک اتم به وجود آمده است! قوانین فیزیکی با پشتیبانی از ریاضیات تا حد بسیار زیادی مویید این تئوری می باشد. این نظریه قبلا به حیطه فلسفه و متافیزیک و یا حتی مذهبی تعلق داشته است. این تئوری در سال 1989 در دنباله تئوری تورم کیهانی بسط پیدا کرد. نظریه مهم در کیهانشناسی حالا این است که عالم پیوسته در انبساط است و اگر ما این انبساط را حالا حدود 15 میلیارد سال به عقب برگردانیم، می رسیم به جایی که عالم در ابتدا در وضع بسیار داغ با دانسیته مافوق تصویری بوده است. و نشانه آن است که خود بیگ- بنگ هم از یک نقطه صفر فیزیکی به وجود آمده است.

در واقع می توان گفت که عالم بدین بزرگی با میلیاردها ستاره و کهکشان در ابتدا از هیچ به وجود

رسد آدمی بجایی که بجز خدا نبیند
بنگر که تاچه حد است مقام آدمیت

جمله عالم چون تن و انسان دل است
هرچه میجویی زانسان حاصل است

هر دو عالم جسم و جانش آدم است

زان که آدم اصل جمله عالم است

هست انسان مرکز دور جهان

نیست بی انسان مدار آسمان

سعدی می گوید:

در تنظیم این گفتار از مقاله ها و عکسهای مربوطه اینترنت
و کتاب: **Q is for Quantum** جان گریبین و همچنین از
کتاب **فلسفه اسلامی** و تفسیر لاهیجی گلشن راز... بهره برداری
شده است.

درگذشت دو تن از کارشناسان و نام آوران راه عدالت

با دروغ و درد فراوان در این اواخر دو تن از مبارزان راه عدالت و دموکراسی، شادروان انجنیر سلطان عزیز سلیمان، سابق رییس استخراج معادن و شادروان انجنیر گل رحمان وفا، سابق معاون ریاست برق کابل داعی اجل را لبیک گفته و به جاودانگی پیوستند.

انا الله و انا الیه راجعون

انجنیر سلیمان به تاریخ ۱۶ مارچ و انجنیر وفا به تاریخ ۱۹ جون سال ۲۰۱۵ از اثر بیماری که عاید حال شان گردیده بود به داعی اجل را لبیک گفتند.



ایشان از اخلاق و سجایای نیک برخوردار بوده،
در ایمانداری، عشق به وطن، دستگیری نیازمندان و
خدمت به مادر وطن شهره و همیشه با مناعت طبع و
پرهیزگاری حیات به سر می بردند.



کارنامه های هر دو شخصیت، به عنوان
کارشناسان امور، مملو است از کار و پیکار صادقانه
و وطندوستانه در اجرای وظایف رسمی و دولتی در
جهت رشد و توسعه اقتصادی کشور و اجرای وظایف

محوه، و مبارزات سیاسی در راه آزادی و ترقی وطن. هم در زمان حضور در وطن و هم در هنگام مهاجرت آرزو داشتند تا تجارب و اندوخته های مسلکی و سیاسی خود را به هر نحو ممنون در راه خدمت به وطن بکار گیرند.

انجنیر وفا از بنیان گذاران بورد مشورتی افغانان در بریتانیا (آب) و انجنیر سلیمان از فعالان جامعه مدنی افغانان در بریتانیا کارکرد های درخشانی از خود در امور اجتماعی و فرهنگی جامعه افغانی به یادگار گذاشتند. ایشان تا واپسین رمق زندگی به سرنوشت میهن و مردم کشور زادگاه خویش مسؤولانه می اندیشیدند و در همه بحث ها و گفتگو و شنود هایی که پیرامون افغانستان در می گرفت فعالانه و مسؤولانه سهم می گرفتند.

جامعه افغانان لندن در حالی که درگذشت نا به هنگام زنده یادان انجنیر وفا و انجنیر سلیمان را ضایعه جبران ناپذیر برای میهن و هم میهنان می پندارد، از بارگاه ایزد متعادل برای ایشان طلب آمرزش نموده و بهشت برین استدعا می کند. و به بازماندگان و دوستان صبر و شکیبایی می طلبد.

یادشان گرامی و روان شان شاد

سی ام ثور روز مشروطیت

های بعدی تا از تکرار اشتباهاتی که موجب ناکامی، تخریب، و عقبمانی افغانستان شده اند بپرهیزند.

در این بحث تلاش صورت می گیرد تا نظری گذرا به جنبش مشروطه خواهی، بویژه مشروطیت سوم، که متأسفانه تاکنون کمتر از آن به عنوان جنبش مستقل و اثرگذار در تاریخ مبارزات سیاسی کشور یاد شده است، پرداخته شود.

مشروطیت یا Constitutionalism، مجموعه ای از ایده ها، نگرش ها، و الگوهای رفتاری تنظیم شده در محدوده قوانین معین (قانون اساسی) اند که صلاحیت ها و وجایب حکومت مشروطه (سلطنت مشروطه) را تعیین می نمایند.

پوهاند سید سعدالدین هاشمی، مورخ، پژوهشگر و مولف چندین اثر در باره جنبش مشروطه خواهی در افغانستان مشروطیت را چنین تعریف می دهد، "مشروطیت در چارچوب نظام شاهی حاکی از تطبیق پرنسب تفکیک قوا و تضمین حقوق و آزادی های بشری و تحدید صلاحیت های شاه از طریق قانون اساسی (مکتوبه یا غیرمکتوبه) است."

باید افزود که رژیم مشروطیت معمولاً در کشوری مطرح می گردد که در آن زمام امور دولت در اختیار شاه قرار دارد نه تحت اداره رئیس جمهور. در نظام شاهی انتقال قدرت موروثی بوده و به وارثان شاه قبلی صورت می

تاریخ سده بیستم افغانستان با مبارزات آزادی خواهانه و دادخواهانه مردم این سرزمین محک خورده است.

جنبشهای مشروطه خواهی اول، دوم و سوم، جنبش های چپ افراطی (متاثر از نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک سوسیالیسم جهانی) و راست افراطی (متاثر از گسترش دامنه فعالیت های اخوان المسلمین مصر و اسلام سیاسی)، رویداد های ۷ ثور ۱۳۵۷ و ۸ ثور ۱۳۷۱ تا سلطه حاکمیت طالبان در سال های اخیر سده بیستم، علاوه بر جنگ استقلال و خیزش های مردمی در برابر ظلم و استبداد حکام محلی و بی عدالتی محافل حاکمه، برجسته ترین حرکت های سیاسی اند که پیامد های معینی را در جامعه از خود به جا گذاشته اند.

تعدد این رویدادها و جریان های سیاسی در کشوری مانند افغانستان که در آغاز سده گذشته هنوز به استقلال سیاسی نرسیده بود و در پایان سده، به رغم حصول استقلال و حضور فعال در جامعه جهانی، در نتیجه سه دهه جنگ داخلی و مداخله های بیگانه نه تنها به صورت فزینی تخریب گردید بلکه در ردیف عقب مانده ترین کشور های جهان قرار گرفت، بیانگر این واقعیت است که مردم آزاده این سرزمین سخت به صلح، آزادی، رفاه و ترقی، عدالت، شکوفایی سرزمین خود علاقمندند و حاضرند در این راه قربانی دهند.

مطالعه و بررسی این رویدادها به عنوان بخشی از تاریخ کشور نه تنها گذشته تاریخی میهن را بیان می دارد بلکه درسهایی آموزنده ای است برای نسل

گیرد در حالی که در رژیم جمهوریت این انتقال در هر چند سال بر اثر رای مردم انجام می شود.

مبارزات مشروطه خواهی در افغانستان در سه دور یا مرحله، در نیمه نخست سده بیستم شکل گرفت؛ مشروطیت اول در سال های آغازین حکومت امیر حبیب الله خان (۱۹۰۱-۱۹۱۹م) در محور "سراج الاخبار" (۱۹۰۵م)، و بعداً گروه معلمان هندی مکتب حبیبیه، با استفاده از تسهیلات و زمینه هایی که "سراج الاخبار" و فضای تدریسی مکتب حبیبیه آماده ساخته بود، بدون پشتیبانی و اشتراک توده های مردم، در شرایط کاملاً مخفی، به سازماندهی مبارزات فشرده و جانبازانه پرداخت. حرکت ملی مشروطیت اول که از انجمن سراج الاخبار اساس یافته بود، با قتل و حبس تعدادی از روشنفکران وطن دوست افغان در ماه صفر ۱۳۲۷ ق (۱۹۰۹م) سرکوب شد.

سرکوب وحشیانه آزادی خواهان نتوانست عطش مبارزه دادخواهانه و آزادی طلبی را خفه نماید. وضع اجتماعی نامساعد کشور، انزوای روزافزون امیر از مردم، که بیشتر ناشی از افراط در عیاشی و خوش گذرانی بود و حالت مزاجی خشن امیر حبیب الله خان زمینه را برای چور و چپاول و اذیت و آزار مردم از جانب ماموران و گماشتگان وی مساعد ساخت.

مشروطیت دوم نیز از شخصیت ها و گروه های آزادی خواه و تحول طلب وابسته به دربار امیر حبیب الله خان در ببحوجه جنگ جهانی اول و تحولات سیاسی و فعل و انفعالات ناشی از گروه های درگیر در جنگ نسج می گیرد و سربلند می کند. محور این نهضت را شهزاده امان الله، پسر سوم امیر و خسرو وی محمود طرزی تشکیل می دهند. یکی از دستاورد های بزرگ این جنبش، قتل امیر حبیب الله و اعلان استقلال افغانستان است.

با به قدرت رسیدن شهزاده امان الله خان به تخت امارت، اعضا مشروطیت دوم عملاً به کارکنان و مجریان اولین دولت مستقل افغانستان مبدل شدند. عمر این مشروطیت با بالا رفتن مدت سلطنت امان الله خان رو به نزول گذاشت. علت اصلی سقوط و بالاخره شکست مشروطیت دوم در گفتگویی که بین دو تن از فعالان چپی مشروطیت دوم، عبدالرحمن لودین و تاج محمد بلوچ در منزل لودین در شهر قندهار درگرفت هویدا می گردد.

لودین با لهجه خاص ظریفانه به رفیق خود می گفت: "این شما هستید که پادشاه جوان و نیکخواه را - که با پدر خود بسیار فرق دارد- گمراه ساختید و از خودسری ها او جلوگیری نمی کنید! آخر ما برای مشروطیت و بنام مشروطیت قربانیها دادیم و در نتیجه یک دیکتاتور مطلق را آفریدیم. شما اینک حکمران شدید! و آن دیگری که فراشباشی بود، وزیر و سفیر شد و یک سرجماعه وزیر خارجه و وزیر حربیه گردید! آیا مساعی و قربانیهای ما برای این کرسیها بود؟ آخر مشروطیت کجاست؟ یک نفر جوان ناآگاه را آوردید و زمام مطلق تمام امور مادی و معنوی مملکت را به دست او دادید! او اگرچه نیت نیک دارد و به وطن خود مخلص و علاقمند است، باز هم انسان است و جایزالخطا است. مشروطیت این است که صدراعظم مسؤل را به مردم معرفی کند و مجلس منتخبی از نمایندگان مردم بسازد و خودش غیرمسؤل باشد، تا مردم صدراعظم را مسؤل و کابینه اش را جوابده تمام شکایات خویش بشناسند..." (جنبش مشروطیت در افغانستان. پوهاند عبدالحی حبیبی)

بدین ترتیب مشروطیت دوم محکوم به شکست می شود.

مشروطیت سوم، که در تاریخ بیشتر به دوره هفتم شوری ملی معروف است بعد از یک وقفه طولانی اختناق، در دوره صدارت شاه محمود خان، عموی دیگر ظاهرشاه که شخص نرم مزاج و دموکرات بود، شکل گرفت.

طوری که گفته آمد، مشروطیت دوم که در سالهای اخیر پادشاهی امان الله خان عملا به شکست مواجه شده بود، بیشترین اعضای آن در دوران زمامداری نادرشاه و هفده سال صدارت استبدادی محمد هاشم خان، عموی ظاهرشاه - عملا سردار محمد هاشم، صدراعظم (۱۹۲۹-۱۹۴۶م) در راس قدرت قرار داشت-، یا کشته شدند و یا در زندان های ارگ و سرای موتی بدون محکمه و بی سرنوشت زندانی بودند.

عوامل متعددی در دگرگونی سیاسی در این زمان نقش داشتند، ظهور جنبشهای سیاسی و آزادی بخش ملل تحت استعمار، تشکل اجتناب ناپذیر احزاب و سازمان های سیاسی، پیامد های جنگ جهانی دوم در جهت تعمیم و حفظ حقوق بشر که با ایجاد سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵م زمینه های حقوقی آن آماده گردید و کشور های عضو متعهد به اجرای فیصله های آن بودند، از جمله عوامل عمده به شمار می آیند. هرچند افغانستان در نومبر ۱۹۴۶ عضویت سازمان ملل متحد را حاصل نمود، اما شخص ظاهرشاه، که اکنون به سن سی سالگی رسیده بود و علاقه داشت تا مستقل پادشاهی کند، آماده بود تا پیش زمینه های پیوستن به سازمان را در داخل، به خصوص در بخش حقوق بشر ایجاد نماید. بدین لحاظ در شام نهم می ۱۹۴۶ خبر استعفای محمد هاشم خان از پست صدارت و تقرر برادرش شاه محمود خان به حیث صدراعظم جدید از طریق رادیو کابل نشر شد.

صدراعظم جدید که به دموکراسی و اصلاحات در زمینه تعمیم آزادی های دموکراتیک به مردم علاقمند بود، در مرحله اول تمام زندانیان سیاسی را آزاد و بعضی از آنها را به کار های دولتی مقرر کرد. در سال ۱۹۴۷ قانون جدید بلدییه ها بر مبنای انتخابات سری و کتبی به تصویب رسید که یک سال بعد انتخابات رئیس و انجمن بلدییه در شهر کابل و سایر شهر ها به معرض تطبیق قرار گرفت. در نتیجه این انتخابات غلام محمد فرهاد، شخصیت سیاسی مستقل که از شهرت نیک و محبوبیت خاصی در میان مردم، بخصوص در میان مستمندان برخوردار بود به حیث رئیس بلدییه انتخاب شد. همچنین میر محمد صدیق فرهنگ و دکتر عبدالله واحدی به عنوان معاونان، محمد حسین نهضت به صفت منشی، و غلام سرور جویا، برات علی تاج، محمد آصف آهنگ، شیر محمد آسیابان و عده دیگری به حیث اعضای انجمن بلدییه انتخاب شدند. دستاورد اعضای انتخابی بلدییه جدید در سرو صورت دادن امور شهر طوری مشهود بود که بزودی مورد توجه مردم قرار گرفت و در انظار اعتبار پیدا کرد.

شاه محمود خان در زمستان ۱۹۴۸ انتخابات سری و آزاد شوری ملی دوره هفتم را اعلان کرد. شخصیت های ملی و نیک نامی چون دکتر عبدالرحمن محمودی، میرغلام محمد غبار، از شهر کابل و یک تعداد روشنفکران مانند گل پاچا الفت از جلال آباد، محمد کریم نزیهی از اندخوی، صلاح الدین سلجوقی از هرات، عبدالحی حبیبی از قندهار، سید محمد دهقان از بدخشان، عبدالاول قریشی از تخار، خال محمد خسته از مزارشریف، نظر محمد نوا از میمنه و

عده دیگر از سایر ولایات به عضویت شوری ملی انتخاب شدند.

فبروری ۱۹۵۲ از جانب حکومت مصادره و توقیف شد.

همین مجلس در سال ۱۹۵۰ قانون مطبوعات را به تصویب رسانید. در پرتو همین قانون جراید غیردولتی انگار، ولس، وطن، ندای خلق و آینه در کابل و جریده اتوم در میمنه تاسیس و شروع به نشرات کردند.

هیات عامل مرکزی حزب به ده نفر (میر غلام محمد غبار، میر محمد صدیق فرهنگ، برات علی تاچ، عبدالحی عزیز، محمد اکبر پامیر، علی احمد نعیمی، حاجی عبدالخالق خان، عبدالحلیم عاطفی، میر علی احمد شامل و علی محمد خروش) می رسید. غبار به حیث رئیس و منشی عمومی و برات علی تاچ به صفت صندوقدار (مسئول مالی) انتخاب شدند. فعالان حزب، چهار نفر نماینده در شوری ملی (غلام محمد غبار، سید محمد دهقان، سخی امین دوشی و محمد طاهر غزنوی) و چند نفر (سرور جویا، محمد آصف آهنگ، شیر محمد آسیابان، میر محمد صدیق فرهنگ، برات علی تاچ و محمد حسین نهضت) در انجمن بلدیة انتخابی کابل شامل بودند.

همزمان با تاسیس و یا در آستانه تاسیس جراید آزاد یک تعداد حلقه های سیاسی به شکل هسته احزاب سیاسی توسط روشنفکران در کابل، قندهار و ننگرهار بنیان گذاری شد. حزب ویش زلمیان در سال ۱۹۴۷ بوجود آمد. عبدالروف بینوا، گل پاچا الفت، فیض محمد انگار، نور محمد تره کی، غلام حسن صافی، محمد رسول پشتون، عبدالشکور رشاد، عبدالهادی توخی، محمد انور اچکزایی، قاضی بهرام خان، محمد موسی شفیق، غلام محمد پوپل، محمد ابراهیم خواخوری، قیام الدین خادم، صدیق الله رشتین و عده دیگری از اعضای موسس و بنیان گذار این حزب بشمار می آیند. منشی حزب در اوایل عبدالروف بینوا و در اواخر عبدالرزاق فراهی بود.

حزب خلق در سال ۱۳۲۹ (۱۹۵۰م) در کابل تاسیس گردید. عبدالرحمن محمودی، رئیس حزب خلق از فاکولته طب پوهنتون کابل فارغ شده، دارای اخلاق حمیده و در برابر مردم فقیر و نادار سلوک و همدردی صادقانه داشت که به سرعت او را در کابل مشهور ساخت. در انتخابات بلدیة سال ۱۹۴۸ کابل برای نخستین بار وارد صحنه سیاست گردیده و در مجامع عمومی بیانیه های پرشور و انتقادی ایراد نمود و از طرف شهریان کابل مورد استقبال گرم قرار گرفت.

حزب وطن در ۱۶ جدی ۱۳۲۹ (۱۹۵۰) در شهر کابل تشکیل شد. موسسان حزب اینها بودند: میر غلام محمد غبار، سرور جویا، میر محمد صدیق فرهنگ، فتح محمد میرزاد، نورالحق هیرمند، برات علی تاچ و عبدالحی عزیز.

شخصیت های مشهور حزب خلق، دکتر عبدالرحمن محمودی، (رئیس حزب)، محمد نعیم شایان (منشی حزب)، مولوی خال محمد خسته، مولوی فضل ربی، عبدالحمید مبارز، دکتر عبدالله

ارگان نشراتی حزب، جریده وطن بود که در ماه حمل ۱۳۳۰ (مارچ ۱۹۵۱) به صاحب امتیازی میرغلام محمد غبار تاسیس گردید. مدیر مسئول جریده نخست علی محمد خروش و بعد تر میر محمد صدیق فرهنگ بود. این جریده در

واحدی، محمد یوسف آیین، نور علم مظلومیاری، غلام احمد رحمانی، محمد طاهر محسنی، دکتر نصرالله یوسفی، محمد یونس مهدی و چهد تن دیگر بودند.

ارگان نشراتی حزب خلق، جریده "ندای خلق" به صاحب امتیازی دکتر عبدالرحمن محمودی و مدیریت مسؤل ولی محمد عطایی، داماد محمودی، در اپریل ۱۹۵۱ تاسیس و در جولای همان سال از طرف حکومت توقیف گردید.

"از نظر فلسفه سیاسی هر سه جمعیت اصولاً از دموکراسی به شکل دولت پادشاهی مشروطه طرفداری می کردند..." (افغانستان در پنج قرن اخیر)

مضامینی که در جراید "وطن" و "ولس" نشر می گردید با بیان استدلالی و معتدل بود، اما مضامین منتشره در "ندای خلق" با بیان تند و جذباتی آرایه می شد. "انگار" شیوه خاصی نداشت و طرز نگارش مضامین از یک نویسنده تا نویسنده دیگر فرق می کرد.

موازی با حزب های یاد شده، محصلان پوهنتون و مکاتب عالی کابل اتحادیه محصلان را ایجاد کردند. در تشکیل این اتحادیه اشخاص دارای تمایلات سیاسی مختلف شرکت داشتند و بیشتر بر ارزیابی و انتقاد از کار های وزارت معارف و حکومت از زاویه های گوناگون متمرکز بود.

محافل حاکمه، مانند همیشه، غرض سرکوب جنبش آزادی خواهی از داخل، جریان ها و عمال خود را در درون جنبش جابجا می سازند. اتحادیه آزادی پشتونستان،- ظاهراً به رهبری غلام حیدر عدالت، اما در حقیقت، در عقب پرده، سردار محمد داود قرار داشت- و کلوب ملی، یا

(همان حزب دموکرات ملی)، که در هماهنگی و تفاهم کامل با سردار محمد داود به ابتکار عبدالمجید زابلی، سرمایه دار نامدار کشور ایجاد شده بودند. هدف اصلی شان بدنام ساختن صدراعظم شاه محمود خان در نزد شاه و وارد نمودن ضربه بر جنبش مشروطیت بود. قابل یادآوری که در اتحادیه آزادی پشتونستان " یک نفر از محصلان فاکولته حقوق به نام ببرک نیز در آن فعالیت داشت در ظاهر به نام کمک به داعیه پشتونستان... با مرام ناسیونالیستی افراطی تشکیل شده بود اما در واقع برای به قدرت رساندن محمد داود خان کار می کرد." (افغانستان در پنج قرن اخیر)

مشروطیت سوم، در مقایسه با دو جنبش قبلی، مشروطیت اول و دوم، طیف بیشتر فعالان سیاسی و جغرافیای وسیعتر جامعه را احتوا می نمود. هرچند مشروطیت سوم نیز مانند دوی دیگر به زودی از جانب حاکمیت سرکوب شد و رهبران و فعالان آن زندانی شدند، اما پیامدهای آن، هم در دوران مبارزات پنج ساله جنبش و همچنین در سیر بعدی جریان های سیاسی کشور تأثیرات عمیق و قابل لمسی بر جا گذاشت. جنبش چپی که در یک دهه بعد در کشور سر بلند کرد و موجب دگرگونی های عمیق اجتماعی شد بیشتر متأثر از مبارزات مشروطیت سوم، و در مجموع جنبش مشروطه خواهی در افغانستان پنداشته می شود.

حلقه های راست دربار بیشتر از این نتوانستند آزادی های سیاسی و اجتماعی را تحمل نمایند. در سال ۱۹۵۱ جراید آزاد یکی پی دیگر توقیف شدند. در اواخر همین سال زمان انتخابات دوره هشتم شورا فرارسید. حکومت خلاف انتخابات دوره هفتم، خواست به شیوه دوره های قبلی در

انتخابات مداخله نماید و از انتخاب شدن شخصیت های آزادی خواه و اصلاح طلب جلوگیری نمود. در کابل غبار و محمودی با عده دیگری کاندید شده بودند. والی کابل نماینده یکی از کاندیدان در حوزه انتخاباتی را توقیف نمود که موجب نارضایتی مردم و رای دهندگان شد. مردم دست به تظاهرات زدند و محصلان نیز آنها را همراهی کرد. در اثر این نارضایتی و اعتراض خیابانی تعداد کثیری از اعضا و رهبری حزب ها و جنبش سیاسی گرفتار و زندانی شدند.

از حزب وطن: میر غلام محمد غبار، سرور جويا، برات علی تاج، عبدالحی عزیز، دکتر محمد ابوبکر، دکتر عبدالقیوم رسول، فتح محمد میرزاد، علی احمد نعیمی، علی محمد خروش، عبدالحمید عاطفی، سلطان احمد لویناب، دکتر غلام فاروق اعتمادی، و میر محمد صدیق فرهنگ.

از حزب خلق: دکتر عبدالرحمن محمودی، دکتر نصرالله یوسفی، محمد نعیم شایان، دکتر محمد رحیم محمودی، محمد عظیم محمودی، محمد امان محمودی.

از حزب ویش زلمیان: حاجی محمد انور، قاضی بهرام، محمد یوسف حضرت، قاضی عبدالصمد، غلام جیلانی، عبدالهادی خان، حاجی خدای دوست، محمد رسول پشتون و فیض محمد انگار.

از اتحادیه پشتونستان: ببرک بعدا ملقب به کارمل.

در میان جریان های سیاسی یادشده بیشترین قربانی را حزب وطن متحمل گردید. سیزده زندانی، یک مرگ در درون زندان (سرور جويا) و سه تن با بیشتر از ده سال حبس؛ (فتح

محمد میرزاد، سرور جويا و برات علی تاج). جالب این است که هر سه قربانی اخیر منسوب به گروه اقلیت قومی- مذهبی (هزاره- شیعه) اند که در راه آزادی و دموکراسی برای کشور مانند سایر همزمان هموطن خویش، یک جا و در شرایط واحد رزمیدند، زندانی شدند، اما بیشترین ظلم و ستم را خود و خانواده های شان متحمل شدند!

جنبش مشروطه خواهی در افغانستان، با وجود عقب ماندگی اجتماعی و اقتصادی کشور، نبود تجربه کافی در مبارزات سیاسی سازمان یافته، و موجودیت فضای اختناق و ترور در کشور، هرچند در هر سه مرحله کوتاه مدت سرکوب شد و به شکست مواجه گردید، اما اثرات شگرف و عمیقی در ایجاد دیدگاهها و نظریات سیاسی و اندیشه های آزادی خواهانه توده های مردم ایجاد کرد. هیچ حرکت سیاسی معاصر افغانستان را مبرا از تاثیرات جنبش مشروطه خواهی، و بویژه مشروطیت سوم نمی توان پیدا کرد.

جا دارد به خاطر گرامیداشت از این جنبش آزادی خواهانه و دادخواهانه مردم افغانستان، که اکنون جز تاریخ کشور محسوب می گردد سالانه یادکرد به عمل آید. هرچند روز های اخیر ماه ثور سال ۱۳۳۱ خورشیدی روز های گیر و گرفت و زندانی ساختن رهبران و فعالان مشروطیت سوم بود، اما این سرکوب خود آغازگر تحولات عمیق آینده کشور محسوب شده می تواند. سی ام ثور تاریخ مناسبی برای یادکرد از قهرمانی ها، رشادت و حماسه های جنبش مشروطیت روز مناسبی بوده می تواند.

پښتو، ژبني جوړښت او د پښتونولۍ کلتوري منځپانگه، دنړيوال ژبني او

کلتوري ديالکتیک په محراق کې

فلسفي ادبي بحث

وايي اغيار، چې د دوزخ ژبه ده زه به پښتو سره جنت ته ځمه

حمزه شينواري

ارزشونو کوي او جبراً خپلې ژبې، په مستعمره هيوادونو تحميلوي، تر څو محلي ځوان نسلونه، دخپلو تاريخي کلتوري شتمنيو سره په بېگانگي کې رالوی شي. د همدغه اصل او رسالت له مخې زه د پښتو ژبې، ژبني جوړښت او د پښتونولۍ کلتوري ارزشونو ته متوجه شوم، چې ولې، دکوم اعجاز او طلسم له مخې، د ټولوتاريخي ناوړه حوادثو، نا خوالو او جبر سره سره، له نړيوال استعماري او استثماري تاثيراتو څخه په ډډه او مصئون پاتې شوي او يا څه ډول د نړۍ پر مخ، د ټولو ژبو تر منځ، يواځې پښتو ژبه، دومره پراخ بنسټه ځانگړې غني او مستقل حروفي غريزې طيف ولري، چې هېڅ بله ژبه يې نه لري. يواځې په پښتو ژبه کې نژدې ۵۰، يعنې له دوه چنده هم زيات له نورو ژبو، ځانگړي حروف د ځانگړو اوازونو لپاره موجود دي، چې د نوموړې ژبې صرفي او نحوي تکلم او ادبي صنعتونو غنا بشپړوي او د نورو ټولو ژبو سره هېڅکله د مقاييسې وړ نه ده، چې نه پخپله دنورو ژبو دتکلم لپاره پراخ غريزې ځانگړې حروفي طيف لري او نه په خپل غېر ارگانیک ميخانيکي حروفي ترکيب سره ترې د نورو ژبو مطلوب اوازونه افاده کولې شي. د مثال په ډول، په الماني ژبه کې د (چ) اواز د (tsch) او په ځيني مواردو کې، همدغه اواز په هغه کلماتو کې، چې د سلاوي ژبو څخه يې اخلي، يواځې د (c) په حرف افاده کيږي. په انگليسي ژبه کې د (f) اواز د

زه نپوهېږم، چې د غزل بابا، حمزه شينواري به د پښتو ژبې په اړه، دغه استناد او استنباط په کوم بنياد او کوم مفهوم سره کړي وي، چې ماهم د خپل منظور په خاطر ترې گټه اخيستي وي، خو ددې لپاره، چې غلط فهمي رامنځته نه شي او په غلطۍ سره مي د حمزه بابا د کلام تعبير او تفسير نه وي کړي، په خپل منظور او آند کې به پاتې شم او ددغه موضوع زړې، لکه څرنگه چې، زما په ذهني خټه کې راتوکېدلې دي، غواړم همغسې يې وڅېرم او وارزوم او دحمزه بابا ددغه شعري راز او صنعت اظهار او تفسير، کاشکې هغه څوک وکړي، چې پخپله يې د شاعر له خولې اورېدلې وي. ډېر پوهان او ژبپوهان په خپلو خبرو کې، نپوهيږم چې اگاهانه يا غېراگاهانه دا مقوله، چې ژبه که خپله ده او که پردې، گوندي «يواځې د تفاهم وسيله ده»، ډېره استعمالوي او يوشان ارزش ورته قايليري. حال داچې، شک نه شته، د هر هيواد او اولس مورنۍ ژبه، د هماغه هيواد او اولس ټولې کلتوري شتمني او ارزشونه، دټولو زماني او مکاني ابعادو او کلتوري فاکتورونو دقېدیت په تناسب، په خپل ژبني هډ، پوست او ارگانيزم کې، ترڅو چې ژبه ژوندۍ وي، ژوندي ساتي، او بايد نسل په نسل يې يو بل ته انتقال کړي. همدا سبب دي، چې استعماري هيوادونه، د استعماري توسعه طلبانه پراختيايي سوق الجېش او حضور په موده کې، لومړنۍ حمله، د هماغه هيواد په ژبه او کلتوري

(ught) د حروفو په میخانیکي ترکیب، لکه د (laught) په کلمه کې او د (ph) حروفو په ترکیب، لکه د (philosophy) او د (Photo) په کلمو کې، خو د (forward) په کلمه کې (ف) د (F)، په واسطه افاده کیږي. اوس محترم لوستونکي، پخپله قضاوت کولې شي، چې ایا دغه متود د کوم منل شوي قانونمند منطق په اصولو برابر او یا په کل کې دمنلو وړ او یا د هغه اجنبیانولپاره، چې نوموړې ژبه زده کوي، اسان کارگڼل کېدې شي؟ همداسې په فرانسوي ژبه کې (و) په ault، لکه د Renault په کلمه کې، چې یو ډول فرانسوي موټر دی او یا پیژو. او همداسې په نورو ژبو کې هغوی ددغه ډول مشکلاتو سره مخامخ دي او ددغه کار تمیز او تفریق، د نورو ژبو ویونکو لپاره، په حقه، څومره مشکل گڼل کېدې شي؟ همداسې، که له واقعیت څخه تېر نه شو او رښتیا ووايو، سره ددې چې اروپایي، امریکایي او ځیني نور هیوادونه په هر لحاظ ډېر پرمخ تللي دي او شپه او ورځ په لیک او لوست بوخت هم وي. خو خورا باسواده انسان یې هم د خپلې املاء او انشاء سره دومره ډېر د مشکلاتو سره مخامخ دي، چې زمونږ دا د جنگونو د وخت نیمه باسواده متعلمین به دومره مشکلات ونه لري. باور وکړئ، که تاسې کوم چاته یاداشت ورکوی، په کراتو به ترې د ساده نومونو او کلماتو په هکله واورئ لطفاً (spell) یې کره، یعنې چې په حروفو یې راته ووايه. یا یو الماني به درته وایي لطفاً (buchstabieren) یې کره، بیا هم یعنې په جدا حروفو یې راته ووايه. د پښتو ژبې غریز طیف، صرفي - نحوي گرامري جوړښت او د پښتونولۍ کلتوري منځپانگه دومره غني، دومره هر اړخیزه او دومره رنگینې لري، چې د نړۍ په هېڅ بله ژبه، د پښتو ژبې دغومره غنا مندیو د هضم قابلیت هېڅکله نه شي لرلې، خو پښتو ژبه د همدغه ژبني او کلتوري غنامندیو په مټ، دنورو

ژبو کلمات، حلاجي کوي او د خپلو ترکیبي جوړښتونو په بڼه یې هضم او افاده کوي. د پښتو ژبې هر حرف او هره کلمه برعلاوه له دې، چې ځانگړې خپل بنيادي اواز، آهنگ او یو ټاکلې مفهوم، تاریخچه او فلسفه افاده کوي، تر شا یې خورا عالي انساني ټولنیز مناسبات، قوانین او د خود گردانه پښتني او بشري سولنیز گډ ژوند ټول اصول، راشه درشه، پېرزوینې، رواداری او د متقابلې بشري خواخوږۍ ټول «بلا تشبیه»، جنتي مناسبات پراته دي او د پښتني ټولني هر فرد په ځانگړي توگه او پښتني ټولنه په کل کې، د مسئولیت او رسالت دروند احساس لري. شک نه شته وروڼه قومونه، چې دافغان ملت دمشرک هويت په نامه یې ستر مسئولیتونه او محنتونه گاللي او مشترک افتخارات یې لرلي دي، کلتوري مشترک اړخونه هم لري، خو دنورو غېر افغاني اولسونو لپاره به مسئله وي د پښتندو کلتوري ارزښتونو دروند بار او قیو دات پر ځان ومنلې شي. دا چې افغاني دود او دستور او ټولنیزه دموکراسي، د اسلامي هیواد په صفت د اسلامي دموکراسۍ، الهی احکامو، عدل او انصاف، له اصولو څخه سرچینه اخلي او د تاریخ په اوږدو کې یې، هډ په هډ ورسره ډډه لگولې او د اسلامي او الهی احکامو له ټولو مزایاوو څخه برخورداره او برخمنه شوې ده. په خپل پاک طینت او بې ریا کروړو سره یې، نا خود اگاه اکثره الهی او اسلامي احکام، قوانین او اصول خپل کړي او فی نفسه سوچه او رښتیني اسلامي ماهیت او بڼه یې غوره کړې، ځکه خو د پښتني ټولني په طینت کې، کرکې، نفرت، دښمنۍ، جنگ، ظلم، ناروا، حرص، آز، خساست، بخل او دېته ورته نورو ټولو شیطاني خویونو ته ځای نه پاتې کیږي او که همدغه بنیاد او فاکتور د یوه تیوریک اصل او عمل په حېث هم قبول کړو، دپښتني ټولني خپله خود گردانه دموکراسي، داخلي او خارجي خپل

ځانگړې دفاعي نظام، حقوقي او قانوني عدلي سیستم او اولسي عدالت، او انصاف او تر ټولو مراجعو مهم او پورته، اولسي استینافي جرگنیز لوړ مقام، چې هره پرېکړه یې د حکمي صلاحیت په لرلو سره پرته له قېد وشرطه او دلیل څخه عملي کېدونکې وي، ایجادول او تر دا نن ورځې پورې خپل رسالت او مسئولیت ته متعهد پاتې کېدل، پخپله یو لوی اعجاز او ستره الهی پېرزوینه گڼل کېدې شي. کله، چې یو قوم دالله (ج) په استعانت او خپل ابتکار او عزم سره دغسې هر اړخیز، د خپلې خوښې عادلانه او منصفانه خود گردانه ټولنیز نظام د جوړولو او ساتلو له عهدي څخه وتلې شي، کله چې د الله (ج) خلف مخلوق، ولوکه د یوه قوم په کچه هم اوسې دالهی کلام د احکامو او مقدس دین د قوانینو او اصولو مطابق یو کوچني نسبي مشابه نظام جوړولې او په خپلو انساني ناقصو او نیمگړو امکاناتو سره، ددې شایستگي او لیاقت پیدا کولې شي، چې دنړۍ په کوم گوټ کې د الهی عدل، انصاف، رواداری او پېرزوینوسره په مطابقت کې یو نسبي د خپرې بنېگنو نظام جوړ کړي، که ټول نړیوال سره یو لاس او یوه خوله شي، په گډه او رېښتیني همکارۍ سره به، بلا تشبیه دا بنکلي کوچنی نړۍ خو لا څه چې، دا لوی جهان به د خپل الله (ج) په استعانت او پېرزوینه سره دځانونو لپاره جنت وگرځوي. زه ددغسې یوه رېښتیني عادلانه نظام د نمونې شاهد، هغه وخت وم، کله چې د خپلې کورنۍ سره، د ۲۰۱۰ م کال داکتوبر په میاشت کې د حج د فریضي د اداکولو په خاطر مکې معظمې ته ولاړو. هلته ما د نړۍ له هر گوټ څخه، د شاه څخه تر گدا او له ډېر غریب او عاجز څخه تر، چې پښی یا بله پښې یې ترمکې معظمې پورې ځانونه رارسولي وو، تر ډېرو متمولو او ظاهراً ډېرو متکبرو انسانانو پورې، جمله له څلورو ملیونو څخه هم شاید زیاتو کسان، په دغه کال،

د حج د فریضي د اداکولو په خاطر ځانونه رارسولي وو. ټول بنځې او نر یو شان په اسلامي حجاب کې، نه چا احساس د تکبر او نه د حقارت کاوه، هر څوک او هرڅه، پرته له پولیس، پېره دار، څوکیدار او وسلې په امن کې وو، هر څوک یو د بل په څنگ کې په ارامش او امن کې وو. که به له چا څخه په غسل خانه کې د پېسو جیبي بکس او امیانی پاتې کېدله، له ځایه به نه بېځایه کېدله، مگر کله چې به یې صاحب راغې او خپل امانت به یې ترلاسه کړ. که به له چا څخه کوم مچ هم متضرر کېده، مجبور وو قرباني وکړي. ددغه ډول یوه نظام بنیاد ۱۴۰۰ کاله دمخه د محمد (ص) په واسطه عملاً د سعودي عربو په یوه کوچنی ټوټه ځمکه کې کښېښودل شو، خو معناً د انسان د پېدايښت او بلکه د الهی خلقتونو د پېدايښت له لومړۍ لحظې څخه د قیامت تر ورځې پوره بشري ژوند تمثیل شوي دي.

اسلامي بینش د پښتنو د ژوندانه د معنوي ارزښتونو په بډاینه او لا ځلولو ستره اغیزه ښیندلي او ډیرې دغو ارزښتونو د یو بل په تکمیلولو کې مهمه ونډه لرلي ده. پښتانه او پښتو ژبه زوړ تاریخ لري او دغه دواړو د اسلامي وحدانیت او ټینگ عقیدت سره په نه شلېدونکي مناسبت کې، د فولادو څخه هم سختې اوبه اخیستي او ځکه خو پښتني دود او دستور، پښتو، پښتون، پښتونولۍ اودبته ورته نورو مفاهیمو هم د اسلامي عقایدو سره په نه شلېدونکي تماس او مناسبت کې، د اسلامي عقایدو د تقدس رنگ اخیستي او پښتانه ناخود اگاه، ددې په عوض، چې په الله (ج) قسم یاد کړي، په پښتو، پښتون او پښتونولۍ قسم یادوي. زه به پښتون نه يم که یې را باندې ومني، ښه پښتون سړي دي، ښه پښتو یې ورسره وکړه. ته هېڅ پښتون نه یې همدغه درې واړه ساده کلمات او دبته ورته نور بي شمېره مفاهیم، د هر یوه په ژبني افادوکې چې

خومره نیک اوصاف، پېرزونې، رواداری او ټولې د خپرې بڼېګنې کومې چارې، چې مونږ یې فکر کولې شو، ددغه هر یوه، په ظاهر کې ساده مفاهیمو کې نغښتې، افاده کېدلې او ددغه کلماتو هر اړخیزه غنامندي جوړوي. پښتني هر اړخیزه مناسبات، شاید ځینې ډیر بې مورده تعهدات، مصروفیتونه، مسئولیتونه او د نورو له خوا جبري، تحميلي او دکر او په ډک رقابتي سیال ژوند لري، چې حتماً یې ددې ایجاب کوي، پښتو ژبه په دغه ټولوسنګرونو کې د خپل اولس سیاله ترجمانه ژبه، مدعی العموم سنګر او اگاه او گویا مدعی اوسې او د خپل اولس ترجماني وکولې شي.

هو! پښتو، په هر سنګر کې د خپل اولس، سیاله ترجمانه ژبه پاتې شوې ده. پښتو ژبني حروف، کلمې او اوازونه، د پښتو ژبې د هډ، پوست او کلتوري ارزشونو سره په ارګانیک ډول تړلي او یوتر بله نه بېلېدونکي بېلګه جوړوي. د پښتو ژبې اکثره کلمې په پښتني قوانینو، دود او دستور کې، ځانګړي ټولنیز، تاریخي، حقوقي او ډول ډول نور داسې ارزشونه لري، چې د عقیدې، باور، ایمان او د تقدس تر کچې پورې رسیري او دا ځکه چې دغه مفاهیمو د الهی احکامو، دیني عقایدو او تعهداتو سره کلکه ډډه لګولې او په نورو ژبو کې، دغه ډول مثالونه، قطعاً څوک نه شي په گوته کولې. د پښتنو د جګړنیز بري ستر عامل په دې کې هم دی، چې په یواځې ځان هم، که موقع برابریري، د جګړې څخه ډډه نه کوي، ځکه چې د یواځېتوب احساس نه لري، په دې ډاډ چې که بل څوک ورسره نه شته، پښتو، پښتون او د پښتونولۍ بډایه دود، دستور او خود گردانه دموکراتیک تعهدات او ننگونه خو یې ملاتړه ده، نوپه حقیقت کې هر پښتون په یواځې ځان هم یوه درې کسيزه مفرزه ګڼل کیري او دا د سوریاني ژبې هغه مقدس اقوم او تثلیث ته، چې د پښتنو سره یو څه

مناسبتونه هم لري، ورته دې، چې د انسان د شخصیت بالا حصار جوړوي او په ځانګړي ځان هم د خپل پېدايښت، پایښت او هدف په فلسفه عقیده او باور پېداکوي. «په دې ډول پښتون، پښتو او پښتونولي، درې واړه یو مکمل فلسفي مفهوم او نظام افاده کوي». دغه کوچني پښتني نظام، چې په حقیقت کې د پښتني ټولنیز ژوند او مناسباتو لوی څپانده سمندر جوړوي، د یوه نظام په صفت د نورو الهی خلقتي نظامونو سره، په سیال مناسبت کې، د خپلې بقا لپاره، ابدی ارزش تر لاسه کوي او په یوه پایداره قانونمندی بدلیري او د فولادو څخه هم کلک پایداره خواص، اوصاف او وړتیاوې په لاس راوړي، ځکه چې پښتون، پښتو، پښتونولي او پښتون قومي وحدت یې د حراست ضامن او ذمه وار او الله (ج) یې حافظ او ناصر ګڼل کیري. په کل او جز کې د نورو نظامونو د کل او اجزاو سره، لکه ټولنه، نظام، اداره، قانون، جنگ، سنګر، علم، ادب او نورو ټولو پدیدو سره په مستقل دیالکتیکي مناسبتونه کې.

د افغان ملي او پښتون قومي وحدت په ذات البېني مناسباتو او خارق العاده ټولنیز او فردي کمي او کپفي، دیالکتیک «یک مرد جنگي به از صد هزار» اوصاف، خواص او جوهر پېدا کوي او د پښتون، پښتو او پښتونولۍ درې ضلعي بالا حصار، چې د تاریخ په اوږدو کې په تسخیر ناپزیره سنګر بدل شوې او افغان ملت، چې تر اوسه پورې پردې حاکمیت پر ځان نه دي منلي، په راتلونکي کې به یې هم ونه منلي شي او یواځې د هغه سولنیز ګډ ژوند نظام به ورته د منلو وړ وي، په کوم کې، چې ټول انسانان د متناسبو مساوي حقوقو څخه برخمن اوسي. دا یو حقیقت او واقعیت دی او باید د تعارفاتو (هغه مفاهیم، چې اثبات او ثبوت ته حاجت نه لري) په حېث قبول او وپېژندل شي. دا ډول فاکتونه او حقایق ثبوت، فورمولبندي

او اضافي استدلال ته هم ضرورت نه لري. په رښتيا هم، که دغه مسایل او حقايق چا، د يوه تعارف او فاکت په حېث درک او منلي نه وي، بل ډول ممکنه هم نه ده، چې څوک يې چاته توضيح او تعريف کړي، ځکه چې کم نه دي او يا لکه، چې يو مثل دي « عيان ته څه بيان ». او يا په بل عبارت، دغه مسایل پرته له ثبوته هم د فهم او درک وړ دي، که څوک پرې نه پوهيږي، خدای دي پوه کړي. يوه غېر پښتون ته که څوک ووايي، چې احمد، د محمود سره ښه پښتو وکړه. سره ددي، چې همدغه يوه ساده کلمه په پښتو ژبه کې د زرونو او لا ډېرو ښېگڼو، نېکيو، ملاتړ، ننګي، طرفدارۍ، کومک، روادارۍ او نور بې شمېره مفاهيم او معناوې افاده کوي، غېر له دي، چې په تعجب سره درته ځير ځير وگوري، يا هېڅ ونه وايي او يا به نه پوهيږي، چې څه ووايي؟ خو حقيقت دادي، چې د نور څه ويلو او افهام او تفهيم د افادي توان به ونه لري. ما يو ډېر ساده مثال، چې بل ساده مي ترې پېدا نه کړي شو، دلته راوړ او دا هم مبالغه نه کوم، بې شمېره د خبر ښېگڼي او نېکۍ مفاهيم افاده کوي. ښه به داوي، زمونږ ځوان نسلونه په دي مسائلو ځانونه پوه کړي، چې څه ډول دغسې ساده کلمات په يوه ژبه کې، دومره لوی ارزش او بې شمېره مفاهيم افاده کولې شي؟

په پښتو ژبه کې ټول حروف، کلمات او مفاهيم اکثراً خپل ټاکلي څيزونه، مفرد او جمع، مؤنث او مذکر او دېته ورته نورې افادي د گرامري او ادبي صنعتونو له مخې، په تفکيک او وضاحت سره افاده کوي. دمثال په ډول، د غنمو ډوډۍ ته «ډوډۍ» وايي، دجوارو ته «سوکرک» او د اريشو ته «روته» وايي، يعنې ځانونو ته ځانگړې نوم لري. زمونږ په سيمه کې جودر نه کرل کيږي او نه يې ډوډۍ رواج لري، ځکه يې زه نوم نه پېژنم. خو په فارسي ژبه کې، نان يوه عامه کلمه ده

او يواځې د غله دانو د نوع په بدلېدو، دانان مفهوم تغير کوي مثلاً نان گندم، نان جوارې، نان جو، نان جودر او نور. حروف هم، په پښتو ژبه کې خپل دي او جز د ځانگړې کلمې گڼل کيږي. لکه د (ډ) حرف د ډوډۍ، ډېره، ډاډ او ډېرو نورو کلمو کې د پښتو ژبې د همدسره تړلې دي يا د (ت) حرف د (روټې)، يعنې نان جو، ټبر، ټکر، په کلمو کې، يا د (ر) حرف د (سوکرک) يعنې نان جوارې، روند، خراړه په کلمو کې، يا زمونږ کوهستاني خلک يو قسم سفري ډوډۍ پخوي، چې ژر نه خرابيږي، هغوی ورته (پساتۍ) وايي. د لغمان په منطقه کې يو ډول کوچني دال، چې تور پوستکي لري او داخل يې سور رنگ لري او ډېر مزه دار دي او هغوی او مونږ هم ورته (نسک) وايو. همدغه (نسک) چې په باجور کې رواج لري، دانه يې د لغماني نسکو څخه غټه، رنگ يې خړ او هغه هم مزه دار دي. کله چې دا نسک په ژرنده، خو معمولاً په مېچن دل کيږي، اصل نسک ترې په غلبېل يا چچ جلا کيږي او د مېډګۍ څخه يې، کوچني ټيکلي پخوي او د خمچو ټيکلي ورته وايي. د باجرې په نامه هم يو بوټي دي، چې د جوار غوندي پاڼه لري او معمولاً د حيواناتو لپاره کرل کيږي، ما خو نه دي ليدلي، خو داسې وايي چې د هغې څخه هم کوم ډول ډوډۍ يا سوکرک پخوي، هغې ته هم (خمچ) وايي. همداسې ځمځۍ، چينچنه، چاره، تر، تره، روند، کون، بېرا، ځوي، ځوگ او داسې ډېر نور د پښتو ژبې اصلي توري دي، چې په صرفي او نحوي لحاظ، د پښتو ژبې د تکلم د دود او دستور له مخې، دپښتني ټولني د هر اړخيزو ذات الېني مناسباتو په خټه کې اخېل شوي دي. همغسې، چې مليتونه، قومونه، طايفې، ټبرونه او نور بشري ټولنيز واحدونه په خپلو منځونو کې نژدې او لرې مناسبات لري، مختلفې ژبې هم په خپلو منځونو کې، همدغه ډول مناسبونه سره لري. ځيني

حروف د یوې کورنۍ په ژبو کې مشترک او ځینې نور د هرې ژبې خاص او ځانګړي توري وي. زه نه غواړم دغه بحث د مختلفو تورو، د تکرار د ازدحام او تکاثف په واسطه دومره دروند کړم، چې له پوهاوي څخه ووځي. ما په څو لنډو مثالونو کې، فکر کوم، وښودلې شوه، چې د پښتو ژبې توري، چې د هغوی مختلف غبرونه د نړۍ د ټولو ژبو، ټول غبرونه په غیر کې نیسي او لا تر هغې اضافي غبرونه او اهنګونه هم لري، اکثره یې خپل او د پښتو ژبې په بڼه او تنسته کې هډ په هډ سره د تړل شوو تارونو په اوږدو او پرتو کې اخیل شوي او په خټه کې اخیل شوي دي. په پښتو ژبه کې په مختلفو مناسبتونو سره، د نورو ژبو توري هم موجود دي او یا دنورو ژبو کلمات په ژوندۍ بڼه د خپلو صرفي، نحوي او نورو قوي ګرامري قوانینو او ادبي جوړښتونو په مټ هضموي او پرته د ګرامري او تلفظي کم وکاست څخه یې، لکه خپله کلمه، داسې استعمالوي، چې هېڅوک یې تمیز نه شي کولې، چې ګوندي، په پښتو ژبه کې دا پردۍ کلمه ده. په نورو ژبو کې دا کار ځکه ممکن نه دی، مثلاً په فارسي ژبه کې، چې د ت، د، ر، ن، بن، خ او ډپر نور حروف نه لري او نه یې تلفظ کولې شي. دا ډول امکانات مونږ دهرې ژبې غنامندي ګڼو، په پراخه تڼده یې منو او کرکه ترې نه لرو خو هغه کسان، چې ژبني او یا نور ډولونه تعصبات لري پخپله ځانونوته قیودات ایجادوي او هم د خپلې ژبې او هم د نورو ژبو د پوهاوي او افهام و تفهیم لپاره، مېخانیکي قیودات او کنډرګي جوړوي. نن اکثره فارسي ژبې ویونکي د یو لړ نا مالومه دلایلو له مخې ډېرې توري، لکه الف، ع او نور نه شي تلفظ کولې او دا توري، چې حتا په یوه کلمه کې هم، کېدې شي څوکرته تکرار شي، څه ډول به وکولې شي، حتا خپل کلمات په سمه توګه تلفظ کړي شي؟ ټولې اسیایي، اروپایي او نورې نړیوالې ژبې، کله چې د خپلې محاورې له محیط

څخه ووځي، دنورو ژبو د ځانګړو غبرونو د تکلم د دقیق تلفظ لپاره مشخص توري نه لري او هر حرف اول په دقیق ډول د بلې ژبې غبر نه شي افاده کولې او دوهم دا چې د یوې کلمې په صرفي او نحوي او حتا په مختلفو نومونو کې خپل غبر بدلوي، په دې معنا چې یو حرف په هماغه یوه ژبه کې، ځینې وختونه مختلف غبرونه لري. د مثال په ډول عربي (ع) د عمر په کلمه کې په (o) او د عیسی په کلمه کې (i) سره افاده کیري خو د اسحق په کلمه کې (i) د (الف) اواز لري او لکه څرنګه مونږ پورته ځینې مثالونه راوړل، ځینې اوازونه د څلور او یا له دې څخه هم زیاتو حروفو په ترکیب سره په اصطلاح افاده کیري، خو په حقیقت کې د هغه اواز سره هېڅ شباهت نه لري. امېد دي، پورتنۍ ژبني مغلغه او ډیره بغرنجه مسئله ما افاده کړي اوسي او محترم لوستونکي ترې مطلوب مفهوم تر لاسه کړي شي او هغه دا چې، څه ډول ممکنه وه، چې یواځې دپښتوژبې، ژبني جوړښت د همیشني جنګي مستمري وضعې په شرایطو کې، غریز ځانګړې وسیع طېف، خود ګردانه، خود کفاء او خود بقاء هر اړخیز اداري، حقوقي او قانوني ټولنیز نظام او کلتوري بډایه منځپانګه وساتلې شي. په رښتیا سره، د پښتو ژبې ژبني جوړښت او د پښتو کلتوري منځپانګې، د نړیوالو ژبو د ژبني جوړښت او کلتوري منځپانګو او منل شوو ارزشونو په هر اړشې (تسلسل) کې، په معجز ډول، غوره ځای نیولې او بلکه، بنیادي او محراقي موقف یې غوره کړې دي. د پښتو او پښتونولۍ کلتوري منځپانګې په اړه، سره ددې، چې زه د خپل اساسي مسلک په څنګ کې دټولنیزو علومو دیپلوم هم لرم او لیکنې مې کړيدي، او حق لرم ارزونې وکړم، خو اصلا دا د یوه شخص د حوصلې او رسالت څخه وتلې کار دي، او باید دهیواد د علومو اکاډمۍ د ټولنیزو علومو پوهان، د پوهنتونونو استادان، او نور

مشترکاً، دیوی پروژې په شکل په دغه مسایلو کار وکړي. زه غواړم په دې باره کې هم بحث وکړم، چې څه ډول ځینې ساده کلمات په پښتني دود او دستور کې غوره ځای او ارزش تر لاسه کوي .

«تر» (سنگلاخ) دپښتو ژبې یوه دوه حرفي کوچنۍ کلمه ده، چې نه پرې کوم بوتي شین کيږي، نه پرې لار جوړيږي او نه یې څوک له ځایه خوځولې شي . څه فکر کوی، کېدې شي، داسې یوه کوچنۍ کلمه په کوم منظور داستقادي وړ وگرځي؟ هو! پښتنو همدغه وچ کلک، متحجر مفهوم په اندک نحوي تحرک سره، یعنی «تیره» په نوم، خپل پښتني مرکزي قانون، چې د پښتو، پښتون او پښتونولۍ د ټولو ټولنیزو مناسباتو، ټولنیزې خود گردانه دموکراسۍ، او بې شمېره مُعجزو ارزشونو، پر بنیاد، چې د هر پښتون لپاره د تقدس حبثیت لري او له خپل سر، مال او اولاد څخه پرې تېر دي، نومولې دي. د همدغه قانون له مخې پښتانه، په پښتني حکمي «جرگه» کې، د هیواد او اولس لپاره د یوې ډېرې حیاتي مسئلې په اړه، دپربکړې «تیره» (سنگ) ږدي او پرته له اندکه تغیر، د پربکړې په ټولو منل شوو شرایطو سره عملي کيږي. په دې هم سوچ او فکر کول پکار دي، چې د پښتو ژبې هره کلمه، څه ډول د پښتني مناسباتو اود پښتونولۍ منځپانگې د قوانینو په تغیر کې، اخځل شوي او هرې ساده کلمې څومره عالي ارزش او مفهوم پیدا کړې دي. پښتانه، څرنگه چې قاطع اکثریت یې مسلمانان دي، د جرگې مفهوم او ټول اصول او حتا ټول اسلامي بنیادي عقیدوي اساسات، اوامر او نواهي یې د اسلامي شورا له مفهوم، احکامو او اساساتو سره یو تر بله ډېه لگوي او څرنگه چې پښتانه د نړیوالو سره په گډ متقابل اجباري سختگیره ژوند کې سختگیره پاتې شويدي او حتا کوم انعطاف، چې په اسلامي اصولو کې، لازم هم گڼل شوي، پښتنو د

خپل پښتني قانون په پلوی ددغه انعطاف څخه هم لا سختگیره پاتې شوي، نه چې، څوک یې دپښتني دود، دستور او مناسباتو څخه د سر غړونې په تور تورن کړي. خو غېر وغماز د پښتنو دغه ډول دریز بل ډول تعبیر کړي، چې گوندي «پښتانه نیم قرآن مني او نیم نه». دا خبره ځکه د منلو وړ نه ده، چې دپښتني ژوند اصول د اسلامي احکامو او اصولو سره په کل کې ډېه لگولي، او په کامل توافق کې دي او د نا لوستو پښتنو لپاره، خو لاڅه چې د لوستو پښتنو لپاره یې تفکیک مشکل دي، چې کوم یو د پښتونولۍ او کوم یو الهی قانون دي؟ خو په حقیقت کې، پښتانه دواړه یو شان مني ... البته، چې له یو نیم یاغي باغي، مرتد او گناه کار څخه هېڅ اولس او ټولنه مستثنی نه شي گڼل کیدلای . ما دهمدغه ډول پښتني دود او دستور پر خلاف، دا دنن پرون سازشي، نمایشي او فرمایشي مشورتي جرگې غندلي او د (جرگه - مشورتي! که حکمي؟) تر عنوان لاندې مې یو مطلب لیکلي دي. وگورئ (سیاست د سیالانو لوبه، سیاسي فلسفه، څېړنه او ارزونه، ډاکټر سید شیرآقا حرکت، د چاپ کال ۱۳۹۰ هـ ش، یا ۲۰۱۱ م کال، ۳۲۸ مخ). د جرگې په پای کې، کله چې لازم تصمیم نیول کيږي اود ټولو لپاره دمنلو وړ هم وي، د جرگې مشر غږ کوي، که څوک اعتراض نه لري، تیره پرې کښیږدی تیره هم په پښتني دود او دستور کې له یوې خوا ډیر ساده مفهوم دي، خو دا چې ولې ورته پښتانه دومره لوړ ارزش قایل شوي دي، زما په عقیده حتا، چې دا بې سواده او کم سواده سپین گيږي پښتانه، چې کله وايي تیره پرې کښیږدی، هدف یې دادې، چې له یوې خوا تیره د پاو، چارک او من د معیاري مقياس په صفت، د حق او عدالت سمبول، هم په اسلامي او هم په پښتني ژوند کې ستر ارزش لري او درغلي په کې د بې ایمانی نخبه بولي او په پښتني دود کې دا معنا هم لري، کله چې، تیره ده کښېښودل شوه، بیا د

خوځېدو نه ده او همداسې کله چې د کومې بناء په تهاداب کې تیره کښېښودل کېږي، پایداره یې ساتي او تیره ده، چې ټول غرونه ترې جوړ او ټولې نړۍ ته له ړنگېدو څخه نجات ورکوي. دا زما عقیده وه او درانه لوستونکي هم کولې شي، خپل عقاید، په دې اړه څرگند کړي. که محترم لوستونکي متوجه شوي اوسي، له دې درې کلمو، چې یوه د ژبې نوم، دوهمه تر او دریمه هم تیره، چې وروستی دواړه کلمې د تیري معنا لري، نورې ساده کلمې ما نه شوي پیدا کولې، وگورئ په لومړي مفهوم کې یې خپله ژبه نومولې، چې خپل سر پرې ورکوي، قسم پرې یادوي او د نړۍ د مخ د خپر، ښېگڼې اونېک او با ارزښته مفاهیم ددغه نوم پورې اړوند گڼي. د تیري په نوم د پښتونولۍ د خودگردان دموکراسۍ هغه قانون، چې د دنیا په مخ بل هر قانون یې له عادلانه پرېکړې څخه عاجز وي، نومولې دې او په پښتني ټولنه کې د بې سواده او نیمه باسواده جرگې له خوا دهر ډول مشکلو قضایاوو په اړه پرېکړې کېږي او عملي کېږي. وگورئ د نړۍ په مخ تاسې هېڅ یوه بله داسې ژبه نه شې پیدا کولې، چې د هغې دغه ډول ساده کلمات دې دومره بې شمېره علمي، ټولنیز، قانوني، حقوقي، سیاسي، ادبي، کلتوري او دېته ورته نور ډېر با ارزشه مفاهیم افاده کړي شي. تاسې به هېڅکله نه وي اورېدلي، چې احمد د محمود سره ښه «اردو» وکړه، نواز شریف ښه «پنجابي» سړي دې او حتا له نورو افغانانو څخه به کله هم چا نه وي اورېدلي، چې ځما دې په «فارسي» یا «ازبکي» او «هزارگي» قسم وي او که دا کار چا کړي هم وي، اورېدونکو به حتماً متعجب شوي وي، چې گوندي دا کسان باوساري شوي دي او عقل یې له لاسه ورکړي دې، اصلاً دغه ډول مفاهیم په ژبه راوړل، په نورو ملکونو او اقوامو کې رواج نه لري، یا په بل عبارت، دغه اصل ته څوک دومره ارزش قایلېدل نه غواړي او یا په

حقیقت نورو ژبو، دخپلو اقوامو په سیاسي، اجتماعي، نظامي، حقوقي، او یا نورو اړخونو د ژوند کې له ځانه کومه ځانگړې شایستگی او برجستگي نه ده ښودلې یا دا چې، اکثره قومونه، کله چې د بل اولس د حاکمیت لاندې راغلي دي، هغوی ډېر زر خپل ټول صلاحیتونه او ابتکارات له لاسه ورکړي او یواځې د خپلو متولیانو کړۍ په غور تابعداره پاتې شوي دي. حال دا چې پښتو د بل چا د لاس لاندې هم، د بل حاکمیت پر ځان نه دي منلي، تل د خپل مشر، جاگیردار او قوماندان د قوماندې لاندې د یوه سیال رقیب اولس په حېث او پښتو ژبه هم د سیالي رقیبي ژبې په صفت د ځایي ژبې سره په سیالی کې پالل شوي او روزل شوېده. شاید داسې پوښتنه پیدا شي، چې: ولې د پښتون قوم او ټولني دود، دستور او قوانین نه ماتېدونکي او اولس یې د خپل دود، دستور او قوانینو څخه سر غرونه نه شي کولې، خو نور قومونه او اولسونه د خپل دود او دستور او ضوابطو دومره ساتنه او پاملرنه نه کوي. پښتانه په الله (ج) کامل ایمان لري او پښتني دود او دستور، په اسلام باندې د پښتون اولس د تشرف زېږنده ده، چې د تاریخ په اوږدو کې داسې ابدیده شوي، چې حتا د بل چا د حاکمیت لاندې هم پردې حاکمیت نه شي منلي او تل دمقابل لوري سیال سیاسي رقیب پاتې شوي دي او ددې کار ذمه وار پخپله اولس دي، چې هم یې پخپله دخپل دود او دستور حراست او ساتنه کړي او هم یې خپل اولس د خپلو عنعناتو او رواجونو لاندې ساتلي دي، په غېر صورت کې به، پښتانه هېڅکله د خپل سیال رقیب د رقابت جوگه نه وي پاتې شوي، که د امنیت ذمه واري یې دا اولس په غاړه نه وي او تر شا د پښتون، پښتو او پښتونولۍ، نه ماتېدونکي ټولنیز قانون پروت نه وي، چې هره پرېکړه یې یواځې، بې قېد و شرطه منل او عملي کول غواړي. په غېر صورت کې د کلي کور څخه په کډه مجبورېدل، د کور سپړل، سخته او درنه

جریمه پرېکول، د خور، لور او نورو په بدو کې ورکول او داسې نورو جریمو ته غاړه کېښودل او په پای کې د پښتو او پښتونولۍ څخه د وتلو تور او تهمت پر ځان منل دي. نورې ټولنې او اولسونه، له یوې خوا تر دې کچې جدي نه دي او مختلفې مذهبي ټولنې، چې په مجازي بنیادونو ایجاد شوي او بشري ذهني منشأ لري او حتا، زمونږ په هیواد کې د اسلام د اکرمل او اتم مبین دین، ځینې سست عنصره کسان، چې د اسلام د دین په باره کې کافي اگاهی هم لري، مادي گټو ته پر الهی احکامو ترجیح ورکوي او د نفس، شېطان او غرایزو په ناولو قدمونو د الهی عدل، انصاف د مقدس نظام په ورشو قدم اړوي او دخپل دلخواه چیناق او ناروا گټو ساتونکي نظام جوړول غواړي. په داسې یوه خچن چاپیریال کې بهرنی لاسوهني ته لار برابروي او افغان مسلمان وگړو ته سرخوړی پیدا کوي.

یواځې افغان ملي او پښتون قومي وحدت، چې د نسبي اولسي او ټولنیز ډاډمن ملاتړ څخه برخمن او د تاریخ په اوږدو کې، هم دخپل او هم د نړیوال امنیت لپاره د یرغلگرو په مقابل کې سپر پاتې کېدلې شو، نژدې نیمه پېړۍ دمخه، افغانی جنګي تیاتر ته، د ټولې نړۍ جنګي قوتونو په سفر برۍ سره افغانان د نړیوال جبر، ناروا او قتل عام سره مخامخ دي او غواړي ټول افغانی ارزشونه او خصوصاً کلتوري ارزشونه له منځه یوسي او ملاتړي یې هم ټول جهادي معامله گران، ډېرې په اولسي او د مشرانو په جرګه کې د اولس نماینده گان، د دولت، حکومت، قضاء، قانون د چارو مجریان دي او دا هره معامله ددغه ټولو ترېبونونو څخه د هغه څه په بدل کې، په بربنډ شکل سره سرته رسیري، چې د یوه اولس او هیواد، حیات او ممت ور پورې تړلې دي، لکه ملي ایډیال – افغانیت، ملي وحدت، ملي ترمنلوژي، ملي بېرغ، ملي سرود او دا ډول نور ویاړلي ملي ایډیالونه،

چې دهر ملت د هم اهنګۍ او تړون ښکارندوی او څرګندوی گڼل کیږي. هو! دوی همغسې چې دخپلې پاچاهۍ په لومړۍ ورځ د ارګ قالینې په خپلو منځو کې لوېشت، لوېشت قېچي کولې او وېشلې، افغانی ټولنه هم نه یواځې تېر په تېر، بلکه د خپلو متولیانو په هدایت، په فرد فرد وېشل او یو تړبله یې په نه پخلاکېدونکې دښمنۍ کې درول غواړي. دغه دښګانه پرستۍ، تعصب او تنګ نظری په مرض اخته یو تعداد کړی، چې د بهرنیو مغرضانه تبلیغاتو او بی حسابیه پیسو تر لاسه کولو رانده کړي، خپل هویتونه له لاسه ورکوي، ویونکي له لاسه ورکوي، بلکه دهغوی دناپوهودوستانوله لاسه، دا هم معلومه نه ده، چې خوره کابلۍ دري به په کومه بله ژبه بدله شي؟ فارس په اسيا کې، تر ټولو لویه امپراطوري وه، چې له ډېرو پخوا زمانو څخه یې په دې منطقه کې اداري او فرهنگي حاکمیت درلود او د اسیایي هیوادونو سره د نور جهان اطلاعاتي او فرهنگي تبادلې، یواځې د فارسي ژبې له لارې ممکنه وه. فارسي ژبه نه یواځې د تفاهم د وسیلې په حیث، بلکه د علم په صفت تدریس کېدل او دا ځکه، چې ټول اروپایي، عربي او امریکایي اثار په فارسي ژبه ترجمه کېدل او ټول اسیایي پوهانو خپلې لیکنې اکثراً په فارسي ژبه کولې او په ټوله سیمه کې یواځې دفارسي ژبې بازار گرم وو او د فارسي ژبو لیکوالو او شاعرانو په تناسب، د غیر فارسي ژبو لیکوالو او شاعرانو اثار، په دغه منطقو کې، د هر کور، مسجد، معبد، او کلیسا په تاخچو کې زیات پیدا کېدل او ویونکي، ارزوونکي او څېړونکي یې هم زیات وو. د ننني افغانستان دغزني، بلخ، بخارا او هند کې د مختلفو امپراطوریو او سلطنتونو دربارونه له یوه سره د فارسي ژبې د ادبیاتو او شاعرۍ په اکاډمیو بدل شوي وو اود هر شعري بیت په بدل کې به د شاعر خوله، په اشریبو ډکېدله، خو کله چې به کوم پښتون

په ملي وحدت سره يې ساتلي او په راتلونکي کې به يې هم په خپل ملي وحدت سره ساتي.

زمونږ د ننني بحث موضوع «پښتو ژبني جوړښت او د پښتونولۍ کلتوري منځپانگه دنړيوال ژبني او کلتوري ديالکتیک په محراق کې» وه، مونږ په دغه موضوع څه ناڅه بحثونه وکړل، مونږ د مثال په توگه د نړۍ او سيمي تر ټولو مشهورو ژبو، لاتين او فارسي ژبو په باره کې هم ځيني يادونې وکړې، په حقيقت کې ما غوښتل دغه موضوع د بحث او څېړني ډگر ته راوباسم. دغه کار په حقيقت کې شوېدې او ځوانان د څېړنو او ارزونو سره روږدي شوي دي، له خدايه غواړي د خپلو څېړنو او ارزونو لپاره موضوع پېدا کړي. کومې موضوعگانې، چې تر اوسه ما راتولي دي، بې له هغې هم وخت به مونږ ته د هغې د څېړلو لپاره فرصت رانکړي او ځکه خو ما ځوانانو ته سپارلې دي، چې څېړني په کې وکړي او د خپل راتلونکي ښه ژوند وسيله يې وگرځوي. زه دخپلو څېړنو او ارزونو په پايله کې دې نتيجې ته رسېدلې يم، چې افغان ملي حاکميت يو فولادي نه ماتېدونکي نظام دې، او دا ځکه چې تر شا يې افغان ملي او پښتون قومي تړلې ټولنيز ملاتړ ولاړدې، يعنې چې ټول افغان اولس، اولسي دموکراسي او منلې دود او دستور او دا چې ۹۹ په سلو کې افغانان مسلمان دي، اسلامي عدل او انصاف، ټول يې ساتونکي دي. دا فاکت د يوه څرگند او نه پېږدونکي حقيقت او واقعيت په څېر جز د بشري تاريخ گړخېدلې او نن هغه بشري جوامعو، چې خپل دغه ډول ارزښونه يې د سرمايي په نا چلو پېسو له لاسه ورکړي دي، پښېمانه دي او د مچ غوندې لاسونه مروړي، خو اوبه چې له ورځه تېرې شي، بيا کله نه راگرځي.

زمونږ ځوان نسل ته پکار دي، مونږ چې لا خپل وياړلي ارزښونه پخپل واک کې لرو، بايد

شاعر خپل شعر لوستلي وو، سره ددې چې شعري ارزش او پوځوالي به يې هم لوړوو، پاداش يې د ژبې داغل وو، چې دوباره د شعر ويلو جرئت ونه کړای شي. فارسي ژبه په دې منطقه او په افغانستان کې د ټولو پښتنو شاهانو ددربار رسمي ژبه هم وه او شاهي کورنۍ، سره ددې چې پښتانه وو، يوه يې هم په پښتو ژبه خبرې نه کولې. د دوی دغه ډول لويه اشتباه او گناه ددې سبب گرځېدلې وه، چې ټول افغان اولس، له پښتون څخه نيولې، چې د ټول ملک د نفوس زياته برخه جوړوي تر کوچني اقليتونو پورې، چې هېڅ په فيصدي کې نه شي راتلاي، د ټولو ملي او بين المللي منل شوو قوانينو، اصولو او مقرراتو په خلاف، يوشان مجبور وو او دي، ولو که په فارسي ژبه هم پوه نه شي، بايد په فارسي ژبه وليکي او خبرې وکړي. دافغان ملت ټولنيز نظام، دا څو پېړۍ ددغه خانداني ناانډوله بې کلتورۍ په نسبت د هر ډول هرج ومرج، بې قانونۍ قرباني او حريم يې يواځې يوې خوا ته يو ديوال او يوه دروازه درلودله، چې د حيرانتيا او نا انډولۍ يو لوی قفل ورته پروت او درې نورو خواوو ته يې هېڅ ډول انگر موجود نه وو. ددغه ډول يوه ناوړه جيوپوليتيک وضعيت څخه په گټه اخستلو سره، مغرضو توسعه طلبه بهرنيانو، فرصت طلبه، بېگانه پرسته او متعصبه کورنيو کړيو تل داخلي وضعيت کړکېچن کړي او د خپلو شومو اهدافو لاسته راوړلو په خاطر يې ترې گټه پورته کړې. خو دفارسي ژبې لپاره ددې ټولو وړتياوو او مساعدو شرايطو سره سره نن د خپل انقراض او انحطاط په نزولي منحنی سقوط کوي، خو پښتو ژبه دخپل تکامل په افقونو کې لا پسې غوړيزي او نن چې بهرنيان يو ځل بيا دخپلو بستروپه تړلوکې دي، کورنۍ يو لړ کړۍ به بيا مختوري د افغان اولس قضاوت او محاکمي لپاره پاتې وي او هغه دا چې افغان اولس خپل ټول تاريخي افتخارات، په خپل ملي وحدت سره گټلي،

دسترگو د کسی په څېر یې وساتو او د خپل ورځني ژوند د کړو وړو سرمشق یې وگرځوو. د لا تین ژبې په باره کې که دومره هم ووايو، چې خپل ويونکي یې له لاسه ورکړي، کفایت کوي او فارسی ژبه هغه وخت د خپل برم او عظمت له افق څخه، د انقراض او انحطاط په ګرنگ راپرېوته، چې په شاهنشاهي اکسپانسیونيسم (توسعه طلبانه) او سياسي هوا و هوس باندې ککره شوه او غوښتل یې ددغه سيمي د ټولو اولسونو په کلتوري او فرهنگي شتمنيو او ارزشونو خپته واچوي او خپل مال او متاع یې وگني، د درې فارسی خورې ژبې څخه یې خپله لاره بيله او په بي مفهومه ژبني تعصباتو، ځانګړ تیاوو او د سوچه والي په لا علاجه مرض اخته شوه. ما دکوم چا د فیسبوک د لپکني په اړه خپل نظر څرګند کړې وو، ځيني ټکي یې همغسې چې وو، په همغه بڼه یې دلته راوړم:

شکې نیست که ایران در ایام گذشته با وسعت نظر ها و برخوردهای سالم خود، منحيث نقطه تقاطع، مجرا و مسیر عبور و مرور فرهنگها، علوم، تجارب و دیگر داشته های انسانی از آسیا، اروپا، و جهان اسلام، بهره بزرگی در داخل کشور خود برده وهم تاثیر و تأثر متقابل در گسترش دامن فرهنگي و اجتماعي خود، به تمام اکناف و اطراف منطقه و جهان مستفید گردیده است. از ایام خیزش و فوران تعصبات مذهبي، لسانی و هوس های توسعه طلبانه شاهنشاهي ایران، بدون در نظر داشت حقایق تاریخی، و در ین ایام هوا و هوس امپراطوري بزرگ، از همه جوانب زندگی اجتماعي و کلتوري شان دستخوش تأثرات و تخریب فرهنگهای اجانب گردیده، به زوال محکوم بوده و در مناسبات اجتماعي - سياسي نیز، به عکس العمل ها و مقاومت های بين المللی مؤجه می باشد. فرهنگ، کلتور، صرف، نحو و لهجه های زیبا و اصیل دري - فارسی، املا، انشاء و

ادبیات عالی این زبان خوش لحن، که در مناسبات حسنه ذات البینی با ممالک آسیای مرکزی، شرقی، جنوبی، جنوب غربی، ممالک عربی و حتا بعضی از ممالک اروپای شرقی و غربی، شکل و ماهیت ارگانیک دیالکتیکی و انتګراسیون فرهنگی، پذیرفته بود از هر روز به روز دیگر سائیده شده، تمام داشته های غنی فرهنگی خود را از دست میدهد و بعید نیست لسان شیرین فارسی، به بهانه های سوچه سازی به کدام لسان دیگر عوض شود و با گذشته های تاریخی خود فاصله پیدا نموده، از خود بیگانه گردد. در ایام مهاجرت ها، بعضی از اقوام افغانی، به عین امراض دچار گردیده، لهجه های شیرین دري کابلی را فراموش نموده و کلمات معرب و حروف مختص عربی از محاوره و املا و انشاء حذف نموده، اصطلاحات و کلمات وطنی را بی معنا و بی مفهوم ساخته است. مانند عزیز (هزیز)؛ عزم (هزم) یا اگر به (ض) نوشته شود (هضم)؛ افغانستان (هفغانستان)؛ اقلأ (هقلا)، علم (هلم) اول (هول)، امروز (همروز)، انار (هنار)، انگور (هنگور)، قرآن (قرهان) و غیره. اگر خوانندگان محترم بعد ازین به گفتار های وزیر صاحبان، ادیبان، علماء متوجه شوند، آنها هم مرتکب چنین اشتباهات می شوند. همچنان بعضی از اصطلاحات فلسفی مانند انگار گرایي، مصلحت گرایي، تکامل گرایي، انضمامیت، صیوریت، واقع گرایي، اثبات گرایي، وجود گرایي، ماده گرایي و دیگر بدعت گرایي های مختلف. در نتیجه این چنین بدعت ها با ترمولوژی مروج بین المللی ابعاد و دوری میخائیکی ایجاد می گردد و کدورت های فهمی و لفظی حایل می شود. زبانهای جداگانه و مختص کلتور و فرهنگ جداگانه از ابتدا وجود نداشت و امروز که افاده های غم و درد و خوشی توسط حیوانات و انسانها به گریه و خنده اظهار می شود، مشترکات زیادی در ابتدا وجود داشت و یا بگویم یک لسان مشترک بدون گرامر اشارات،

علايم، صداها و ديگر افادهها وجود داشت، که بعداً تقريباً به یک لسان مشترک و بمرور زمان به هزارها لسنه متباين و متفاوت تقسيم و تفکيک گرديدند و امروز ما می بينيم که مناسبات، تفاهات و ارتباطات جمعی و بين المللی هم درين اواخر توسط علايم قبول شده برای همه، در رشته های مختلف استفاده گرديده، افهام و تفهيم متقابل صورت می گيرد و در مستقبل نه چندان دور به یک لسان مشترک، برای اکثریت قاطع مردم روی زمين استفاده خواهد شد. به هر صورت تعصبات و خرافات نزديک بينانه با مناسبات همه جانبه و گلوبالایزیشن امروزی که هنوز وضعیت رو به وخامت نه گراييده، املا، انشاء، صرف، نحو، اشتقاقات و ديگر اصول بنيادی تعمیری لسانی فارسی رخت بسته و بعید نيست که تکلم و تفاهم به آن به مشکل گرايد.

پخواني فارس او ننني ايران، همغسي چي په خپل او بېگانه ملکونو کې د حقایقو او واقعیتونو د مسخ کولو او په پرديو حقوقو د خپتې اچولو په خاطر، د بوقلمون غوندي شکل او رنگ بدلوي او دبی بنياده ناوړه تجاربو، طرحو او کانسپتونو له مخې خپل ملي او قومي جوړښت ښکاري او د بيا رغوني امکانات يې له منځه وړي، افغانستان ته هم ددغه بی بنياده او کاذبو تش په نامه د «پښتو زبان»، «فارسی زبان» او «دری زبان» د بی بنياده کانسپت په اکسپورت سره، چي هېڅکله معيار او محک د قومي هويت، وحدت، انتگرېشن ياديفرنسيیشن او نورو تشخصاتو د تباني او تباین، وسيله او دليل نه شي گڼل کېدلی او په دغه ډول مسایلوکي ژبه، که خپله ده او که پردی، يواځې د افادې د وسيلې رول لوبولې شي، غواړي د افغان ملي او د پښتون قومي وحدت نه ماتېدونکې شپرازه هم ښکاري. زه په دې عقیده او پوره باور يم، همغسي چي دملي او قومي اکثریت او اقلیت د

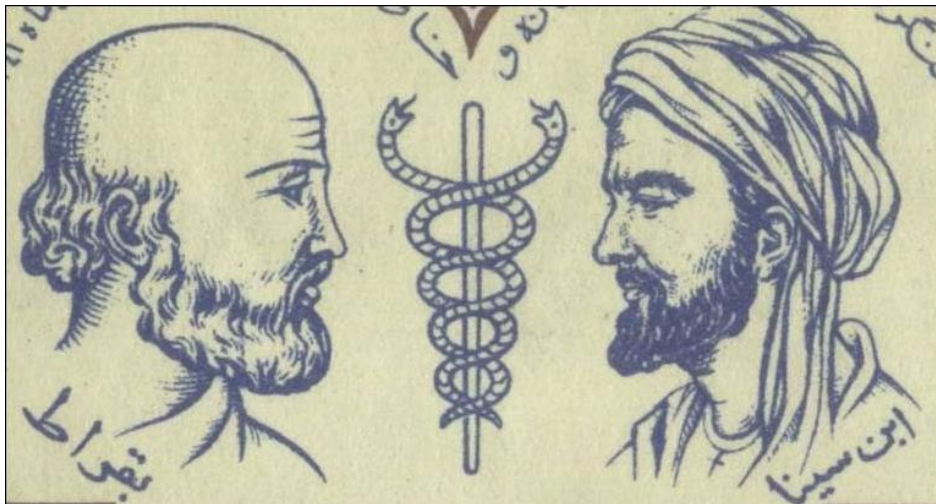
حقوقو مسئله د ملي او بين المللي منل شوو قوانينو او مقرراتو له مخې، دهغوی داکثریت د کمیت د تناسب پورې اړه لري او د افرادو او اشخاصو حقوق او وجایب هم، همغسي چي د اسلام په مقدس دين او نړيوالو کې، د هر چا د تقوا، پوهې او کاري تجربې له مخې تعينېدل او ارزول پکار دي. پښتني دود او دستور او پښتو ژبه د نړيوال تقابل د مبارزې په ډگر کې د سيال متقابل رقيب په صفت روزل شوي، پالل شوي او آبدیده شويدي او دمختلفو سنگرونو د نظري او عملي، سيالي مبارزې محصول او محصله گڼل کيږي، بايد د نړيوالو ارزشونو په سترگه ورته وکتل شي او ارزول شي. پښتو او پښتونولي د هر سنگر ژبه، قانون، صريح او بليغ رهنمود دي او پرته د پښتو او پښتونولي د دغه تجربې رهنمود څخه، هېڅوک، هېڅ سنگر نه گتلي او نه ساتلي شي. پښتو او پښتونولي محض هغه ارزش او جوهر دي، چي هر بل ارزش پرې، ارزش پيدا کولې شي. پښتو او پښتونولي په کل کې، د ټولنيزو خبر ښېگڼو دافادې د مفهوم او اصل په حېث، ټولنيز لازمي ضرورت او مجبوریت گڼل کېدې شي. په دې باره کې ډېر څه ليکل کېدې شي او هر څوک يې ليکلي شي. زه په محض عقل، مطلق عقل، محض جوهر، محض کفیت او دېته ورته نورو مفاهيمو عقیده نه لرم، بيا هم همغسي چي پښتون، پښتو او پښتونولي ده، په همدې ډول افغان او افغانيت، يا په کل کې انسان او انسانيت يوه سلسله کمي او کيفي کره وړه او ارزشونه دي، چي هر څوک بايد ورته ارزش قايل شي او دخپل عمل او نظر لپاره يې سر مشق وگرځوي.

زه خپلې ليکنې ته د ستر فيلسوف رحمان با با په دغه فرد دپای ټکي ږدم :

قناعت می تر خرقې لاندې اطلس دي
پت د درست جهان پاد شاه ظاهر گدا يم

پریشکی امروز و نیاز به بازخوانی آثار ابن سینا

اکنون در هند، پزشکی سنتی، از رشته های دانشگاهی، مدارک و مدارج تحصیلی، بیمارستان های مدرن،



شاید کمتر کسی بداند که امروز هم هستند کسانی که با گرفتن نبض می توانند به شما بگویند که کدام بیماری را دارید و منشأ آن کجا است. آنها به جای

درمان یک عارضه، علت آن را معالجه می کنند. ممکن است شما به خاطر یک بیماری جلدی نزد آنها رفته باشید اما آنها برای جگر شما دارو بدهند. کسانی که گاه توانسته اند حالت هایی بسیار شدید و پیشرفته از آرتروز یا گونه هایی از قانقاریا (جذام) را بهبود بخشند. کسانی که بسیاری بیماری ها را که پزشکان امروز با عمل جراحی در پی معالجه آن اند از طریق داروهای گیاهی درمان می کنند. آنها "حکیم" اند؛ انسان را موجود یک پارچه می بینند و عناصری را در سلامت و بیماری انسان دخیل می دانند که اختلال در آنها مایه بیماری انسان ها و سبب ساز تأثیر عوامل بیماری زا در وجود انسان است. واژه هایی مانند صفراء، سودا، بلغم، خون و مزاج را حتماً شنیده اید.

اما در سایر کشور های منطقه، هنوز مانده است تا همگان قدر این پزشک فرزانه را بدانند که کتاب "قانون" دارای کدام ویژگی است که قرن ها در اروپا تدریس می شده است و امروزه نیز راهنمای پزشکان سنتی و گره گشای بسیاری مشکلات پزشکی است.

دانشمند ایرانی، محمد عبادیانی متخصص طب سنتی، بر این نکته تاکید می ورزد که: سخن گفتن در مورد ابن سینا کار بسیار مشکلی است و آنان که سخن گفته اند و یا نوشته اند نیز نتوانسته اند حق مطلب را ادا کنند و من هم نمی توانم.

او می گوید: ابن سینا، این معلم ثالث، دارای آن چنان افق وسیع فکری در زمینه علوم و به ویژه پزشکی است که اطلاعات امروزی بشر قادر به فهم مطالب او، آن گونه که باید، نیست.

این طبیبان یا حکیمان پیرو مکتبی هستند در پزشکی که هزاران سال پیشینه و تجربه دارد و یکی از بارز ترین و شاخص ترین چهره های آن حکیم بزرگ ابو علی سینای بلخی است با کتاب مشهورش در پزشکی به نام "قانون". مکتبی که غرب از آن بهره گرفت اما در دوران جدید،

سالیان سال از آن دور افتاد و اکنون می رود که با نگاهی دیگر به سوی آن باز گردد. اما شرق، هم

می پرسیم طب ابن سینا چه حرفی برای پزشکی امروز دارد؟

وی پاسخ می دهد: من از وارد شدن به مقوله تفاوت روشهای طبی ابن سینا با روشهای طبی غربی جداً پرهیز می کنم. چرا که این مباحث به نوعی معارضه می انجامد که مطلوب من نیست و من فکر می کنم که جهان پزشکی، جهانی یکدست و پر از فداکاری و تلاش است و جایگاه مقدسی دارد. هر مکتبی نیز به خاطر نقاط کور یا خطاهایی که در زاویه دید پایه گذاران آن مکتب وجود داشته است، طبعاً دارای ضعفهایی در ارایه خدمات کامل پزشکی است و این طبیعی و غیرقابل پرهیز است.

ابن سینا در مورد بیماریهای لاعلاج امروزی مثل آسم، آلرژی ها، آرتروماتوئید، قانقاریا، سرطان، زخم های دیابتی، زخم بستر، بزرگی طحال، نازایی، هیپاتیت و امثال اینها، روشهای درمانی بهتر و برتری نسبت به امروز ارایه می کرده است. اما این ادعا باید در مراکز پزشکی-پژوهشی جهان مورد تحقیق قرار گیرد و پس از اثبات برتری آن در اختیار بشریت گذاشته شود. این نیز [به آسانی] حاصل نمی شود مگر آن که جامعه پزشکی با زبان فنی مکتب ابن سینا که اصطلاحاً "مکتب طب اخلاطی" نامیده می شود آشنا شود آن هم در حدی که قادر به صحبت با این زبان گردد.

بنابراین تنها بیان دیدگاههای ابن سینا در باره موضوع هایی مثل بیماری، دارو، درمان، و... دردی از جامعه پزشکی و تبع آن مردم [را] دوا نمی کند؛ زیرا کسانی که به دنبال بهره برداری از فواید مکتب طب سنتی و یا کتب طبی ابن سینا هستند بی گمان باید با زبان مکتب طب اخلاطی آشنا شوند.

این زبان دارای چه ویژگیهایی است؟

از آن جایی که طب یکی از شاخه های طبیعیات در فلسفه کهن است زبان علمی این مکتب نیز زبان فلسفی است. بنابراین بر پژوهندگان لازم

است که این زبان را نزد استادان مکتب طب اخلاطی بیاموزند. علاقمندان برای آگاهی بیشتر می توانند به مقاله ای که این جانب [عبادیانی] در "کنگره بین المللی طب سنتی و مفردات پزشکی" ارایه کردم مراجعه کنند که در مجموعه "خلاصه مقالات اولین همایش بین المللی طب سنتی و مفردات پزشکی" به چاپ رسیده است.

وی در پاسخ به این سوال که: شما به عنوان یکی از خیرگان طب سنتی چه اقدامی برای شناساندن زبان مکتب طب اخلاطی و در نتیجه طب ابن سینا به جهان کرده اید می گوید:

مدتها است که به تدریس مبانی مکتب طب اخلاطی به پزشکان و استادان محترم علاقمند به مکتب طب سنتی می پردازم. در راستای نشر گسترده تر این زبان نیز به فکر ایجاد یک سایت در اینترنت افتادم و با همکاری و همیاری گروهی از پزشکان و استادان محترم دانشگاهها موفق به طراحی این سایت شدیم. در این پایگاه محورهای خدمات پزشکی به منظور ارایه بخشهای کاربردی این مکتب برای استفاده همگان ارایه شده است. همچنین بخش آموزش برای پزشکان، دانشجویان علوم پزشکی و داروسازان به منظور آشنایی با زبان مکتب طب اخلاطی دایر شده است. نیز بخش پژوهشی را به پایان رسانیده ایم که ادامه دهنده و اثبات کننده مفاد کتب این مکتب است.

محمد عبادیانی پزشکی سنتی را به طور عملی و نظری نزد معروفترین و مجربترین حکیمان معاصر فرا گرفته و به مطالعه جدی پزشکی جدید نیز پرداخته است. وی سفرهای مطالعاتی به خارج از کشور به ویژه هندوستان داشته و با انواع طب تکمیلی و درمانهای طبی آشنا است. او سالها به مداوای بیماران به روش طب سنتی پرداخته و بسیاری از دانش آموختگان امروز را با مبانی مکتب طب اخلاطی آشنا ساخته است.

- برگرفته از کتاب هفته، شماره ۱۲ سال ۱۳۸۰

تأثیرات فیزیولوژیکی و فیزیکی در جهاز بولی و تناسلی

استحکام کف لگن خاصره و کنترل ادرار در زنان می گردد. همچنان اگر فردی برای مدت طولانی رابطه جنسی نداشته باشد بتدریج میل جنسی در وی کاهش پیدا می کند.

۶- رابطه جنسی یک ورزش محسوب شده، یعنی در هر دقیقه به طور متوسط پنج کالوری انرژی مصرف می شود. پس باعث کنترل وزن بدن می شود. تعداد ضربان قلب ۱۵۰ بار در هر دقیقه افزایش پیدا می نماید. در یک رابطه جنسی نورمال به طور متوسط ۱۰۰ کالوری مصرف خواهد شد.

۷- رابطه جنسی خوب خطر سکتة قلبی را کم ساخته با افزایش هورمون استروژن و تستوسترون (Testosterone) تعامل بهتر انجام می شود و ۵۰٪ مرگ و میر را در مردان کاهش می دهد.

۸- در رابطه زناشوهی خوب خواب آرام میسر گردیده که این حالت در اثر افزایش انزایمی به نام پرولاکتین (Prolactin) می باشد. همچنان بعد از خواب حالت خوب برای شان به وجود می آید.

مولانای بلخ چنین می گوید:

سخن به رنج مگو جز سخن گنج مگو
ور از این بی خبری رنج مبر هیچ مگو
دوش دیوانه شدم عشق مرا دید و بگفت
آدم نعره مزن جامه مدر هیچ مگو
گفتم ای عشق من از چیز دگر می ترسم
گفت آن چیز دگر نیست دگر هیچ مگو
من غلام قمرم غیر قمر هیچ مگو
پیش من جز سخن شهد و شکر هیچ مگو
گفتم این روی فرشته است عجب یا بشر است
گفت این غیر فرشته است و بشر هیچ مگو
گفتم این چیست زیر و زبر خواهم شد
گفت می باش چنین زیر و زبر هیچ مگو
ای نشسته تو در این خانه پر نقش و نگار
خیز از این خانه برو به من هیچ مگو

در این مطلب کوشش شده تا به جزئیات اثر های فیزیکی و فیزیولوژیکی، مانند ضربان قلب، فشار خون و دیگر تغییرات در سیستم بولی و تناسلی انسانها معلومات مختصر و مفید ارایه گردد.

یک قسمت ساختمانهای جهاز بولی و تناسلی را غده پروستات می سازد. این غده وظایف مهم را به دوش دارد:

۶۰٪ حجم مایع منی ترشحات پروستات و ۴۰٪ آن از ترشحات خریطه های منوی در نخاع تولید می شود، نه در خصیه ها یا (بیضه ها).

نقش خصیه های اضافه کردن اسپرم به مایع منی است که در حدود یک درصد حجم مایع شامل اسپرمها می شود. منی تولید شده در خریطه های منوی ذخیره شده که حجم خریطه های منوی در حدود پنج میلی لیتر است. اگر خریطه های منوی پس از پر شدن با ایجاد رابطه جنسی خالی نشود، به طریقه های دیگری مانند احتلام (انزال منی در خواب) خالی خواهد شد و اگر خالی نشود مایع منی و اسپرمها جذب می شوند.

در حقیقت رابطه جنسی تاثیرات مفیدی را بالای بدن دارد. عمده ترین تاثیرات این رابطه عبارتند از:

۱- رابطه جنسی مرتب و منظم باعث کاهش فشار خون می شود؛ باید یادآوری کرد فشار خون بلندی که حین ایجاد رابطه جنسی بالا می رود نباید اشتباه گرفت.

۲- رابطه جنسی خطر مبتلا شدن به سرطان پروستات را در مردان کم می سازد.

۳- رابطه جنسی منظم و موثر باعث کاهش بیماری های ویروسی، مانند سرماخوردگی و انفلونزا می شود.

۴- در عفونیت پروستات (Prostate) رابطه جنسی منظم هر قدر ترشحات تخلیه شود باعث دفع باکتری ها می گردد.

۵- داشتن رابطه جنسی منظم در نزد خانمها باعث بهبود و کنترل ادرار در مثانه شده، یعنی باعث

بی وطنی!

چون صدای موسیقی بلند بود، افضل درست نفهمید سرش را پیش برد که بپرسد. خواهر خوانده اش که نزدیک تر به افضل نشسته بود، گفت:

"این موسیقی بلند، آدم را از سخن گفتن باز می دارد. می پرسد از کدام کشور آمده اید؟"

از بسکه سر زمینش به خونریزی و خشونت شهرت یافته است، جرات نکرد نام کشور خود را بگوید. یادش آمد که یگان روز رفقای شطرنجش هم این سوال را از او می کردند که: "توچی وقت به کشورت، بر میگردی؟" افضل پس از سکوت ناراحت کننده ای گفت:

"من، اکنون کشور و سر زمینی ندارم. من، بی وطن شده ام! من، غریبه شده ام!"

هر دو، با تعجب به افضل، نگاه کردند:

"مگر ممکن است که آدمی بی سر زمین و بی وطن باشد؟"

افضل، خجالت زده پاسخ داد:

"شما درست می فرمایید. مگر آیا مردمی که سر زمینش را دیگران اشغال و برباد کرده باشند، و مردمش را بی هویت و بی نام و نشان و بی اراده بسازند، و وطنش کجاست؟ با آنها ملک خدا، بزرگ است و ما هم، بندگان خداییم. این دنیا، خانه همه ماست!"

و برای آنکه موضوع را تغییر داده باشد، پرسید:

"شما چی؟ هلندی استید، یا... چی کار و بار، تحصیل می کنید و یا...؟"

دختری که رو بروی افضل نشسته بود، گفت:

"آری هلندی استیم، مکتب عالی را می خوانیم."

"بعدش چی؟ می خواهید چی کاره شوید؟"

"بعدش می خواهم ژورنالیزم بخوانم، نویسنده شوم، اخبار تهیه کنم و آدم مهمی باشم."

افضل، مانند همیشه وارد کافه بار شد تا دوستان شطرنج باز خود را ببیند و غمهای دل و ساعات تنهایی اش را با ایشان فراموش نماید. آن روز، یک روز سرد و بارانی بود. گویا اینکه از آسمان، غم می بارید. در کافه بار هم، هیچکس نبود. تنهایی، در دلش خانه کرد. دختران و پسران جوان را می دید که مانند گنجشک های باران زده، در کافه ها و رستوران ها پناه برده بودند و برخیها هم در فضای باز بیرون در زیر چترباتها، همان هوای سرد را تنفس می کردند. وقتی می خواست کافه را ترک بگوید، دو دختر جوان را دید که در گوشه ای کنار ارسی ها نشسته اند و رفت آمد مردم را تماشا می کنند. یکی از آنها که سگرت برلب داشت، با دیدن افضل نگاهی کرد. لبخند شکر باری بر لبانش نقش بست. اما زود نگاهش را به خواهر خوانده اش که رو برویش نشسته بود، دوخت. افضل، نمی دانست چه احساسی، چه جاذبه و جادویی او را واداشت که بیرون نشود و مقابل آن دو دختر جوان بنشیند.

دختر جوان که رو برویش نشسته بود، با نمک بود گردن سفید بلند، چشمان آبی به رنگ دریا جذاب و افسونگر داشت. گاه گاهی از زیر چشم به او، نگاه می کرد. سینه های سفید و بلندش که از زیر پیراهن نازک اش به بیرون سرکشیده بودند، چشم آدمی را هوس آلود و طماع می ساخت. با نگاه کردن های افضل به آن سینه های سفید و هوس انگیز، یخنش را بروی سینه هایش کشید. گویا اینکه می خواست آن سر چشمه هوسها را به روی او ببندد. افضل، خجالت زده به زمین و گاه هم به بیرون نگاهش را می دوخت تا سبب آزار او نشود. یکبار خلاف انتظار، دختر به او گفت:

"هوای بیرون سرد است هه؟ در این فصل تابستان، همچون یک هوایی! هالند، هیچ تابستان ندارد!"

و جالب بود که در همان هوای سرد، پیراهن نازک پوشیده بود. باهمین سخنان او، سر صحبتها باز شد. پس از مکتبی از افضل پرسید:

"تو، از کدام کشور آمده اید؟"

هر دو چند لحظه سکوت کردند. "پاولا" باز رویش را بسوی افضل گشتاند و گفت:

"من، یک دوست افغان داشتم که از کشورش بمن زیاد قصه ها می کرد بنظر می رسد که یک کشور پر از حادثه ها است و مردم جالبی هم دارد راستی، شما زن و فرزندان هم دارید؟"

"آری دارم و فرزندانم نام خدا بزرگ شده اند و عصای دست پیری پدر خود می باشند."

گیلاس مشروب را بلند کرد و نوشید. سگرتی را هم دود کرد. حلقه دود سگرت، مانند ماری به هوا پیچید. به افضل نگاه کرد و پرسید:

"از هالند خوشتر آمده است؟ آیا هالند را کشور زیبا و دوست داشتنی یافته ای؟"

"بدون شک که هالند کشور زیبا است و ملت کارکن و سختکوشی دارد. البته در سرزمینی که آدم زندگی می کند و کمک دریافت می نماید، باید سپاسگزار مردمش باشد."

صدای موسیقی بلند بود. "پاولا" با نا راحتی گفت:

"این موسیقی مزاحم حرف زدن آدم می شود. من خوش دارم موسیقی آرام را بشنوم. این صحبت ها در یک جای آرام و فضای پر از صفا و سکوت، لذت دارد." و سپس با احتیاط طوریکه افضل آزرده نشود، پرسید:

"به افغانستان چی، آیا میل دارید دوباره به کشور خود برگردید؟"

"بلی. وطن برای آدم، عزیز است. اگر جنگ نباشد، اگر زندگی در آنجا معنی داشته باشد، اگر سرنوشت آدم ها بدست خود شان باشد، بهترین خانه برای انسان وطن، مردم و سرزمین آن است. مگر دریغ که ما...!"

افضل حس کرد سوالی که "پاولا" از او کرده است، شرمنده است. "پاولا"، گفت:

"می بخشید که... راستی اگر خاطره همین روز ملاقات مان را داستانی بنویسی...!"

"خوب است اگر شما اجازه بدهید من، این کار را می کنم به هالندی ترجمه کرده و به شما می آورم."

خواهر خوانده اش تا آن زمان که مقابل او نشسته بود، رویش را بسوی افضل گشتاند. دختر سبزه و نازنینی بود. مثل صبح بهاری، دلکش و مثل عطر سنج، خوشبو. موهای مرتب و درازش، مانند آبشاری پس گردن و کمرش را گرفته بود. چشمان قشنگش، آدم را جادو می کرد. وقتی سخن می گفت، واژه ها مانند شکر از دهانش فرو می باریدند گفت:

"من خمنازیوم را می خوانم. آینده بسیار خوب دارد."

افضل، به سیمای هر دو که نگاه می کرد، حس می نمود آنها تا چه حد به آینده و خوشبختی های خود، امید وار بودند. هر دو، با علاقه و صمیمیت بیشتر با او، وارد صحبت شدند. مثل اینکه سا لها، همدیگر را می شناختند:

"شما در وطن خود چی کار می کردید؟ چی کسب و پیشه ای داشتید؟"

"کار های ژور نالیستی می کردم داستان هم می نوشتم!"

آنکه نزدیک افضل نشسته بود، خود را نزدیکتر کرد و گفت:

"چه زیبا، چه عالی وظیفه ای! ما می توانیم آثار شما را بخوانیم؟ حالا باید خود را معرفی هم کنیم نی؟ نام من "پاولا" است."

و دیگرش، دست پیش سینه برد و گفت:

"و از من "نی نی" است نگفتید به کدام زبان می نویسید؟"

"به زبان فارسی، دری که شما با آن بلد نیستید ایکاش همه انسانها، زبان یکدیگر را می دانستند!"

"پاولا" با کنجکاوی پرسید:

"شما بیشتر کدام مسایل را می نویسید. آیا داستان عاشقانه هم نوشته اید؟"

"البته که داستان های عاشقانه، هم فراوان نوشته ام. اما بیشتر درباره زندگی، قصه ها و غصه ها و آوارگی های مردم خود، فقر و بینوایی بینوایان، درد و رنج، جنگ و خشونت، عشرت و کامروایی ها و بسا موارد دیگر می نویسم."

"پاولا" تلفون مبابل خود را از دستکول خود بیرون کرد و گفت:

"خوب دو هفته بعد که تاریخ ۲۶ جولای می شود، در همینجا با هم ملاقات می کنیم. درست است؟ بشرط آنکه داستان را هم با خود بیاورید.؟"

"و عده میدهم که می آورم."

و هردو از جا بلند شده با افضل، دست دادند و خداحافظی نمودند:

"تا دیدار، تا ۲۶ جولای!"

دستان لطیف و گرم "نی نی" و "پاولا" مانند خون، در زیر پوست بدن افضل جاری شدند. مثل اینکه او را زندگی دوباره بخشیده باشند. مثل اینکه حس دوست داشتن را در دل او زنده کرده باشند. اولین بار بود که او با آدمهایی تا این حد صمیمی روبروشده بود.

ساعت چهار عصر روز ۲۶ جولای، مطابق وعده، به همان کافی بار، رفت. نی نی و پاولا هنوز نیامده بودند. انتظاری اش به درازا کشید. چرتی و غمگین شده بود. در دل می گفت: "این داستانی را که در وصف آنها نوشته ام، آن قد بلند و چشمان آبی و سینه های سفید سر کشیده از لای پیراهن نازک "نی نی" را که با قلم، رنگ آمیزی کرده ام و آن "پاولا"، با چشمان آبی ای که همچون گل بنفشه در اطراف جویبار ذهنم رویده بودند، اگر نیا یند؟" یکبار قد بلند نی نی از دور، نمایان شد وقتی به افضل نزدیک شدند، آن لطف و مهر بانی روز اول نبود سرد و افسرده، رو بروی افضل، نشستند نی نی، در حالی که گیلان "واین" را برای نوشیدن بالا می کرد، نخستین پرسش اش همان وطن افضل بود، که کنایه آمیز گفت:

"راستی گفتید بی وطن هستید، نی!... نه نه ببخشید، گفتید از افغانستان هستید، بلی؟"

"بلی، از افغانستان استم!"

"در افغانستان، سربازان هلندی هم کشته می شوند، درست است؟"

افضل، به چشمهای "نی نی" نگریست و از سوالاتی که می کرد، شگفتی زده و عصبانی شده بود: "کسانی که برای جنگ کردن در کشور بیگانه می روند، مرگ را باید پذیرفته باشند! در جنگ، که حلوا، تقسیم نمی شود!"

لحظاتی در میان آنها سکوت ناراحت کننده ای حکمفرما شد. "پاولا" با سر کشیدن گیلان "واین"، سکوت را شکستاد و گفت:

"خوب، از این مسایل که بگذریم، داستان را با خود آورده ای؟"

"بلی آورده ام."

و دو نقل داستان را بدست هردوی شان داد. آنها با عجله و شوق زده به خواندن شروع کردند. چشمهای شان روی سطرهای کاغذ راه می رفتند. گاه می خندیدند و گاهی شگفتی زده به افضل، نگاه می کردند. وقتی داستان پایان یافت. پاولا با لبخند شیرینی گفت:

"خیلی عالی است! خیلی جالب نوشته اید. باورم نمی آمد که شما اینقدر خوب می نویسید!"

اما نی نی، بی تفاوت و سرد بود. افضل پرسید:

"از داستان، خوش آمد؟"

"نی نی"، با پیشانی ترشی جواب داد:

"البته که جالب بود! مگر!"

"مگر چی؟"

"مگر اینکه داستان یک مهاجر و بی وطن! چی لطفی دارد؟"

سپس، ورق ها را که روی میز گذاشته بود، باکف دست خود مشت و مال و خورد کرد. افضل، حیرت زده به او نگریست. "پاولا" که منتظر عکس العمل افضل بود، از حرکت نی نی احساس خجالتی کرده چشم هایش را از او کند و به ارسی های کافه دوخت. افضل احساس شرمندگی و حقارت کرد. دگر نشستن با آنها را برای خود اهانت می دانست. ورق هایی را که روی میز و پیش روی "پاولا" هم گذاشته بود، برداشت و از کا فه بیرون شد. دنیا، به دور سرش، چرخ می زد و خود را تحقیر شده و برباد رفته احساس می کرد. اما پاولا، آخرین قدم های افضل را که روی سنگفرش های کوچه تنگ و باریک شهر می گذاشت، و از نظر ایشان غایب می شد، با افسردگی، دنبال می کرد!

- هالند، جولای ۲۰۰۷

دکندهار غبنتلی "نامیان"

دغه څیرنه، په لومړی سر کی ځکه دپام لرنی ورده، چی لیکوال، له یوی خوا شخصاً په حوادثو او پیښو کی حضور لری اوله بلی خوا، لیکوال په کلک هوډ سره داوولس په موضع کی ولاړ دی.

دلیکوال دغه ټولنیز دریځ د کتاب اهمیت او کیفیت

پدی وروستیوکی، یو نوی کتاب «دکندهار غبنتلی "نامیان"» په نامه، په بنکلی صحافت دچاپه راوتلی دی. د کتاب لیکوال ښاغلی عبدالقیوم دی. دغه اثر چی په "۱۴۱" مخونو کی کښل سوی دی، دلیکوال د کلتوری زیارونو، ټولنیزو دردونو، احساساتو او هیلو یو نوی ابتکاری او داهمیت وړ څیرنه گڼل کیدای شی.



په دی لیکنه کی ډیری خبری شته، خو تر هر څه وړاندی، ددغه څیرنی ټول محتویات او مطالب، دسیمی دنامیانو، ټینگانو، میرنیو، غبنتلو پیژندگلوی ته وقف دی. لیکوال ددغو غبنتلو، با استعداد او انرژی لرونکی ځوان قشر، چی د استبداد او ظلم په وړاندی دمقاومت کولو په گناه او یا دا چی پر دوی بانندی دکوم ټپل شوی جرم په مقابل کی په پټه خوله په کلکه دریدلی دی او دظالم او توطیه کونکی یی د ماتی سره مخامخ کړی دی، نودوی یی بیا و زندانونو ته ټپل وهلی دی، او هلته بیا د دسیسو او توطیو قربانیان شوی دی، پرده پورته کوی.

ته یی نوی په زړه پوری او دمنلو وړ گرځولی دی. په دی اساس که لیکوال له یوی خوا خلک په پیښو او حوادثو خبروی او له بلی خوا وائی: "دا پرځان بانندی دغبنتلو حق بولم چی زه ددوی پیژندگلوی دخپل شناخت په پیمانته واخلو ته په ربنتی توگه وکړم او هم مسؤلیت لرم هغه څه ولیکم چی لیدلی می دی."

همدارنگه، لیکوال بیا ددغو ټینگانو ټولنیزی، اخلاقی خویونه او دټینگوالی دعلتونو ځانگړتیاوی دبیلابیلو شخصیتونو په وجود کی په ژوندی توگه بیاتوی. مینه وال کولای شی پورتنی خبری د کتاب په متن کی ولولی.

باید څرگنده شی چی دښاغلی عبدالقیوم ددغه حاضر کتاب څخه وړاندی نورو لیکوالو او پوهانو هم کار کړی دی او اثاری لیکلی دی او پخپله لیکونکی هم دیو شمیر نورو لیکوالو نومونه په خپل دغه اثر کی ذکر کړی دی. همدارنگه ښاغلی نوزادی هم په تقریظ کی دیو شمیر پوهانو اولیکوالانو نومونه نی یادکړی دی.

لیکوال د کتاب دسیریزی په لومړی مخ کی لیکي: "ځینی لیکوال، لیکنی دتفسیر لپاره کوی اوڅوک یی بیا دتغیر لپاره لیکي، خو زه یی دتغیر او تفسیر دواړو لپاره لیکم". دتفسیرڅخه می مطلب دا دی چی تر وسه دمسللی بڼه وضاحت وسی، خلک آگاه او خبر کړم. دتغیر څخه می مطلب دهغه منفی ذهنیت سمون دی چی دکندهار دغبنتلو "پای لوچو" په باب سرکاری سرو، پردو او پردوپرستو دکلونو کلونو را په ایسته ددوی دمنفی تبلیغ په وجه، زموږ دیو شمیر وطندارانو، په خاصه دښاری روشنفکرو په فکرونوکی یی منفی ځای نیولی دی".

خو اصلی خبره په دی کی ده چی یادشوی پوهان اولیکوالان چی په دی اړوند یی هرڅه لیکلی دی،

دبیلابیلو منابعو، نقل قولونو، خاطراتو، روایاتو او په کتابونوکی یی مندلی دی.

خفگان سره داسی یادونه کوی چی دیره زیاته برخه دتاریخ مو همداسی جوړسو...

په پای کی دخبرو لنډیز او نتیجه دا ده، چی دغه کتاب دهغو محقیقینو او څیرونکو لپاره چی غواری په خاصه ددغه قشر "نامیانو" میرنی، تینگان یا غښتلی وپیژنی او ددوی په دردونو، محرومیتونو، په علتونو پوه شی او په دی اړوند په سیمه کی دکورنی ژوند څخه نیولی بیا تر مکتب، بازار، محبس، ماموریت، باغونو، سماوارونو او دکوڅو بندارونو او لوبځایونو او کلتوری ژوند باندی، څیرنه وکړی یوغنی او دلومړی لاس دماخذ په توگه پوره گټه تری اخیستلای شی. پاته دی نه وی چی لیکوال دکتاب په وروستی مخ کی خپل غوښتن لیک داسی وړاندی کوی:

" یو غوښتنه!

راځی دخپلو غښتلو نوم ژوندی وساتو. د دوستانو او لوستونکو څخه هیله لرم چی د دغو څو جملو تر لوستلو وروسته، ددی لیکنی د غښتوب او بشپړ توب د پاره خپل انتقادات او معلومات راسره شریک کړی. ځکه دکندهار غښتلی زموږ او ستاسی غښتلی دی.

ستاسی په مرسته به په دوهم ځل چاپ کی کمبودی پوره او ستاسی معلومات ستاسی په نوم پکښی زیات کړو.

که چیری دپخوانیو یا اوسنیو غښتلو کیسی، خاطر ی او عکسونه ولری راته را ایمل کړی انشا الله په امانت داری به یی چاپ کړم. ډیر دوستان به تر ما زیات او دقیق شناخت ولری، دغښتلو سره به خپلوی او دوستی لری. که هر دوست خپل معلومات را سره شریک کول غواری .

ایمل:

Aqayum7@gmail.com

دتلفون شمیره : 01-804-264-7133

پوستی ادرس:

a.qayum

2101 dresden.rd

henrico,va,23229

u,s,a

خو پدی اړوند بناغلی عبدالقیوم ځکه مستحق دی چی دی پخپله شخصاً دذکر سوو شخصیتونوسره یوی ځای، په وارو وارو سره دزدان په سلولونو کی، په کلی والی ژوند کی، په نورو ولارو او ناستو کی په بیخ او ریښه کی حضور او شناخت لری او خبری یی دسند پر بنا ریښتی، معتبره او دمنلو دی.

بناغلی عبدالقیوم دکتاب په شلم مخ کی ودغی موضوع ته داسی ایشاره کوی: " دتیرو پنځو سو کلونو په جریان کی، هغه دخپل وخت غښتلی چی ما لیدلی وه او ما ورسره ناسته لرل او بیا می تر اوسه هغه څه چی زموږ دوستانو دغښتلو "پای لوچو" په هکله لیکلی دی او لوستی می دی، دغښتلو دکرونو، عاداتو او صفاتو سره مځکه تر آسمانه تفاوت لری. دتولو تیرو تاریخ لیکونکو او لیکوالو د معلوماتو منبع یا ماخذ یو دی چی نورو نقل کړی دی."

دکتاب بل اهمیت په دی کی دی چی لیکوال، بناغلی عبدالقیوم دیو ټولنیز شخصیت په حیث دټولنی په منځ او موضع کی ولاړ دی. دده په باور دولسونو دتاریخ دڅرخ حرکت دطبقاتی مبارزی پر بنا ټاکل کیری، نه دنورو لاپو، شاپو او کاغذ بازیو پر بنا!

لیکوال وایی: که ولسونه مو نا لوستی نه وای او په خپل رسالت پوهه وای او خپل سیاسی، اقتصادی او ټولنیز تشکیلات یی لرلای بیا نو حاکمیتونو ددوی پر برخلیک باندی لوبی نشوای کولای.

دکتاب بل دیادولو وړ اهمیت په دی کی دی چی لیکوال په دی اړوند ډیر ټولنیز مسائل مطرح کوی او هدف یی دا دی چی لوستونکی ته دمسؤولیت احساس ور کړی اولارښونه کوی چی خپل دژوند وچارو او تاریخ ته له سره نوی کتنه وکړی.

لیکوال وایی: دا ځکه زموږ تاریخ یا زموږ دولس تیر ژوند هغو کسانو لیکلی دی چی دوی دحاکمیتونو او جبارانو د فشار او استبداد په وجه کولای نشو چی حقائق او تاریخی پیښی بی طرفانه وڅیری او منفی خواوی یی دجزئیاتو او علتونوسره روښانه کړی. دمثال په ډول، لیکوال دکتاب په ۱۶ مخ کی لیکي: په

محمد آصف آهنگ

مبارز نستوه آزادیخواه بلندآوازه و
یکی از چهره‌های تابناک مشروطیت سوم به ابدیت پوست



مرد نمیرد به مرگ

با اندوه آگاه شدیم که محمد آصف آهنگ، یک تن از مبارزان راه آزادی، دموکراسی و از فعالان مشروطیت سوم، از اثر سکتۀ قلبی در بعد از ظهر ۱۴ اگست ۲۰۱۵ در شهر وانکوور کانادا چشم از جهان بست.

انا الله و انا الیه راجعون

زنده یاد آصف آهنگ یکی از آخرین بازماندگان جنبش مشروطیت بود که علی رغم نود سال عمر و زندگی در غربت، هنوز با اشتیاق و امید به آیندۀ بهتر وطن زندگی کرد و از تمام جریان‌ها و انکشافات وطن آگاه بود.

همین یک ماه پیش، با بازگشت از سفر به افغانستان، تماس تلفونی با ایشان داشتم. زمانی که ایشان را در جریان سفر خود قرار دادم، با اشتیاق تمام گزارش مختصر مرا گوش فرا داده و با علاقه و کنجکاوی از چگونگی سیر اوضاع جویا شدند. در برابر پرسش از وضع صحی شان، تنها از کهولت ناشی از سن بالا گلایه داشتند و بس.

محمد آصف آهنگ (آصف جان - در حلقه دوستان)، فرزند میرزا مهدی خان چنداولی، در سال ۱۳۰۴ خورشیدی در شهر کابل تولد گردید. وی یکی از مهره های اصلی حزب وطن در دوران بعد از سرکوب جنبش مشروطیت سوم و زندانی شدن اعضای کمیته مرکزی حزب و سایر آزادی خواهان بود.

میرزا مهدی خان، زمانی منشی شاه امان الله بود و روز ۲۴ سنبله سال (۱۳۱۲)، به جرم آزادی خواهی و همکاری با شاه فقید، با تنی چند از همزنجیران و همسنگران خویش در جنب زندان دهمزنگ به دار آویخته شد.

میرزا را کشتند و فرزندان را از آموزش محروم ساختند؛ محمد یونس، محمد آصف و محمد سلیمان را از مکتب کشیدند.

محمد آصف هشت ساله بود که از آموزش محروم ساختند اما مادر محنت دیده اش که می خواست فرزندان را راه پدر را ادامه دهند؛ بچه هایش را به مدرسه های سنتی برد تا از سواد بی بهره نمانند. محمد آصف کودکی و نوجوانی را در رنج و محرومیت گذراند. شوق به تحصیل و اشتیاق به آزادی خواهی از سوی دیگر، همواره در درونش شعله ور بود؛ از همین رو در جوانی به جنبش مشروطه خواهان سوم پیوست.

شالوده حزب وطن، در ۱۶ ماه جدی سال ۱۳۲۹ ریخته شد و میر غلام محمد غبار بنیانگذار این جمعیت بود که جز خویشتن، این کسان را نیز مؤسسين جمعیت نوشته است: سرور خان جویا، میرمحمد صدیق خان فرهنگ، فتح محمد خان میر زاد، نورالحق خان هیرمند، براتعلی خان تاج و عبدالحی خان عزیز. آصف آهنگ یکی از جوان ترین کادر های حزب وطن بود که بعداً - زمانی که رهبران زندانی بودند- مسؤلیت منشی مؤقت حزب وطن را عهده دار شد.

آهنگ پس از این که یاران آزادی خواهش در بند افتادند، پیوسته ایشان را در زندان دیدار می کرد و پل ارتباطی بود میان زندانیان و خانواده های شان از یکسو و زندانیان و محیط بیرون از سوی دیگر. او می نویسد:

(در آن وقت مسؤول کتابخانه وطن بودم و چون برای دیدار برادرانم که در انتخابات شوری زندانی شده بودند، به زندان می رفتم احوال همفلس های برادرانم را نیز به خانواده های شان می بردم؛ کذا پیام و نیازمندی های رفقای در بندم را به وابستگان شان می رساندم. کتابهای مورد نظر و دلخواه شان را نیز تهیه می کردم و در روز های معین در اختیار شان می گذاشتم.

وقتی که شادروان غبار کتاب ها را بر می گرداند با استفاده از حروف الفبا رمز هایی را می نگاشت که اطلاعات و دساتیر و توصیه هایی بود به اعضای حزب که بیرون زندان بودند و چون کلید این رمزها و شفرها را داشتم این رمزها را می گشودم در اختیار رفقایم می گذاشتم و آنان را از توصیه های آنان آگاه می ساختم و این رویداد چهارسال تمام تکرار شد تا این که پس از گذشت چهار سال، اکثریت رفقا از زندان رها شدند ولی داکتر محمودی، سرور جویا، فتح محمد خان فرقه مشر و براتعلی تاج، سال های متمادی در زندان ماندند. جویا پس از ده سال عذاب در زندان، درگذشت و محمودی هم همین که بیرون آمد جان به جان آفرین داد. (زندگینامه دست نویس محمد آصف آهنگ ص ۷)

آهنگ را شب عید قربان سال (۱۳۳۶) به جرم دیگری راهی زندان کردند؛ به وی تهمت همکاری با عبدالملک عبد الرحیم زی، وزیر مالیه کابینه سردار محمد داوود بستند که گویا این وزیر مقتدر کابینه قصد کودتا و بر انداختن حکومت را داشته است.

آهنگ شش سال درد آور را در زندان دهمزنگ، در شرایط "کوتاه قفلی" گذراند بی آن که بداند گناهش چه بوده است و به خاطر چه تقصیری این همه سال، آزادی او را ربوده اند؛ چنانکه با همبوارانش چنین رفتاری شده بود. با سقوط حکومت محمد داوود، زندانیان سیاسی رها گردیدند و آهنگ نیز به خانه اش برگشت.

استاد آهنگ به جزء دوره شش ساله زندان و چهار سال دوره وکالت در مجلس نمایندگان شوری ملی دوره دوازدهم، بیشتر از سی سال، از نرزه سالگی تا شصت سالگی در شرکت نساجی افغان، از کتابت تا ریاست عمومی کار نموده است.

وی خوش نویس و قلمزن زبردستی بود. صدها مقاله پژوهشی انتقادی و علمی او در جراید کشور چاپ شده و اشعار دلپذیرش در زمینه های اجتماعی محرک جوانان تحول طلب و آزادی خواه بوده است.

از آهنگ کتابهای متعددی به زیور چاپ آراسته شده که یکی از مهمترین و ارزشمندترین آثارش "یادداشتها و برداشتهایی از کابل قدیم" می باشد که برخی از عنوان های این اثر با ارزش تحقیقی در نشریه "محبت" قبلا به چاپ رسیده است.

این هم نمونه ای از ذوق شعری زنده یاد محمد آصف آهنگ:

غریب شهر

به شهر غیر غریبم که کشور من نیست

زیبکسی همه شب غیر گریه کردن نیست

تو ای مسافر آواره بر نگرد_ نگرد

که ظلمتست و سیاهی و خانه روشن نیست

به بین که دختر مهتاب شد نهان از ترس

بحکم آنکه حقوق مساوی بر زن نیست

ز باغ چید چنان باغبان خانه خراب

که غنچه های هوس قابل شگفتن نیست

پرنده گان خوش آوای از چمن رفتند

صدای زاغ وزغن قابل شنیدن نیست

چه رقصها که نشد سربه ساز بیگانه

ببین به کشور ویران جای گفتن نیست

نشسته ایم به تماشا که دست ما بسته است

قفس ز آهن و پولاد و از شکستن نیست

من آن درخت کهنسال بی بر و بارم

امید و آرزویم جز تبر بگردن نیست

غم همیشگی

غم همیشگی من وطن وطن شده است
به کردنم غم آوارگی رسن شده است
وطن به پنه شعر من آرماسر است
تام فلفه شعر من وطن شده است
اگر چه جوهره دین من جهان وطنی است
برای خند کفن کفن شده است
زنل ناصر خسرو سخن سرای نماید
هر آنچه در دری خرج انجمن شده است
و هر چه انجمن شعر عاشق اند اما
حاسه با بگی منی به زن شده است
هزاره اند و سید و تاجک و پشتون
برادران همه در حکم تن به تن شده است
وطن چو مادر پیری کنار ایستاده
دوباره محو تماشای بافتن شده است
دوباره باخته مادر و لیک دخترکش
به گریه کیسوی او را به بافتن شده است
و کودک دگرش که هنوز آواره است
قلم کرفته و سرگرم ساختن شده است
و من چگونه نگاهش کنم به چمانی
که کر کرفته و گرم کدافتن شده است



۱۳۹۰/۴/۱۱

MAHABAT

A none periodical newsletter published by ADS
(Afghan Dosty Society)
22 Town Field Way, Isleworth, Middlesex, TW7 6TN, UK
Tel: 0044(0)20 35386167 - 0044(0)7956190157
E-mail: mohabat@live.co.uk
Bank name: Barclays,
Account No: 23541010, Sort Code: 20-70-70, UK
SWIFTBIC BARCGB22- IBAN GB33 2070 70235410 10

بنیادگذار و صاحب امتیاز: انجمن دوستی افغان

تحت نظر بیات تحریر
مدیر مسئول: بایون تاج
بهایی اشترک یک ساله بریتانیایی پوند سترلینگ. سایر کشور با معادل آن
بهایی تک سارده ۸ پوند سترلینگ

MAHABAT

July 2015

To Mercy, pity, peace and love all pray

A Periodically Issue

